



معارف الهی در پرتو سورهٔ حدید

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی

پژوهشکده علوم اسلامی امام صادق (ع)

شماره: ۵۷۰-ن-۹۲/۹/۱۲-۲۸۸-ص-پرینت ۴-A-Q-081



نماینده ولی فقیه
پژوهشکده علوم اسلامی امام صادق (ع)

معارف الهی در پرتو سوره حدید

نویسندگان: محمدرضا صداقت، محمدعلی مختاری

و محمد شبیدینی پاشاکی

تهیه‌کننده: پژوهشکده علوم اسلامی امام صادق (ع)

صفحه‌آرا: علی نصیرمحمدی

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: پاییز ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۵۵۰۰

فهرست

پیش گفتار..... ۱۷

درس اول: کلیات

مسبّحات در قرآن ۲۱
۱. آثار و برکات مسبّحات ۲۲
۲. فضایل و برکات تسبیح ۲۳
سورة حدید ۲۴
۱. فضیلت تلاوت سورة حدید ۲۴
محتوای سوره حدید ۲۶
تمرین ۲۷

درس دوم: شعور و تسبیح موجودات

۱. معنای تسبیح موجودات ۲۹
۲. شیوه‌های تسبیح موجودات ۳۰
۳. تفاسیر مختلف از تسبیح موجودات ۳۲
۴. تسبیح عمومی موجودات در روایات اهل بیت (ع) ۳۵
پیام‌ها ۳۷
واژگان مهم ۳۷

- یادآوری قواعد مهم (ضمایر منفصل)..... ۳۷
- تمرین ۳۸

درس سوم: صفات الهی

- مالکیت خداوند بر تمام هستی ۳۹
- قدرت مطلق خداوند ۴۰
- فاعلیت خداوند سبحان و تأثیر سلسله علل مادی ۴۰
- مرگ و زندگی ۴۲
- ازلیت و ابدیت خداوند ۴۴
- احاطه وجودی خداوند ۴۴
- علم مطلق حق بر هستی ۴۵
- پیام‌ها ۴۷
- واژگان مهم ۴۸
- یادآوری قواعد مهم (ضمایر متصل) ۴۸
- تمرین ۴۹

درس چهارم: خلقت آسمان‌ها و زمین

- ا. سماوات ۵۰
- چگونگی آفرینش آسمان‌ها ۵۱
- ب. یوم ۵۲
- مراحل خلقت آسمان و زمین ۵۴
- ج. عرش ۵۵
- د. استواء ۵۶
- لزوم علم در خلق و تدبیر ۵۷
- احاطه علم الهی ۵۸
- پیام‌ها ۵۹

۵۹.....	واژگان مهم.....
۵۹.....	یادآوری قواعد مهم (موصولات).....
۶۰.....	تمرین.....

درس پنجم: بازگشت به سوی خدا

۶۱.....	مالکیت خداوند در کل جهان هستی.....
۶۲.....	بازگشت امور به سوی خدا.....
۶۳.....	سیر انسان به سوی خدا.....
۶۵.....	کیفیت سیر انسان به سوی خداوند.....
۶۶.....	پیامها.....
۶۷.....	واژگان مهم.....
۶۷.....	یادآوری قواعد مهم (معرفه و نکره).....
۶۸.....	تمرین.....

درس ششم: عالم به قلبها

۶۹.....	علم خداوند به «ذات الصدور».....
۷۱.....	چگونگی علم خداوند.....
۷۲.....	آیات اسم اعظم خدا.....
۷۳.....	پیامها.....
۷۳.....	واژگان مهم.....
۷۴.....	یادآوری قواعد مهم (مبتدا و خبر).....
۷۴.....	تمرین.....

درس هفتم: ایمان و انفاق دو راهبرد تعالی و سعادت انسان

۷۵.....	انفاق از بزرگترین نتایج ایمان.....
۷۶.....	فضیلت انفاق در شرایط سخت.....
۷۸.....	ایمان شرط قبولی انفاق.....

نکات تفسیری.....	۷۹
۱. مراد از جانشینی خدا در انفاق.....	۷۹
۲. مورد انفاق.....	۸۰
۳. پاداش انفاق.....	۸۱
پیام‌ها.....	۸۲
واژگان مهم.....	۸۲
یادآوری قواعد مهم (مبنی و معرب).....	۸۳
تمرین.....	۸۳

درس هشتم: میثاق الهی محور دعوت پیامبر

۱. ایمان.....	۸۴
آمادگی برای ایمان.....	۸۵
ایمان به ربّ.....	۸۶
۲. میثاق.....	۸۷
پیام‌ها.....	۸۹
واژگان مهم.....	۸۹
یادآوری قواعد مهم (مفعول به).....	۹۰
تمرین.....	۹۰

درس نهم: قرآن کتاب نور و هدایت

قرآن کتاب هدایت فردی و اجتماعی.....	۹۱
نکات تفسیری.....	۹۶
۱. «آیاتِ بَیِّنَاتٍ».....	۹۶
۲. «لَرُؤُفٌ رَحِیمٌ».....	۹۶
پیام‌ها.....	۹۹
واژگان مهم.....	۹۹

یادآوری قواعد مهم (مجرورات).....	۹۹
تمرین	۱۰۰

درس دهم: انفاق و جهاد نشانه ایمان برتر

میراث بودن هستی.....	۱۰۱
امانت بودن نعمت‌های الهی.....	۱۰۳
هدایت و ولایت، بالاترین نعمت الهی.....	۱۰۵
یکسان نبودن رتبه انفاق قبل از فتح و بعد از آن.....	۱۰۶
نکات تفسیری.....	۱۰۸
۱. مراد از فتح.....	۱۰۸
۲. سرعت در انفاق.....	۱۰۹
۳. پاداش نیکو.....	۱۱۰
آگاهی خداوند بر کیفیت اعمال انسان.....	۱۱۰
پیام‌ها.....	۱۱۰
واژگان مهم.....	۱۱۱
یادآوری قواعد مهم (تمیز).....	۱۱۱
تمرین	۱۱۲

درس یازدهم: قرض الحسنه و پاداش کریمانه الهی

مفهوم‌شناسی.....	۱۱۳
أ. قرض	۱۱۳
ب. اجر	۱۱۴
پاداش الهی، تفضل الهی.....	۱۱۴
۱. تشویق به انفاق.....	۱۱۵
۲. انگیزه‌های انفاق.....	۱۱۶
۳. شرایط انفاق در راه خدا	۱۱۷

۴. بارزترین انفاق، یاری رساندن به امام و ولی مسلمین ۱۱۹
۵. صدقه و قرض الحسنه ۱۲۰
- پیام‌ها ۱۲۲
- واژگان مهم ۱۲۳
- یادآوری قواعد مهم (مفعول مطلق) ۱۲۳
- تمرین ۱۲۴

درس دوازدهم: فرجام نیک مؤمنان

- اجر کریم ۱۲۵
- تجلی نور ایمان ۱۲۶
- نکات تفسیری ۱۳۱
۱. سرعت مؤمنان به سوی بهشت ۱۳۱
۲. گروه‌های مؤمنان ۱۳۱
۳. مراتب ایمان ۱۳۲
۴. زنان مؤمن ۱۳۲
۵. بشارت به مردان و زنان مؤمن ۱۳۳
۶. رستگاری بزرگ ۱۳۳
- پیام‌ها ۱۳۳
- واژگان مهم ۱۳۴
- یادآوری قواعد مهم (مفعول فیه) ۱۳۴
- تمرین ۱۳۵

درس سیزدهم: نفاق و پیامدها و تبعات اخروی آن

- منافقان به دنبال نور ۱۳۷
- دنیا محل دستیابی به نور ۱۳۷
- منظور از امرالله ۱۳۹

پیامها.....	۱۴۱
واژگان مهم.....	۱۴۲
یادآوری قواعد مهم (فعل معلوم و مجهول).....	۱۴۲
تمرین.....	۱۴۳

درس چهاردهم: قساوت قلب و اسباب آن

شأن نزول آیه.....	۱۴۴
یاد خدا و کلام حق دو وسیله رشد و نمو ایمان در نفس.....	۱۴۵
ذکر خدا.....	۱۴۶
حقیقت ذکر.....	۱۴۹
عوامل قساوت قلب.....	۱۵۱
۱. اعراض از یاد خدا.....	۱۵۱
۲. جهل و غفلت.....	۱۵۲
۳. گناه.....	۱۵۳
۴. لجاجت.....	۱۵۳
تأثیر آیه بر راهنم معروف.....	۱۵۴
پیامها.....	۱۵۴
واژگان مهم.....	۱۵۵
یادآوری قواعد مهم (فعل جحد).....	۱۵۵
تمرین.....	۱۵۵

درس پانزدهم: شکوفایی عقل در پرتو آیات

زنده شدن قلبها.....	۱۵۶
اندیشیدن در آیات الهی.....	۱۵۸
آثار تفکر.....	۱۵۹
۱. رأی درست.....	۱۵۹

۲. مصونیت از لغزش‌ها ۱۵۹
۳. سلامت و نیک فرجامی ۱۶۰
۴. دعوت به نیکی‌ها ۱۶۰
۵. دوری از غفلت ۱۶۱
- پیام‌ها ۱۶۱
- واژگان مهم ۱۶۲
- یادآوری قواعد مهم (فعل مضارع) ۱۶۲
- تمرین ۱۶۳

درس شانزدهم: منزلت مؤمن نزد خداوند

- ایمان به رسول ملازم با ایمان به خداوند ۱۶۴
- صدیقین در کلام خدا ۱۶۶
- شاهدان روز قیامت ۱۶۷
۱. خداوند سبحان ۱۶۸
۲. پیامبر هر امت ۱۶۸
۳. پیامبر اسلام ۱۶۸
۴. افرادی از امت اسلام ۱۶۹
۵. اعضا و جوارح ۱۶۹
- اجر مؤمنان ۱۶۹
- پیامها ۱۷۰
- واژگان مهم ۱۷۰
- یادآوری قواعد مهم (فعل ماضی) ۱۷۰
- تمرین ۱۷۱

درس هفدهم: کفر و تکذیب آیات الهی و فرجام آن

- تقابل مقام مؤمنان و کفار ۱۷۲

۱۷۳ حقیقت کفر و اقسام آن
۱۷۴ ۱. کفر انکار
۱۷۴ ۲. کفر جحود
۱۷۴ ۳. کفر عناد
۱۷۵ ۴. کفر نفاق
۱۷۵ جاودانگان در جهنم
۱۷۵ ۱. کافران و تکذیب کنندگان آیات الهی
۱۷۵ ۲. منکران امامت و ولایت امامان معصوم (ع)
۱۷۶ راز جاودانگی در جهنم
۱۷۷ ۱. کفر و شرک
۱۷۷ ۲. کیفر متناسب با گناه
۱۷۹ پیامها
۱۷۹ واژگان مهم
۱۷۹ یادآوری قواعد مهم (فعل ماضی)
۱۸۰ تمرین

درس هجدهم: حقیقت حیات دنیا

۱۸۱ مراحل مختلف حیات دنیا
۱۸۳ دنیا، دار غرور
۱۸۵ مغفرت و رضوان، غایت خلقت الهی
۱۸۸ پیامها
۱۸۹ واژگان مهم
۱۸۹ یادآوری قواعد مهم (فعل امر)
۱۹۰ تمرین

درس نوزدهم: سبقت در آموزش الهی

- مغفرت الهی، کلید بهشت ۱۹۱
- اسباب مغفرت ۱۹۲
۱. توبه ۱۹۲
۲. ذکر ۱۹۳
۳. صلوات بر محمد و آل محمد ۱۹۳
۴. دوستی و پیروی از اهل بیت ۱۹۳
۵. اعمال نیک ۱۹۴
۶. سجده برای خداوند ۱۹۴
۷. خوف و خشیت الهی ۱۹۴
۸. اخلاق نیک ۱۹۵
۹. روزه ۱۹۵
۱۰. شهادت ۱۹۵
۱۱. صدقه ۱۹۶
۱۲. عیادت بیمار ۱۹۶
۱۳. تفکر ۱۹۶
- منظور از عرض بهشت ۱۹۷
- بهشت، تفضلی الهی ۱۹۷
- پیامها ۲۰۰
- واژگان مهم ۲۰۰
- یادآوری قواعد مهم (فعل امر) ۲۰۱
- تمرین ۲۰۱

درس بیستم: سنت الهی در مصیبت و بلا

- مصیبت و انواع آن ۲۰۲
- مصایب اکتسابی ۲۰۴

۲۰۵.....	مصایب خدادادی.....
۲۰۸.....	ثبت مصایب در لوح محفوظ.....
۲۰۸.....	پیامها.....
۲۰۹.....	واژگان مهم.....
۲۰۹.....	یادآوری قواعد مهم (حروف ناصبه).....
۲۱۰.....	تمرین.....

درس بیست و یکم: حکمت و آثار تربیتی بلایا

۲۱۱.....	مفاهیم چهارگانه آیه.....
۲۱۲.....	عدم دلبستگی به دنیا.....
۲۱۳.....	تعادل و توازن در خوشی و ناخوشی.....
۲۱۴.....	حقیقت زهد.....
۲۱۵.....	مصایب و بلایا، شکنندهٔ تفاخر و غرور.....
۲۱۶.....	آثار تربیتی بلایا.....
۲۱۶.....	۱. تربیت و کمال انسان.....
۲۱۸.....	۲. رضا به قضای الهی.....
۲۱۸.....	پیامها.....
۲۱۹.....	واژگان مهم.....
۲۱۹.....	یادآوری قواعد مهم (فعل نفی).....
۲۱۹.....	تمرین.....

درس بیست و دوم: بخل، پیشگیری و درمان آن

۲۲۰.....	بخل و عوامل بخل‌ورزی.....
۲۲۲.....	نکوهش بخل در قرآن کریم.....
۲۲۳.....	نکوهش بخل در روایات.....
۲۲۵.....	آثار و پیامدهای بخل.....

عوامل بخل ورزی	۲۲۸
۱. علاقه زیاد به شهوات دنیا	۲۲۸
۲. آرزوهای بلند	۲۲۸
۳. عشق و علاقه مفرط به فرزندان	۲۲۸
۴. مال را به خاطر خودش دوست داشتن	۲۲۹
پیامها	۲۲۹
واژگان مهم	۲۳۰
یادآوری قواعد مهم (حروف مشبّه بالفعل)	۲۳۰
تمرین	۲۳۱

درس بیست و سوم: عدالت اجتماعی

اقامه عدل، فلسفه فرستادن پیامبران و نزول کتب آسمانی	۲۳۲
میزان و مصادیق آن	۲۳۳
۱. احکام و قوانین الهی	۲۳۴
۲. دین	۲۳۴
۳. عقل	۲۳۴
۴. امام عادل	۲۳۴
اهداف انبیای الهی	۲۳۴
۱. اقامه قسط و عدل	۲۳۴
۲. تعلیم و تربیت	۲۳۵
۳. شکستن غل‌ها و زنجیرهای اسارت	۲۳۵
۵. دعوت به توحید	۲۳۵
عدالت اجتماعی در روایات	۲۳۶
نیروی اجرایی در اسلام	۲۳۷
پیامها	۲۴۰
واژگان مهم	۲۴۰

۲۴۰	یادآوری قواعد مهم (حروف تأکید).....
۲۴۱	تمرین

درس بیست و چهارم: پیامبر و کتاب، دو محور هدایت

۲۴۳	۱. نبوت [حکمت‌ها و مسئولیت‌ها].....
۲۴۳	۱-۱. حکمت‌ها.....
۲۴۴	۱-۲. مسئولیت پیامبران.....
۲۴۵	۱-۳. ایمان به پیامبران.....
۲۴۶	۲. کتب آسمانی
۲۴۷	۱-۲. حکمت نزول کتب آسمانی.....
۲۴۸	۲-۲. ایمان به کتب آسمانی
۲۴۹	فسق، حجاب عقل و قلب.....
۲۵۰	پیامها
۲۵۱	واژگان مهم.....
۲۵۱	یادآوری قواعد مهم (اسم فاعل و اسم مفعول).....
۲۵۲	تمرین

درس بیست و پنجم: بدعت و معنویت‌های ساختگی

۲۵۳	ارسال رسولان
۲۵۵	رأفت و رحمت در آیین مسیحیت
۲۵۶	رهبانیت، بدعت و خروج از چهار چوب دین
۲۵۷	اسلام و رهبانیت.....
۲۶۰	سرچشمه تاریخی رهبانیت
۲۶۱	مفاسد اخلاقی و اجتماعی ناشی از رهبانیت.....
۲۶۲	پیامها
۲۶۳	واژگان مهم.....

۲۶۳	یادآوری قواعد مهم (حروف عطف).....
۲۶۴	تمرین

درس بیست و ششم: آثار معنوی و اخروی تقوا

۲۶۵	شأن نزول آیه.....
۲۶۷	ایمان به رسول و مخاطبان آن.....
۲۶۹	سه موهبت بزرگ: رحمت، نور و مغفرت.....
۲۷۱	فضل و برتری بر اساس معیارهای الهی.....
۲۷۲	معنای فضل در قرآن.....
۲۷۲	۱. برتری.....
۲۷۲	۲. عطیه و احسان و رحمت.....
۲۷۲	مصادیق فضل.....
۲۷۳	۱. قرآن.....
۲۷۳	۲. رسالت و نبوت.....
۲۷۳	۳. ولایت اهل بیت.....
۲۷۳	عوامل برخورداری از فضل الهی.....
۲۷۳	۱. ایمان.....
۲۷۵	۲. تقوا.....
۲۷۵	۳. دعا.....
۲۷۶	۴. اطاعت.....
۲۷۷	پیامها.....
۲۷۸	واژگان مهم.....
۲۷۹	یادآوری قواعد مهم (حروف ندا).....
۲۷۹	تمرین
۲۸۰	متن سوره حدید.....
۲۸۳	منابع.....

پیش گفتار

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. (حشر: ۲۱)

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع می شود و از خوف خدا می شکافد! اینها مثال هایی است که برای مردم می زنیم، شاید در آن بیندیشید!

امام علی علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ وَ لَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ.^۱

همانا قرآن دارای ظاهری زیبا و باطنی ژرف و ناپیداست، مطالب شگفت آور آن تمام نمی شود، و اسرار نهفته آن پایان نمی پذیرد و تاریکی ها بدون قرآن بر طرف نخواهد شد.

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۸.

امام خمینی علیه السلام درباره جایگاه قرآن در آشنایی با معارف می فرماید: «هیچ کتابی از کتب الهی و فلسفی مثل قرآن نیست که حقایق معارف را به طور صریح در بعضی جاها و به طور کنایه [در] بسیاری جاها [بیان] فرموده باشد.»^۱

امام خامنه ای علیه السلام به انس با قرآن و تدبر در آن سفارش نموده، می فرماید: «هدایت قرآن را باید در زندگی خود حاکم کرد. ما بحمدالله هم قرآن را داریم، هم کلمات اهل بیت علیهم السلام را داریم؛ که «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» یا «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»؛^۲ دو چیز گرانبها را در بین شما گذاشتم. هر دو بحمدالله در اختیار ما است؛ باید از اینها استفاده کنیم، جامعه را بر اساس اینها شکل دهیم... ما معتقدیم همه آحاد جامعه باید با قرآن ارتباط برقرار کنند، بتوانند قرآن را بخوانند، بتوانند قرآن را بفهمند، بتوانند در قرآن تدبر کنند. آنچه که ما را به حقایق نورانی می رساند، تدبر در قرآن است.»^۳

ایشان در دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تأکید می نمایند: «بنیه معنوی سپاه باید تقویت شود... ایمان بدون معرفت برای شما کافی نیست... شما در جای حساسی هستید. با قرآن باید آشنا بشوید. با الهامات و اشاره های قرآن هم باید آشنا بشوید.»^۴

و در مورد سبک زندگی مبتنی بر قرآن می فرماید: «قرآن، حیات طیبه را به ما وعده داده است: «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»، یعنی زندگی ای که در آن هم روح انسان، هم جسم انسان، هم دنیای انسان، هم آخرت انسان تأمین است؛ زندگی

۱. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۲۹۸.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۶.

۳. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲/۰۴/۱۹.

۴. از بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۶۹/۰۶/۲۹.

۵. نحل (۱۶)، آیه ۹۷.

فردی در آن تأمین است، آرامش روحی در آن هست، سکینه و اطمینان در آن هست، آسایش جسمانی در آن وجود دارد؛ فواید اجتماعی، سعادت اجتماعی، عزت اجتماعی، استقلال و آزادی عمومی هم در آن تأمین است. قرآن اینها را به ما وعده داده است.^۱

با توجه به تأکیدات ایشان در سفر به استان خراسان شمالی در مورد سبک زندگی اسلامی مناسب است که کارکنان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به این امر اهتمام ورزند، چراکه پیرامون سبک زندگی پیامبر ﷺ چنین آمده است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ خُلُقُهُ الْقُرْآنُ»^۲؛ اخلاق رسول خدا [مصدق عینی و عملی] قرآن بود. و شایسته است پاسداران مصداق حیات طیبۀ قرآنی در ابعاد فردی و اجتماعی آن باشند.

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی در تداوم طرح نور مبین در سپاه با تأکید بر آموزش مفاهیم در سال ۱۳۹۲ تفسیر سوره حدید را، که دربردارنده معارف بلند الهی می باشد، در دستور کار خود قرار داده است. زحمت تهیه و تنظیم این درسنامه را پژوهشکده علوم اسلامی امام صادق علیه السلام به عهده گرفته است که امید است مورد قبول درگاه الهی قرار گیرد.

لازم به ذکر است تدوین مطالب بر اساس نیاز کارکنان و متناسب با شرایط سازمانی سپاه صورت پذیرفته و در ۲۸ درس جهت تدریس در سال ۱۳۹۳ - ۱۳۹۲ (رمضان المبارک ۱۴۳۴ هـ.ق. تا رمضان المبارک ۱۴۳۵ هـ.ق.) پیش بینی شده است^۳ که مر بیان محترم سعی می نمایند، ضمن رعایت عناوین کلی، ذهن و افکار مخاطبان خود را به سوی آن هدایت نمایند.

۱. از بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۹/۰۴/۲۴.

۲. مرآة العقول، ج ۳، ص ۲۳۷.

۳. لازم به توضیح است که حجم بعضی از دروس متناسب با دو جلسه طراحی شده است.

تنظیم مطالب هر درس معمولاً به شکل زیر می باشد:

- آیه و ترجمه آن
- شأن نزول
- تفسیر
- روایات مرتبط
- پیام ها
- یادآوری قواعد عربی
- تمرین.

در اینجا بر خود لازم می دانیم کمال تشکر و قدردانی را از ریاست محترم پژوهشکده علوم اسلامی امام صادق علیه السلام حجت الاسلام دکتر میر محمدی و مدیریت تدوین متون آموزشی حجت الاسلام محمود پاکیزه داشته باشیم.

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی

درس اول کلیات

مَسَبِّحات در قرآن

سوره‌های قرآن مجید با توجه به چینش آن یا با توجه به سرآغاز آنها [که سوره با چه الفاظی آغاز شده] به چند دسته تقسیم شده‌اند که گویای پیوستگی میان مجموعه‌ای از سوره‌های قرآن کریم است.

یکی از دسته‌بندی‌ها که بر اساس روایتی^۱ از پیامبر اکرم ﷺ انجام شده است و میان اهل سنت و شیعه در نقل مشترک است دسته‌بندی مجموعه سوره‌های قرآن کریم به چهار دسته سوره‌های طوال، سوره‌های مئین، سوره‌های المثنی و سوره‌های مفصل است.

۱. أُعْطِيتُ السُّورَ الطَّوَالَ مَكَانَ التَّوْرَةِ وَأُعْطِيتُ الْمِئِينَ مَكَانَ الْإِنْجِيلِ وَأُعْطِيتُ الْمَثَانِي مَكَانَ الزَّبُورِ وَفُضِّلْتُ بِالْمُفَصَّلِ ثَمَانٍ وَسِتُّونَ سُورَةً وَهُوَ مُهَيَّمٌ عَلَى سَائِرِ الْكُتُبِ؛ به من سوره‌های طولانی داده شده به جای تورات، و سوره‌های صد آیه‌ای داده شده به جای انجیل، و سوره‌های همانند داده شده به جای زبور، و سوره‌های مفصل (با آیاتی کوتاه) که شصت و هشت سوره است بیشتر به من عطا شده و این قرآن غالب و شاهد است بر کتاب‌های دیگر. (کافی، ج ۲، ص ۶۰۱)

دسته‌بندی دیگری که با توجه به سرآغاز سوره‌ها ارائه شده است بر اساس روشی اجتهادی و با توجه به ظاهر و محتوا برای تشخیص مناسبت مجموعه‌ای از سوره‌ها است. از آن جمله است گروهی از سوره‌های قرآن که با تسبیح آغاز شده و به سوره‌های «مسیحات» مشهورند.

نام‌گذاری «مسیحات» بر این گروه از سوره‌های قرآن به همین علت است که این سوره‌ها با کلمه‌ای که از ماده «سَبَّحَ» است آغاز شده‌اند. این سوره‌ها با الفاظ «سَبَّحَانَ» در آغاز سوره اسراء، «سَبَّحَ» در آغاز سوره‌های حدید و حشر و صف، «یَسْبِیْحُ» در آغاز سوره‌های جمعه و تغابن و «سَبَّحَ» در آغاز سوره اُعلیٰ شروع شده‌اند.^۲

۱. آثار و برکات مسیحات

رسول اکرم ﷺ قبل از خواب «سور مسیحات» را تلاوت می‌کرد و می‌فرمود: «إِنَّ فِيْهِنَّ آيَةً [هِيَ] أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ آيَةٍ»: در آنها آیه‌ای است که از هزار آیه برتر است.^۳

۱. در مورد تعداد سور مسیحات اختلاف است. علامه طباطبایی و آیت الله مکارم سوره‌های اُعلیٰ و اسراء را جزء سور مسیحات نمی‌دانند. (ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۵۱؛ تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۹۲) اما صاحب روضة المتقین می‌نویسد: «الظاهر أن المسیحات السور المفتحة بالتسبیح من سورة الإسراء إلى الأعلیٰ» (روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، ج ۱۳، ص ۱۴۲) سیوطی نیز شمار سور مسیحات را همان هفت عدد می‌داند. (الإنقان فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۳۶۱) اما فیض کاشانی می‌گوید: «المسیحات من السور ما افتتح بسبح أو یسبح». (وافی، ج ۹، ص ۱۷۵۶)
۲. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۶۶؛ روض الجنان، ج ۱۹، ص ۱؛ پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، ص ۱۰۵؛ شرح الکافی، ج ۱۱، ص ۴۹.
۳. الدر المنثور ج ۶، ص ۱۰۷.

البته، پیامبر ﷺ این آیه را تعیین نفرموده، ولی بعضی از مفسران^۱ احتمال داده‌اند که منظور آخرین آیه سوره حشر باشد، هر چند دلیل روشنی برای این معنا در دست نیست.

امام محمد باقر ع می‌فرماید:

مَنْ قَرَأَ الْمُسَبِّحَاتِ كُلَّهَا قَبْلَ أَنْ يَنَامَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُدْرِكَ الْقَائِمَ وَإِنْ مَاتَ كَانَ فِي جِوَارِ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ ﷺ.^۲

کسی که تمامی «مسبحات» را قبل از خواب بخواند، از دنیا نمی‌رود تا اینکه حضرت مهدی ع را درک کند، و اگر قبل از آن از دنیا برود [در جهان دیگر] در همسایگی رسول خدا ﷺ خواهد بود.

۲. فضایل و برکات تسبیح

امام صادق ع می‌فرماید:

قَالَ إِبْلِيسُ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ لَيْسَ لِي فِيهِنَّ حِيلَةٌ وَ سَائِرُ النَّاسِ فِي قَبْضَتِي مَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ عَنْ نِيَّةٍ صَادِقَةٍ وَ اتَّكَلَّ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ وَ مَنْ كَثَرَ تَسْبِيحُهُ فِي لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ...^۳

شیطان گوید با اینکه همه مردم در دست من اند اما پنج گروه هستند که برای آنها چاره‌ای ندارم: [گروه اول] هر کس از روی راستی و دل پاک به خدا پناه برد و در همه کارهایش به او توکل کرد و [گروه دوم] هر کس که در شب و روز خود بسیار تسبیح گوید....

۱. همان.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۲۰.

۳. وَمَنْ رَضِيَ لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ بِمَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ لَمْ يَجْزَعْ عَلَى الْمُصِيبَةِ حِينَ تُصِيبُهُ وَمَنْ رَضِيَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَلَمْ يَهْتَمَّ لِرِزْقِهِ؛ وَ كَسَى كَسَى بِرَأَى بَرَادِرِ مُؤْمِنِشْ أَنْجَه رَاسِنْدَد كَه بَرَأى خُود مِی پَسِنْدَد وَ كَسَى كَه بَه هِنْكَام مَصِیْبَتِ بِی تَابِی نَكُنْد وَ كَسَى كَه خَشِنُود بَاشَد بَه أَنْجَه خُداوند بَرَأى او قَسْمَت فرموده وَ دِیْكَر غَم رُوزِی خُویْش نَخُورَد. (خصال، ج ۱، ص ۲۸۵)

یونس بن یعقوب می گوید که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا کسی که صد بار «سبحان الله» بگوید از کسانی خواهد بود که خداوند را بسیار یاد می کنند؟ فرمود: بله.^۱

لازم به تذکر است که خداوند در سوره مبارکه احزاب مؤمنان را فرمان داده است تا او را بسیار یاد کنند^۲، همچنین در این سوره، رسول خدا صلی الله علیه و آله الگو برای کسانی معرفی شده است که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.^۳

سوره حدید

سوره حدید پنجاه و هفتمین سوره قرآن کریم است که بعد از سوره واقعه و قبل از سوره مجادله قرار گرفته است. این سوره بیست و نه آیه دارد و به شهادت سیاق آیاتش در مدینه نازل شده است. بعضی از مفسران^۴ ادعا کرده اند که مدنی بودن این سوره اجماعی است.^۵

۱. فضیلت تلاوت سوره حدید

سوره حدید از سوره هایی است که احتمال وجود اسم اعظم در آن می رود. در حدیثی آمده است امام علی علیه السلام فرمود: هنگامی که می خواهی خدا را به نام

۱. قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ مِائَةَ مَرَّةٍ كَانَ مِمَّنْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا قَالَ نَعَمْ.

(وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۲۴)

۲. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید.

(احزاب (۳۳)، آیه ۴۱)

۳. لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا.

(احزاب (۳۳)، آیه ۲۱)

۴. روح المعانی، ج ۲۷، ص ۱۶۴.

۵. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۴۹-۲۵۰.

اعظمش بخوانی از آغاز سوره حديد تا شش آيه «تَا عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» [و سپس چهار آيه آخر سوره حشر را بخوان،^۱ امام صادق (ع) می فرماید:

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَدِيدِ وَالْمُجَادَلَةِ فِي صَلَاةٍ فَرِيضَةٍ أَذَمَّنَهَا لَمْ يُعَذِّبْهُ اللَّهُ حَتَّى يَمُوتَ أَبَدًا وَلَا يَرَى فِي نَفْسِهِ وَلَا أَهْلِهِ سُوءًا أَبَدًا وَلَا خِصَاصَةً فِي بَدَنِهِ.^۲

هر کس سوره حديد و مجادله را در نمازهای واجب خود بخواند و برانجام آن مداومت کند خداوند او را تا زمان مرگش هرگز عذاب نمی کند و نه خودش و نه خانواده اش هيچ گونه بدی نمی بيند و هيچ فقر و نیاز شدیدی به او نمی رسد.

در روایات اسلامی، نکته های جالب توجهی پیرامون فضیلت تلاوت این سوره، تلاوتی که توأم با تفکر و عمل باشد، آمده است. برای نمونه، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ص) آمده است:

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَدِيدِ كُتِبَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ.^۳
کسی که سوره حديد را بخواند در زمره کسانی نوشته خواهد شد که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند.

وقتی از امام علی بن الحسین (ع) در باره توحید سؤال کردند در پاسخ فرمود:
إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ، إِلَى قَوْلِهِ: «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»، فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ.^۴

۱. تفسیر در المنثور، ج ۶، ص ۱۷۱.

۲. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۱.

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۴۵.

۴. نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۳۱.

خداوند متعال می دانست که در آخر الزمان اقوامی می آیند که [درباره توحید] تعمق و دقت می کنند. بنابراین، سوره قل هو الله احد و آیات آغاز سوره حدید، تا «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»، را نازل فرمود. پس، هر کس ماورای آن را طالب باشد هلاک می شود.^۱

محتوای سوره حدید

با توجه به اینکه این سوره از سوره هایی است که در مدینه نازل شده طبعاً ویژگی های سوره های مدنی را دارا است و علاوه بر تحکیم پایه های عقیدتی به دستورهای عملی متعددی مخصوصاً در زمینه های اجتماعی و حکومتی می پردازد.

محتوای این سوره را به هفت بخش می توان تقسیم کرد:

۱. آیات نخستین سوره بحث جامع و جالبی پیرامون توحید و صفات خدا دارد و در حدود بیست صفت از صفات الهی در آن منعکس است که درک آنها انسان را در سطح بالایی معرفت الهی قرار می دهد؛
۲. قسمتی از آیات از عظمت قرآن - این نور الهی که در ظلمات شرک تابید - سخن می گوید؛
۳. بخشی از آیات هم از وضع مؤمنان و منافقان در قیامت بحث می کند. گروه اول در پرتو نور ایمان راه خود را به سوی بهشت می گشایند و گروه دوم در ظلمات شرک و کفر می مانند. به این ترتیب، اصول سه گانه اسلام یعنی توحید و نبوت و معاد در این سوره به خوبی منعکس است.
۴. در برخی از این آیات، دعوت به ایمان و خروج از شرک و نیز سرنوشت جمعی از اقوام کافر پیشین منعکس شده است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۹۲-۲۹۵.

۵. قسمت مهمی از این سوره پیرامون انفاق در راه خدا، به ویژه برای تقویت پایه‌های جهاد فی سبیل الله، و پیرامون بی ارزش بودن اموال دنیا می باشد؛

۶. در بخشی کوتاه، اما گویا و مستدل، سخن از عدالت اجتماعی به میان آمده است که یکی از اهداف مهم انبیاء می باشد؛

۷. و سرانجام مسئله رهبانیت و انزوای اجتماعی مورد مذمت قرار گرفته، و جدایی خط اسلام از آن مشخص شده است.

البته، در لابلای این بحث ها نکات دیگری نیز به تناسب آمده و در نهایت مجموعه‌ای بیدارگر و هدایت‌آفرین را تشکیل داده است.

در ضمن، نامگذاری این سوره به «حدید» به سبب تعبیری است که در آیه ۲۵ این سوره آمده است.^۲

تمرین

۱. سوره‌هایی که به مسبّحات مشهور هستند کدام‌اند؟
۲. روایتی در فضیلت سوره حدید بیان کنید.
۳. سه بخش از محتوای سوره حدید را ذکر نمایید.

۱. أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ؛ آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافی برای مردم است.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۹۱-۲۹۲.

درس دوم

شعور و تسبیح موجودات

سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (حدید: ۱)
آنچه در آسمان ها و زمین است برای خدا تسبیح می گویند و او عزیز و حکیم است.

در این سوره، تشویق و تحریک مردم به انفاق مطرح شده، و با توجه به اینکه از انفاق به عنوان قرض دادن به خدا یاد شده است، این مطلب، این توهم را ایجاد می کند که مگر خدا به اموال مخلوقات خود محتاج است؟! بنابراین، سوره از همان اولین کلمه، مسئله نزاهت خداوند از هر گونه احتیاج را بیان کرده است و نیز عده ای از اسمای حسنی خدا را که رساننده این نزاهت است ذکر می کند.

تمام سوره هایی که با تسبیح خدا آغاز می شود، یعنی سوره های حشر، صف، جمعه و تغابن، که بعضی با کلمه «سَبِّحْ» و بعضی دیگر با کلمه «يُسَبِّحُ» آغاز شده اند، مانند سوره مورد بحث اند.

تسبیح، مصدر فعل «سَبَّحَ»، به معنای منزّه دانستن است، و منزّه دانستن خدا به این است که هر امری را که مستلزم نقص و حاجت و ناسازگاری با ساحت کمال او باشد از ذات الهی نفی کرده، او را منزّه از چنین صفات و اعمالی بدانیم.

کلمه «ما: آنچه»، در آیه مورد بحث موصوله است، و مراد از آن تمامی موجوداتی است که در آسمان ها و زمین هستند، چه آنها که مانند ملائکه و جن و انس دارای عقل و شعورند، و چه آنهایی که چون جمادات فاقد عقل اند. پرسش: کلمه «ما» برای بیان موجودات فاقد عقل استفاده می شود^۱ و در فارسی به «چیزی» ترجمه می شود چگونه شامل موجودات عاقل مانند ملائکه و جن و انس می شود؟

پاسخ: در جایی که قرینه ای باشد که بفهماند منظور از کلمه «ما» عقلا و غیر عقلا هر دو است اشکالی ندارد.

در اینجا قرینه ای وجود دارد که دلالت می کند بر اینکه معنای «ما» تمامی موجودات است، چه عقلا و چه غیر عقلا. آن قرینه این است که اسمائی از خدای سبحان در آیات بعد بیان شده است که مخصوص عقلا است، مانند «احیاء: زنده کردن» و «علیم بذات الصدور: علم و آگاهی به نیت هایی که در درون دل هاست»؛ معلوم است که این دو صفت مربوط به موجودات دارای شعور و مربوط به عقلا است. پس، معنای آیه این می شود: تمامی موجوداتی که در آسمان ها و زمین است، و خلاصه تمامی عالم، خدای سبحان را منزّه می دارد.^۲

۱. معنای تسبیح موجودات

مراد از تسبیح خدای تعالی حقیقت معنای تسبیح است، نه اینکه خواسته باشد به طور مجاز نسبت تسبیح به آنها داده باشد، یعنی خواسته باشد بفرماید: ۱. هر موجودی که در آسمان ها و زمین است با هستی خود دلالت می کند بر اینکه پدید آورنده ای منزّه از هر گونه نقص و متصف به همه کمالات دارد؛

۱. در زبان عربی، برای بیان موجودات دارای عقل از لفظ «مَن: کسی یا کسانی» استفاده می شود.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۵۱.

۲. تمامی موجودات بر نزاهت خدای تعالی از هر نقص و عیب دلالت دارند، با این تفاوت که موجودات دارای عقل و شعور این دلالت را با زبان سر بیان می کنند و می گویند: «سبحان الله»؛ خدا منزله از هر نقص و حاجت است، اما غیر عقلا این دلالت را به زبان حال ایفا می کنند.

بلکه معنای حقیقی کلمه مراد است: موجودات، چه عاقل و چه غیر عاقل، همگی خدا را به حقیقت معنای کلمه تسبیح می گویند. شاهد سخن این است که خداوند متعال در جای دیگر، به طور صریح و به بیانی که نمی توان آن را حمل بر مجاز کرد، فرموده است: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»؛ هیچ موجودی نیست مگر آنکه خدا را تسبیح و حمد می گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید. (اسراء: ۴۴) اگر منظور از تسبیح تسبیح مجازی باشد، دیگر نباید بفرماید: شما تسبیح آنها را نمی فهمید، زیرا تسبیح مجازی را به هر دو شق آن همه افراد می فهمند.

پس، تسبیح تمامی موجوداتی که در آسمان ها و زمین هستند تسبیح با زبان و تنزیه به حقیقت معنای کلمه است، هر چند که ما زبان آنها را نفهمیم. نفهمیدن ما دلیل بر این نیست که مثلاً جمادات زبان ندارند، حال آنکه قرآن کریم تصریح دارد بر اینکه تمامی موجودات زبان دارند: «قَالُوا أَتُطَقِّنُ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَ تُطَقِّقُ كُلَّ شَيْءٍ»؛ [در پاسخ] گفتند: همان خدایی که هر چیزی را به زبان در آورده ما را گویا گردانیده است. (فصلت: ۲۱)^۱

۲. شیوه های تسبیح موجودات

قرآن کریم تسبیح موجودات را به شکل های مختلفی بیان می کند: ا. در برخی آیات آمده است که جمادات، نباتات یا حیوانات با فلان مقام مقدس معنوی الهی در تسبیح و حمد خدا هماهنگی می کردند.

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۵۱-۲۵۲.

قرآن درباره داود نبی ﷺ چنین می فرماید:

وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِ اِنَّهُ اَوَّابٌ اِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعُشَىٰ وَالْاَشْرَاقِ وَالطَّيْرَ مَخْشُورَةً كُلٌّ لِّهٗ اَوَّابٌ. (ص: ۱۷ - ۱۹)

و بنده ما داود را که دارای نیرومندی [در دانش و حکومت] بود یاد کن. او بسیار رجوع کننده [به سوی خدا] بود. کوه ها را مسخر کرده بودیم، هر صبحگاهان و شامگاهان که داود خدای خودش را تسبیح می کرد، این کوه ها و پرندگان با داود هم آواز بودند و تسبیح خدا می گفتند و همه آنها باز گشت کننده به سوی خدا بودند.

ب. در آیات دیگری مانند آیات سورة نور که مخاطب شخص پیامبر

اکرم ﷺ است، می فرماید:

اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يُسَبِّحُ لَهٗ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ الطَّيْرُ صٰفٰتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهٗ وَ تَسْبِيْحَهٗ وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌۢ بِمَا یَفْعَلُوْنَ. (نور: ۴۱)

آیا ندیدی تمام آنان که در آسمان ها و زمین اند و همچنین پرندگان که به هنگام پرواز بر فراز آسمان بال گسترده اند همگی تسبیح خدا می کنند و نماز و تسبیح خود را می دانند، خداوند به آنچه انجام می دهند داناست.

«كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ»، یعنی هر کدام از اینها (کوه ها، درخت ها، مرغ ها، انسان ها و هر موجودی که تسبیح می کند) به تسبیح خود و به نماز خود آگاه است.

قرآن این امر را تعبیر به نماز می کند. یک جا تعبیر به تسبیح و حمد می کند و یک جا تعبیر به سجود می کند. اینجا تعبیر به صلاة کرده است. اگرچه بعضی مفسرین گفته اند مقصود از صلاة دعاست، ولی همان نماز است، چون روح نماز هم دعاست. خود قرآن تعبیر به صلاة کرده است: اینها نماز دارند و به نماز خودشان آگاه اند و خدای آنها هم به آنچه آنان انجام می دهند، آگاه است.^۱

۱. مجموعه آثار، مرتضی مطهری، ج ۲۶، ص ۵۱۰.

۳. تفاسیر مختلف از تسبیح موجودات

قرآن می‌فرماید: تمام ذرات عالم هستی خدا را تسبیح و حمد می‌کنند، و به انسان‌ها می‌گوید: شما این نوع تسبیح را فهم نمی‌کنید، در حالی که چنین چیزی وجود واقعی دارد.

قرآن این را می‌گوید برای اینکه ما تلاش کنیم تا به این حقیقت برسیم و این حقیقت را به اندازه ظرفیت خودمان کشف کنیم و بفهمیم. این سلسله آیات در قرآن، در مجموع، به دو گونه تفسیر شده است که می‌توان این دو گونه تفسیر را «حکیمانه» و «عارفانه» نامید.^۱

۱ - ۳. تفسیر حکیمانه: مقصود از اینکه قرآن می‌فرماید هر چیزی خدا را تسبیح و حمد می‌کند، تسبیح «تکوینی» و به «زبان حال» است. یک «زبان حال» و یک «زبان قال» وجود دارد:

۱. زبان حال این است که یک موجودی [مثلاً یک انسان] حالتی پیدا می‌کند که با اینکه دهانش بسته است اما وضعش دارد با آدم حرف می‌زند. مثلاً یک وقت شخصی در مقابل دو نفر می‌ایستد و گردنش را کج می‌کند. حالتش نشان می‌دهد که می‌گوید: من نیازمندم، به من کمک کنید. این را «زبان حال» می‌گویند.

۲. یک وقت کسی می‌آید و به زبان می‌آورد که کمکی به من نکنید. این «زبان قال یا گفتار» می‌شود.

بسیاری اوقات، حالت بیرونی انسان از درون او خبر می‌دهد، چنانکه می‌گویند: «رنگ رخسار خبر می‌دهد از سرّ ضمیر». چگونه خبر می‌دهد؟ حرف که نمی‌زند، دلالت می‌کند. انسان خیلی حرف‌ها را به زبان بی‌زبانی می‌زند. شاید افراد انسان با یکدیگر که برخورد می‌کنند، بیش از مقداری که با

۱. همان، ص ۵۱۱.

زبان ظاهر با هم حرف می‌زنند به زبان بی‌زبانی با همدیگر حرف می‌زنند و خودشان را به یکدیگر معرفی می‌کنند.^۱

بعضی گفته‌اند اینکه قرآن می‌فرماید همه چیز خدا را تسبیح و حمد می‌کند مقصود به زبان حال است، چون همه اینها مخلوق خدا هستند و خاصیت مخلوق این است که یک جنبه نقص و یک جنبه کمال دارد. جنبه نقص لازمه مخلوقیت است و جنبه کمال، از ناحیه خالق است. هر چه نقص دارد از ذات خودش است و هر چه کمال دارد از خالقش. هر چه کمال در موجودات عالم می‌بینید از او بدانید. پس، در واقع، به زبان حال، مخلوق خالق خویش را توصیف و حمد می‌کند و به زبان بی‌زبانی می‌گوید: بارک الله به آن که مرا آفرید. تسبیحش هم این است که می‌گوید اگر نقصی در من می‌بینی، این نقص لازمه ذات من است؛ او از این نقص منزّه است.^۲

البته، اینکه هر مخلوقی به زبان حال حامد و مسبّح خالق خودش است حرف درستی است. مخلوقات به زبان تکوین خدا را تسبیح و حمد می‌کنند و هر اثری حمد گو و تسبیح گوی مؤثر خودش است. گلستان سعدی هم سعدی را حمد می‌کند، یعنی به زبان حال می‌گوید بارک الله به آن که چنین اثر فوق‌العاده‌ای را ایجاد کرده است. اگر نقصی هم در یکجا باشد، می‌گوید عالم الفاظ است و بیش از این دیگر نمی‌توانسته است. ولی آیا قرآن که می‌گوید: «إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»، نظرش به همین است؟!^۳

۲- ۳. تفسیر عارفانه: تفسیر دوم می‌گوید درست است که موجودات به زبان حال تسبیح گو و حامد پروردگارند، ولی قرآن بالاتر از این را می‌گوید،

۱. همان، ص ۵۱۱.

۲. همان، ص ۵۱۲.

۳. همان، ص ۵۱۳.

چون می فرماید: «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید. (اسراء: ۴۴)

تسبیح به زبان حال را که همه می فهمند. اضافه بر این، قرآن می گوید: «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا»؛ هیچ چیزی نیست مگر... (اسراء: ۴۴) همه اشیاء را می گوید نه تنها عاقل ها و ذی شعور ها را، ولی ضمیر را آنچنان بر می گرداند که گویی همه موجودات عالم عاقل و دارای شعورند [هُمُ در «تَسْبِيحَهُمْ»].

«هُمُ: آنها» در زبان عرب ضمیری است که برای اشخاص می آورند نه برای اشیاء. قرآن با اینکه سخنش درباره اشیاء است ضمیر را ضمیر اشخاص آورده است، یعنی می خواهد بگوید که همه اشیاء، از یک نظر، اشخاص اند و شعور دارند. و در آیه چهل و یک از سوره مبارکه نور «مرغان» را هم اضافه کرده است. اگر «مرغان» نمی بود، اینگونه گفته می شد که منظور قرآن از «کسانی که در آسمان اند» ملائکه و از «کسانی که در زمین اند» انسان ها و مقصود از انسان ها هم انسان های مؤمن است. اما مرغ که مسلم شعور انسان و شعور ملائکه را ندارد پس، معلوم می شود در عالم مرغان هم یک حسابی هست که ما وارد نیستیم و نمی دانیم.^۱

تفسیر اول تفسیر حکیمانه است. حکیم ابونصر فارابی که یکی از حکمای بسیار بزرگ جهان اسلام است، عبارت خیلی شیرینی دارد. او همین مطلب را ولی بیشتر با موضوع «زبان حال» بیان کرده است، می گوید: «صَلَّتِ السَّمَاءُ بِدَوْرَانِهَا وَ الْأَرْضُ بِرَجْجَانِهَا وَ الْمَطَرُ بِهَطْلَانِهِ»؛ آسمان با گردش خود به درگاه الهی نماز می برد. گردش آسمان نماز آسمان است. تکان خوردن زمین نماز زمین است. ریزش باران نماز باران است، چون روح و حقیقت نماز چیزی جز تسلیم بودن در مقابل امر حق و مخلصانه امر او را اطاعت کردن نیست. فارابی

۱. همان [با اندکی تلخیص].

می گوید: آسمان که می گردد و زمین که تکان می خورد و باران که می ریزد، همه اینها امر پروردگارشان را اطاعت می کنند، نماز آنها همین است.^۱

اما تفسیر دوم، تفسیر عارفانه است. مولوی که مسائل را عارفانه تفسیر می کند مثل فارابی سخن نمی داند، او می گوید: «اگرچه انسان های عادی تسبیح و تحمید موجودات را نمی فهمند، موجودات جهان واقعاً خدای خودشان را می شناسند و تسبیح و حمد او می کنند» و این را مکرر و در جاهای متعدد گفته است، از جمله اشعار معروفی است که مرحوم حاج شیخ عباس قمی هم در مفاتیح نقل کرده است، می گوید:

جمله ذرات عالم در نهان با تو می گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم با شما نامحرمان ما خامشیم
چون شماسوی جمادی می روید محرم جان خدادان کی شوید

سنگریزه در کف دست مبارک پیامبر اکرم ﷺ تسبیح گفت. از جمله معجزات آن حضرت ﷺ این بود که مشتی سنگریزه را به دست گرفتند و مردم دیدند سنگریزه ها در دست پیامبر ﷺ تسبیح خدامی گویند.^۲ در اینجا، معجزه رسول خدا ﷺ این نبود که سنگریزه را به تسبیح درآورد؛ معجزه ایشان این بود که گوش افراد را باز کرد تا آنها صدای سنگریزه را شنیدند. آن سنگریزه همیشه تسبیح می گفت؛ معجزه پیغمبر در شناندن این صدا به آن گوش ها بود نه در به صدا درآوردن آن سنگریزه ها.^۳

۴. تسبیح عمومی موجودات در روایات اهل بیت ﷺ

در سخنان پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار ﷺ تعبیحات جالبی در این زمینه دیده

۱. مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۵۱۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۷۹.

۳. مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۵۱۴-۵۱۵.

می شود، از جمله یکی از یاران امام صادق ع می گوید: از تفسیر آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» هیچ چیزی نیست مگر اینکه همراه با ستایش، تسبیح او می گوید. (اسراء: ۴۴) سؤال کردم، امام ع فرمود:

كُلُّ شَيْءٍ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَإِنَّا لَنَرَى أَنَّ تَنْقُضَ الْجِدَارِ هُوَ تَسْبِيحُهَا.^۱
 هر چیز تسبیح و حمد خدا می گوید حتی هنگامی که دیوار می شکافد و صدایی از آن به گوش می رسد آن نیز تسبیح دیوار است.

و امام صادق ع می فرماید:

مَا مِنْ طَيْرٍ يُصَادُ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ وَلَا يُصَادُ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْشِ إِلَّا بِتَضْيِيعِهِ التَّسْبِيحِ.^۲

هیچ پرنده ای در صحرا و دریا صید نمی شود و هیچ حیوان وحشی به دام صیاد نمی افتد مگر به خاطر ترک تسبیح.

امام باقر ع صدای گنجشکانی را شنید فرمود: «می دانید اینها چه می گویند؟» ابو حمزه ثمالی می گوید: عرض کردم: نه. فرمود: «يُسَبِّحُنَ رَبَّهُنَّ وَيَطْلُبُنَ رِزْقَهُنَّ»؛ اینها تسبیح خداوند بزرگ را می گویند و روزی خود را از او می خواهند.

مجموعه این روایات که بعضی از آنها معانی دقیق و باریکی دارد نشان می دهد که این حکم عمومی تسبیح موجودات همه چیز را بدون استثنا دربر می گیرد.^۳

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۶۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۲۴.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۳۸-۱۴۰.

پیام‌ها

۱. خداوند از هر گونه عیب و نقص و عجز منزّه است و همه هستی بر این امر گواهی می‌دهند: «سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»
۲. تسبیح‌گویان آسمان مقدم بر زمینیان هستند: «سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ»
۳. قدرتی ارزش دارد که اعمال آن حکیمانه باشد: «هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
سَبِّحَ	منزّه دانست	فعل ماضی
عَزِيز	کسی است که امرش غالب و جاری است و مقهور نمی‌شود	صفت مشبّهه
حَكِيم	کسی که کار را از روی مصلحت و محکم و استوار انجام دهد	صفت مشبّهه

یادآوری قواعد مهم (ضمایر منفصل)

کلمات عربی بر سه دسته تقسیم می‌شود: اسم، فعل و حرف.

اسم به اسم ظاهر و ضمیر تقسیم می‌شود و ضمیر آن است که جانشین اسم ظاهر شده، از تکرار آن جلوگیری می‌کند.

ضمایر بر دو قسم است: منفصل و متصل

ضمیر منفصل (جدا): ضمیری است که متصل به کلمه دیگری نیست.

ضمیر متصل (پیوسته): ضمیری است که متصل به کلمه دیگر (اسم، فعل، حرف) است.

ضمایر منفصل (جدا) عبارت اند از:

هُوَ: او (مرد)	هِيَ: او (زن)
هُمَا: آن دو (مردان)	هُمَا: آن دو (زنان)
هُمْ: آنان (مردان)	هُنَّ: آنان (زنان)

أَنْتَ: تو (مرد)	أَنْتِ: تو (زن)
أَنْتُمَا: شما (دو مرد)	أَنْتُمَا: شما (دو زن)
أَنْتُمْ: شما (مردان)	أَنْتُنَّ: شما (زنان)

متکلم (گوینده) انا: من نحن: ما

ضمایر منفصل در فارسی عبارت اند از: من، تو، او، ما، شما، ایشان.

تمرین

در آیات کریمه زیر ضمایر منفصل را مشخص نمایید.

«سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». (حدید: ۱)
 «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهَرُونَ
 مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَ كَقَوْلِكُمْ بَأْفَوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ
 وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ». (احزاب: ۴)

درس سوم صفات الهی

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
* هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.
(حدید: ۲ - ۳)

مالکیت (و حاکمیت) آسمان‌ها و زمین از آن اوست، زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر چیز توانا است. اول و آخر و پیدا و پنهان اوست و او به هر چیز داناست.

مالکیت خداوند بر تمام هستی

خداوند سبحان در اینجا فرمود: «مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَهُ»؛ ملک آسمان‌ها و زمین از آن خدا است بلکه فرمود: از آن خدا است ملک آسمان‌ها و زمین، این عبارت انحصار را می‌رساند.^۱ می‌خواهد بگوید: مالک آسمان‌ها و زمین، تنها و تنها، خداست. اوست که به تنهایی در عالم حکمرانی می‌کند، زیرا پدیدآورنده همه هستی اوست. پس، وجود و آثار وجودی آنچه در آسمان‌ها و زمین هست قائم به خداست. هیچ حکمی نیست مگر اینکه از آن خداست، و هیچ ملک و سلطنتی نیست مگر آنکه صاحبش اوست.^۲

۱. چون خبر مقدم بر مبتدا شده است و در ادبیات عرب، این امر نشانه انحصار است.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۵۲.

قرآن کریم بعد از ذکر دو وصف از صفات ذات پاک الهی یعنی «عزت» و «حکمت» در آیه اول [«وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»]، در این آیه به مالکیت و تدبیر و تصرفش در عالم هستی که لازمه آن قدرت و حکمت است، می‌پردازد و می‌افزاید: برای خدا است مالکیت و حاکمیت آسمان‌ها و زمین.

مالکیت خداوند نسبت به عالم هستی مالکیت اعتباری و تشریعی نیست، بلکه مالکیت حقیقی و تکوینی است، یعنی او به همه چیز احاطه دارد و همه جهان در قبضه قدرت او و تحت اراده و فرمان او است، به همین سبب، به دنبال آن سخن از زنده کردن و میراندن و توانایی بر هر چیز به میان آمده است.^۱

قدرت مطلق خداوند

«وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» این جمله به صفت قدرت خدای تعالی اشاره دارد، و اینکه قدرت او مطلق است، و مقید به چیزی نیست. اگر در آخر آیه مورد بحث این جمله را گنجانند، برای مناسبتی بود که با مسئله احیاء و اماتة داشت، چون ممکن بود کسی توهم کند که چطور ممکن است خدای تعالی مرده‌ای را که نه عینی از آن بجا مانده و نه اثری، زنده کند.^۲

تفاوت «عزت» و «قدرت» در این است که عزت بیشتر توجه به درهم شکستن مدافع دارد اما قدرت توجه به ایجاد اسباب. بنابراین، دو وصف مختلف شمرده می‌شوند، هر چند در ریشه توانایی با هم مشترک‌اند.^۳

فاعلیت خداوند سبحان و تأثیر سلسله علل مادی

اعتقاد به اینکه تمام حوادث از او سرچشمه می‌گیرد و اینکه او حکومت مطلقه

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۹۷.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۵۳.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۹۷.

جهان هستی را در دست دارد و فاعل مطلق و علت واقعی برای هر پدیده‌ای است، مانع از آن نیست که مادر جهان آفرینش به علت و معلول طبیعی معتقد شویم و هر حادثه طبیعی را به دنبال یک علت مادی بدانیم.

عالمان الهی به پیروی از تعالیم عالی اسلام و قرآن و سایر ادیان آسمانی، در عین اینکه اعتقاد دارند فاعل حقیقی و حاکم واقعی در جهان خداست، سازمان هستی جهان ماده را بر اساس دستگاه علت و معلول طبیعی استوار می‌دانند.

قرآن در موارد مختلفی به علل و معلول‌های طبیعی تصریح کرده است. برای نمونه، پیدایش پدیده‌هایی مانند حیات جانداران، نزول برف و باران و پرورش گیاهان و ... را معلول یک سلسله علل مادی دانسته است.^۱ با این حال، قرآن جمله جهان هستی را از آن خداوند معرفی کرده است.

این همان حقیقتی است که اساس فلسفه الهی را تشکیل می‌دهد: انسان الهی همان‌طور که ایمان دارد این جهان جهان اسباب و مسببات است، و جهانی پیوسته و به هم متصل و مملو از علت‌ها و معلول‌های مادی است، ایمان دارد که سازنده این نظام، پدید آورنده این کیان، حافظ و نگهبان دستگاه آفرینش، به وجود آورنده علت و سبب، و دهنده قدرت و توانایی در تمام لحظه‌ها به آنها همان آفریدگار جهان است که حکومت مطلق خلقت در دست اوست.^۲

فرد موحد و خداشناس، در عین اینکه به تمام قوانین علمی که در گیاه‌شناسی و حیوان‌شناسی و فیزیک و شیمی و کلیه علوم به رسمیت شناخته

۱. وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا تَغَالَىٰ سُقْنَاهُ لِبَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَاهُ إِلَيْهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ؛ اوست که بادها را پیشاپیش رحمت خود می‌فرستد، هنگامی که باد بار سنگینی را متحمل گردید، آن را به سرزمین‌های مرده روانه می‌سازیم و به وسیله آن باران می‌فرستیم و انواع میوه‌ها را پرورش می‌دهیم. (اعراف (۷)، آیه ۵۷)

۲. قرآن و معارف عقلی، ص ۲۴.

شده اعتقاد راسخ دارد، بر این باور است که جهان ماده با این قوانین و خصوصیات، با این اسباب و علل، که در عرض هم قرار گرفته‌اند، زیر نظر آفریدگار توانایی کار می‌کند، که تنظیم‌کننده این جهان و پدید آورنده این اسباب و مسببات است؛ جهان هستی از اراده او تخلف نمی‌کند و تمام مظاهر هستی و تمام علت‌ها و معلول‌های طبیعی طبق خواست و اراده او مشغول کارند. او هر چه اراده کند با آفریدن علت مادی آن صورت عمل به خود می‌پذیرد و قوام و دوام آنها در گرو سرازیر شدن فیض وجود در هر لحظه از جانب خداوند است.^۱

برخی از مادی‌گرایان از روی غرض‌ورزی به خداپرستان نسبت می‌دهند: «افراد خداپرست، چون معتقد به خدا هستند، به قوانین و سنن طبیعی و روابطی که در جهان ماده حاکم است ایمان ندارند و همه حوادث را به طور مستقیم به خدا نسبت داده، تأثیر اسباب و علل مادی را نادیده می‌گیرند.» این افترا و دروغ بسیار روشنی است که قرآن و فلسفه الهی آن را به شدت انکار می‌کند. فلسفه الهی به هر دو علت و سبب که یکی در طول دیگری است عقیده راسخ دارد.^۲

مرگ و زندگی

«يُحْيِي وَيُمِيتُ»: زنده می‌کند و می‌میراند. این دو جمله اشاره است به دو نام از نام‌های خدای تعالی: محیی و ممیت (زنده‌کننده و میراننده) اگر در این آیه به جای اسم از فعل مضارع استفاده کرده است، برای اشاره به شمول و عمومیت آن نسبت به هر زنده کردن و هر میراندنی است تا شامل ایجاد ملائکه هم بشود،

۱. ر.ک. همان، ص ۲۵.

۲. قرآن و معارف عقلی، ص ۲۵.

زیرا حیات ملائکه مسبوق به مرگ نیست، و نیز شامل زنده کردن جنین در شکم مادرش، زنده کردن مردگان در روز قیامت، و پدید آوردن جمادات مرده شود که پیش از آن زنده نبودند تا میراندن درباره آنها نیز صادق باشد، و نیز شامل میراندن انسان در دنیا و برای بار دوم در برزخ شود که آیه شریفه «رَبَّنَا أُمِّتَنَا اثْنَيْنِ وَأُحْيَيْنَا اثْنَيْنِ»^۱ به آن اشاره دارد. علاوه بر این، تعبیر به مضارع دلالت بر استمرار نیز دارد.^۲

مسئله زنده کردن و میراندن (احیاء و اماته) در بسیاری از آیات قرآن مطرح شده است. در حقیقت، این دو موضوع از موضوعاتی است که اسرار پیچیده آن بر هیچ کس روشن نیست، نه کسی به درستی از حقیقت حیات باخبر است و نه حقیقت مرگ را کسی می داند، بلکه آنچه از این دو می دانیم آثار آنها است. جای شگفتی است که از همه چیز نزدیک تر به ما حیات است، اما حقیقت و اسرار آن از همه چیز مخفی تر است! قابل توجه اینکه جمله «بُحِی وَیُمِیت» به صورت فعل مضارع دلیل بر استمرار مسئله حیات و مرگ در طول همه زمان ها است، و اطلاق این دو هر گونه حیات و مرگ را در بر می گیرد. آری، حیات و مرگ در تمام اشکالش به دست قدرت او است.^۳

مسئله حیات دوباره در ابتدای اسلام از مهم ترین اموری بوده که اعراب و تازه مسلمانان با آن روبرو بودند. ابی بن خلف جمحی در حالی که استخوان پوسیده ای را همراه داشت به نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ»؛ چه کسی استخوان هایی را که پوسیده است زنده می کند؟! (یس: ۷۸) سپس، قسمتی از آن استخوان را نرم کرد و روی زمین پاشید؛ «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي

۱. (کافران در روز قیامت گویند:) پروردگارا! تو ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی. مؤمن (۴۰) آیه ۱۱)

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۵۳.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۹۸.

أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ يَكُلُّ خَلْقٍ عَلِيمٌ؛ بگو همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید و او به هر مخلوقی داناست. (یس: ۷۹) این همان جوابی است که خدای تعالی به رسول گرامی خود تلقین کرده است.^۱

«وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». این جمله به صفت قدرت خدای تعالی اشاره دارد، و اینکه قدرت او مطلق است و مقید به چیزی نیست. اگر در آخر آیه مورد بحث این جمله را گنجانند، برای مناسبتی بود که با مسئله احیاء و اماتة داشت، چون ممکن بود کسی توهم کند که چطور ممکن است خدای تعالی مرده‌ای را که نه عینی از آن بجا مانده و نه اثری زنده کند.^۲

ازلیت و ابدیت خداوند

توصیف به اول و آخر بودن، تعبیر لطیفی از ازلیت و ابدیت اوست، زیرا می‌دانیم او وجودی بی‌انتهای واجب‌الوجود است، یعنی هستی‌اش از درون ذات اوست نه از بیرون، تا پایان گیرد یا آغازی داشته باشد. بنابراین، او از ازل بوده و تا ابد خواهد بود. او سرآغاز و ابتدای عالم هستی است، و او است که بعد از فناء جهان نیز خواهد بود.

بنابراین، تعبیر به اول و آخر، هرگز زمان خاصی را دربر ندارد و اشاره به مدت معینی نیست.^۳

احاطه وجودی خداوند

توصیف به ظاهر و باطن تعبیر دیگری از احاطه وجودی او نسبت به همه چیز است، از همه چیز ظاهرتر است، چرا که آثارش همه جا را گرفته و از همه چیز مخفی‌تر است، چون که ذاتش بر کسی روشن نیست.^۴

۱. همان، ج ۱۸، ص ۴۵۹.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۵۳.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۹۸.

۴. همان.

اولیت خدای تعالی و آخریتش و همچنین ظهور و بطونش زمانی و مکانی نیست. چنین نیست که در ظرف زمان اول و آخر باشد که اگر چنین باشد، باید خود خدا جلوتر از زمان نباشد، و از زمانی و مکانی بودن منزّه نباشد، حال آنکه منزّه از آن است؛ او خالق زمان و مکان و محیط به تمامی موجودات است. منظور از اولیت و آخریت و همچنین ظاهر و باطن بودنش این است که او محیط به تمام اشیاء است.

از آنچه گذشت روشن گردید که این اسمای چهارگانه، یعنی: اول و آخر و ظاهر و باطن، چهار شاخه و فرع از نام «محیط» (احاطه کننده) است، و محیط هم شاخه‌ای از اطلاق قدرت خداوند است، چرا که قدرتش محیط به هر چیز است. ممکن است نام‌های چهارگانه مورد بحث را شاخه‌هایی از احاطه قدرتش ندانیم، بلکه شاخه‌هایی از احاطه وجودی او بگیریم، زیرا وجود خداوند قبل از وجود هر چیز و بعد از وجود هر چیز است. او قبل از آنکه چیزی ثبوت پیدا کند ثابت بود، و بعد از آنکه هر چیز دارای ثبوتی فانی گردید باز هم ثابت است. او از هر چیز دیگری نزدیک‌تر و ظاهرتر است، و، از دید و درک عقول هر صاحب عقلی، از هر چیز دیگری باطن‌تر و پنهان‌تر است.

همچنین، اسمای چهارگانه نامبرده به نوعی بر علم خدای تعالی بستگی و تفرع دارند. به همین مناسبت، می‌بینیم که در ذیل این آیه، علم خداوند را هم آورده می‌فرماید: «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۱.

علم مطلق حق بر هستی

«وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ او بر همه چیز آگاه است، زیرا همه موجودات جهان مصنوع و مخلوق او هستند؛ او همه را از نیستی به دایره هستی وارد ساخته و

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۵۴.

دقیق ترین نظام را به آنها بخشیده است. با این وضع، چگونه می شود که خداوند از حقیقت آفریده خود آگاه نباشد؟

موجودات جهان همان طوری که گواه بر وجود محدث و پدید آورنده خودشان هستند، نظم و ترتیب شگفت آور هر موجودی گواه بر علم صانع آنها نیز می باشد، زیرا مادیون و الهیون، هر دو، حوادث و پدیده های طبیعی را به یک علت اولی می رسانند ولی اختلاف در این است که آیا علت اولی همان ماده و اتم های بی شمار بی علم و فاقد ادراک است یا موجودی است متصف به علم و درایت؟

نظم موجودات نظر اول را باطل کرده، اثبات می کند که ماده مجرد از علم و شعور نمی تواند دستگاهی - ولو کوچک - را به وجود آورد که در آن همه گونه نظم پیش بینی شده باشد.

هر برگی از نباتات، هر اتمی از اتم های بی شمار، هر ذره ای از ذرات وجود انسان، هر سلولی از سلول های جانداران و هر سیاره ای از ستارگان همگی روی قوانین محکمی ساخته شده اند و گواهی می دهند که خالق آنها از تمام خصوصیات وجودی آنها آگاه است و بدون این علم نمی توان آنها را به این صورت منظم - که عوامل بقا و دوام و وسایل دفاع در آن نهفته است - در آورد. آیا می توان گفت سازنده یک هواپیما از قسمت های علمی و فنی آن بی خبر بوده یا نویسنده یک دایرة المعارف به فن نویسندگی آشنایی نداشته است؟! نظم هر آفریده ای دلیل بر علم خالق اوست و این برهان را قرآن با لطافت خاصی بیان کرده است، آنجا که می فرماید:

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ. (ملک: ۱۴)

آیا کسی که موجودات را آفریده از حال آنها آگاه نیست؟ در حالی که او از اسرار دقیق باخبر و نسبت به همه چیز عالم است.

امام رضا علیه السلام در یکی از سخنان خود دلیل علم خدا را بر مصنوعات خود چنین بیان می‌کند:

أَتَقْنَمَا خَلَقَ بِحِكْمَتِهِ وَوَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهُ مَوْضِعَهُ بِعِلْمِهِ.^۱

مصنوعات خود را با اراده حکیمانه خود مستقن و استوار آفریده و هر

موجودی را با علم و دانش خود در جای خویش قرار داده است.^۲

شخصی در حضور امام صادق علیه السلام گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ مُنْتَهَى عِلْمِهِ»: سپاس

خدا را به اندازه نهایت علم او امام علیه السلام فرمود:

لَا تَقُلْ ذَلِكَ فَإِنَّهُ لَيْسَ لِعِلْمِهِ مُنْتَهَى.^۳

این سخن را نگو، زیرا برای علم خدا نهایی نیست.

از حضرت علی علیه السلام پرسیدند: پروردگار ما قبل از اینکه آسمان و زمین را خلق کند کجا بود؟ فرمود: «عبارت کجا بود» سؤال از مکان است، و در مورد خدای تعالی صحیح نیست، زیرا خدای تعالی [که خالق مکان است] بود در حالی که مکانی نبود.^۴

پیام‌ها

۱. فرمانروای حقیقی آسمان و زمین خداوند است. حکومت بشر بر زمین امری اعتباری و مجازی است، به آن مغرور نشویم: «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».
۲. خدایی که عزت، حکمت، حاکمیت و قدرت و مرگ و زندگی موجودات به دست اوست سزاوار تسبیح و تقدیس است: «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، لَهُ مُلْكٌ، قَدِيرٌ، يُحْيِي وَيُمِيتُ»

۱. بحار الأنوار، ج ۴، ص ۸۵.

۲. قرآن و معارف عقلی، ص ۳۱-۳۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۴، ص ۸۳.

۴. کافی، ج ۱، ص ۹۰، ح ۵.

۳. آغاز و انجام و غیب و شهود هستی به دست خداست: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ...».
۴. مهم تر از خلقت حکیمانه و مالکیت مقتدرانه علم و نظارت دایمی خداوند است: «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
مُلْک	حکومت و اداره امور	اسم
یَحیی	زنده می کند	فعل مضارع
قَدیر	آن که آنچه را بخواهد انجام دهد	صفت مشبیه

یادآوری قواعد مهم (ضمایر متصل)

همانطور که از اسم این ضمایر آشکار است، هیچ گاه جداگانه استعمال نمی شوند.

ضمائر متصل (پیوسته) عبارت اند از:

ه: او (مرد)	ها: او (زن)
هُمَا: آن دو (مردان)	هُمَا: آن دو (زنان)
هُمْ: آنان (مردان)	هُنَّ: آنان (زنان)
ک: تو (مرد)	ک: تو (زن)
کُما: شما (دو مرد)	کُما: شما (دو زن)
کُم: شما (مردان)	کُنَّ: شما (زنان)

متکلم (گوینده) ی: من نا: ما

ضمایر متصل (پیوسته) در فارسی عبارت اند از: آم، آت، آش، مان، تان، شان
(کتابم، کتابت، کتابش، کتابمان، کتابتان، کتابشان)

تمرین

در آیات کریمه زیر ضمایر متصل را مشخص نمایید.

۱. «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

(حدید: ۲)

۲. «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ
أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا». (احزاب: ۶)

درس چهارم خلقت آسمان‌ها و زمین

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ
يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا
يَخْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
(حدید: ۴)

او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز [شش دوران] آفرید،
سپس، بر عرش (مقام صدور اوامر) قرار گرفت و به تدبیر جهان پرداخت؛
او آنچه را در زمین فرومی‌رود و آنچه را از آن خارج می‌شود و آنچه را از
آسمان نازل می‌گردد و آنچه را به آسمان بالا می‌رود می‌داند و هر جا
باشید او با شما است، و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

أ. سماوات

منظور از کلمه «سماوات: آسمان‌ها»، طبقاتی از آفرینش جسمانی است که بر
بالای زمین قرار دارد؛ به طوری که اهل لغت گفته‌اند کلمه «سما» به معنای
هر چیزی است که بر بالای سر ما قرار گرفته باشد. و معلوم است که بالا و پایین
دو امر نسبی هستند.

۱. مفردات ألفاظ قرآن، ص ۴۲۷.

پس، «سماوات» عبارت است از: طبقاتی از خلق جسمانی و مشهود که بر بالای کره زمین ماقع شده‌اند. این طبقات بر کره زمین احاطه دارند، به دلیل آیه شریفه: «يُغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا»^۱ که می‌فهماند شب فراگیر روز است.^۲ آسمان اول، یعنی همین آسمانی که چراغ‌های نجوم و کواکب در آن قرار دارند، آسمانی است که زمین را در احاطه خود دارد و زمین را در شب هازینت می‌بخشد، چنان که چلچراغ‌ها سقف خانه رازینت می‌دهند.

اما نسبت به بالای آسمان دنیا در کلام خدای تعالی چیزی که از وضع آن خبر دهد نیامده است. تنها آیه شریفه «سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا» [هفت آسمان بر فراز یکدیگر (ملک: ۳۰)] می‌فهماند که آسمان‌های هفت طبقه روی هم قرار دارند و آیه شریفه «أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا»^۳ نیز همین نکته را می‌رساند.^۴

چگونگی آفرینش آسمان‌ها

آیه شریفه «أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا

۱. شب همه روز را فرامی‌گیرد؛ به شتاب آن را دنبال می‌کند. (اعراف (۷)، آیه ۵۴) همه آن مکان‌هایی را که روز بود فرامی‌گیرد؛ اگر زمین کروی نبود، صحیح نبود که بگوییم دائماً شب روز را فرامی‌گیرد، و آن را دنبال می‌کند، زیرا در این صورت چند ساعتی شب به دنبال روز می‌بود، و چون به انتهای سطح زمین می‌رسیدند، روز بر می‌گشت و شب را دنبال می‌کرد. به عبارتی دیگر، در هر روزی یک روز شب به دنبال روز می‌رفت و روز دیگر روز به دنبال شب. پس، اینکه قرآن به طور مطلق فرمود: شب به دنبال روز می‌رود جز با کرویّت زمین درست در نمی‌آید.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۲۲۲.

۳. مگر ندیدید چگونه خدای تعالی هفت آسمان را بر روی هم بیافرید و ماه را در آنها نور و خورشید را چراغی فروزان قرار داد. (نوح (۷۱)، آیه ۱۵-۱۶)

۴. ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۲۲۳.

مِنْ أَلْمَاءٍ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»^۱ درباره وضع آفرینش آسمان ها، می فهماند قبل از آنکه به صورت فعلی در آیند، یعنی از یکدیگر جدا و متمایز شوند، یکپارچه بودند. آیه شریفه «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا نَفَضًا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا»^۲ می فهماند خلقت آسمان ها در دو روز - البته نه به روزهای عالم ماده، چون روز به معنای یک مقدار معین از زمان است و لازم نیست که حتماً با روز اصطلاحی ما ساکنان زمین منطبق باشد - صورت گرفته است.^۳

ب. یوم

روز در هر ظرفی مقداری از زمان است. روز در ظرف زمین عبارت است از مدت زمانی که کره زمین یک بار به دور خودش بچرخد، و در ظرف ماه - البته ماه مخصوص کره زمین - تقریباً برابر با بیست و نه روز و نیم است. استعمال کلمه «یوم» در برهه‌ای از زمان استعمالی متداول است.^۴

در قرآن صدها بار کلمه «یوم» و «ایام» به کار رفته است که در بسیاری از موارد به معنای شبانه روزی معمول نیست، مثلاً تعبیر از عالم رستاخیز به «يَوْمَ الْقِيَامَةِ» نشان می دهد که مجموعه رستاخیز که دورانی بسیار طولانی است به

۱. آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند، و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم و

هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم؟! آیا ایمان نمی آورند؟! (انبیاء (۲۱)، آیه ۳۰)

۲. سپس، به آسمان که دودی بود پرداخت. پس به آن و به زمین فرمان داد که بیایید، چه به

شوق و رغبت و چه به جبر و کراهت. گفتند: سر در طاعت آمدیم، آنگاه، خدای تعالی به

قضاء خود آنها را در دو روز هفت طبقه کرد، و امر هر آسمانی را در آن آسمان وحی

فرمود. (فصلت (۴۱)، آیه ۱۱-۱۲)

۳. ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۲۲۳.

۴. همان، ص ۲۲۴.

عنوان «روز قیامت» شمرده شده است. از پاره‌ای از آیات قرآن استفاده می‌شود که روز رستاخیز و محاسبه اعمال مردم پنجاه هزار سال طول می‌کشد.^۱ در متن کتب لغت^۲ نیز می‌خوانیم که «یوم» گاهی به مقدار زمان میان طلوع و غروب آفتاب گفته می‌شود و گاهی به مدتی از زمان، هر مقدار که باشد. در روایات و سخنان پیشوایان دینی نیز کلمه «یوم» به معنای دوران بسیار آمده است، چنان که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

الدَّهْرُ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ^۳

دنیا برای تو دو روز است: روزی به سود تو است و روزی به زیان تو. بحث از آفرینش جهان در شش روز در هفت مورد از آیات قرآن مجید [اعراف: ۵۴؛ یونس: ۳؛ هود: ۷؛ فرقان: ۵۹؛ سجده: ۴؛ ق: ۳۸؛ حدید: ۴] آمده است.^۴ در تفسیر برهان در ذیل آیه پنجاه و چهار از سوره مبارکه اعراف^۵ از تفسیر علی بن ابراهیم می‌خوانیم که امام علیه السلام فرمود: «فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ يَعْنِي فِي سِتَّةِ أَوْقَاتٍ»^۶ شش روز یعنی شش وقت و دوران. بنابراین، خدای تعالی آسمان ها را در دو برهه از زمان آفریده است، همانطور که درباره آفرینش زمین فرموده: «خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ ... وَقَدَّرَ فِيهَا

۱. تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ؛ ملائکه و روح در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است (یعنی در روز قیامت) به سوی او عروج می‌کنند. (معارج (۷۰)، آیه ۴)

۲. برای نمونه ر.ک. مفردات ألفاظ قرآن، ص ۸۹۴.

۳. نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۷۲.

۴. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۰۰.

۵. إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ؛ پروردگار شما، خداوندی است که آسمان ها و زمین را در شش روز [شش دوران] آفرید، سپس، به تدبیر جهان هستی پرداخت.

۶. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۵۹؛ تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۰۱.

أَفْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ». ^۱ پس، خلقت زمین در دو روز یعنی در دو مرحله از زمان بوده، و ارزاق آن در چهار روز که همان چهار فصل باشد تقدیر شده است. ^۲

مراحل خلقت آسمان و زمین

خلقت آسمان و زمین به این شکل و وضعی که مای بینیم ناگهانی نبوده و به این شکل از عدم ظاهر نشده بلکه از چیز دیگری خلق شده که آن چیز قبلاً وجود داشته و آن، چیز ماده‌ای متشابه الاجزاء و روی هم انباشته بوده که خدای تعالی این ماده متراکم را جزء جزء کرد، و اجزاء آن را از یکدیگر جدا ساخت، از قسمتی از آن در دو برهه از زمان زمین را ساخت، و، سپس، به آسمان که آن موقع دود بود پرداخته، آن را نیز جزء جزء کرد، و در دو برهه از زمان به صورت هفت آسمان درآورد. ^۳

منظور از اینکه فرمود: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» آفریدن و جمع کردن اجزاء و، سپس، جدا ساختنش از مواد دیگری، متشابه با هم و متراکم در هم است.

به حکم آیات نه تا دوازده سوره مبارکه فصلت خلقت آسمان‌ها در دو روز و خلقت زمین نیز در دو روز (به آن معنایی که برای روز بیان شد) صورت گرفته است.

از شش روز در روز باقی مانده است که در آن کار دیگری انجام شده است که همان تقدیر ارزاق و، به عبارتی، به حرکت درآوردن زمین به دور خورشید است، به نحوی که در اثر دور و نزدیک شدنش از خورشید و نیز در اثر میل به سوی

۱. زمین را در دو روز بیافرید... و در آن ارزاقش را در چهار روز تقدیر نمود. (فصلت (۴۱)، آیه ۹-۱۰)

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۲۲۴.

۳. همان.

شمال و جنوب چهار فصل در زمین پیدا شد: بهار، تابستان، پاییز و زمستان. در نتیجه، زمین برای اینکه از زاق روزی خواران از آن بروید آماده گردید.^۱ از مجموع بحث فوق چنین نتیجه می‌گیریم که خداوند مجموعه زمین و آسمان را در شش دوران متوالی آفریده است، هر چند این دوران‌ها گاهی به میلیون‌ها یا میلیارد‌ها سال بالغ شده است و علم امروز هیچ گونه مطلبی را که مخالف این موضوع باشد بیان نکرده است.

این دوران‌های ششگانه، به احتمال قوی، به ترتیب ذیل بوده است:

۱. روزی که همه جهان به صورت توده‌ی گازی شکلی بود که با گردش به دور خود از هم جدا گردید و کرات را تشکیل داد؛
۲. این کرات، به تدریج، به صورت توده‌ی مذاب و نورانی یا سرد و قابل سکونت درآمدند؛

۳. روز دیگر منظومه شمسی تشکیل یافت و زمین از خورشید جدا شد؛
۴. روز دیگر زمین سرد و آماده حیات گردید؛
۵. سپس، گیاهان و درختان در زمین آشکار شدند؛
۶. سرانجام، حیوانات و انسان در روی زمین ظاهر گشتند.^۲

ج. عرش

معانی مختلفی برای عرش آمده است:

۱. «عرش»، در لغت، به معنای چیزی است که دارای سقف باشد؛
۲. به خود سقف نیز عرش گفته می‌شود مانند: «أَوُ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا»؛ مانند کسی که از کنار قریه‌ای گذشت، در حالی که

۱. همان.

۲. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۰۲.

چنان ویران شده بود که سقف هایش فرو ریخته و دیوار بر سقف‌ها در غلطیده بود. (بقره: ۲۵۹)؛

۳. گاهی نیز به معنای تخت‌های بلند همانند تخت سلاطین آمده است، چنان‌که در داستان سلیمان می‌خوانیم که می‌گوید: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرُشَهَا»^۱ کدام یک از شما می‌توانید تخت او (بلقیس) را برای من حاضر کنید؟ (نمل: ۳۸)؛

۴. «عرش» به داربست‌هایی که برای برپا نگهداشتن بعضی از درختان می‌زنند نیز گفته می‌شود، همانطور که در قرآن می‌خوانیم: «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ»؛ او کسی است که باغ‌هایی از درختان داربست‌دار و بدون داربست آفرید.^۲ (انعام: ۱۴۱).^۳

مراد از عرش هنگامی که در مورد خداوند به کار می‌رود و گفته می‌شود «عرش خدا» مجموعه جهان هستی است که در حقیقت تخت حکومت پروردگار شمرده می‌شود.^۴

د. استواء

عبارت «اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ»؛ سپس بر عرش (مقام صدور اوامر) قرار گرفت کنایه از تسلط یک زمامدار بر امور کشور خویش است. در فارسی نیز این تعبیر کنایی زیاد به کار می‌رود، مثلاً می‌گوییم در فلان کشور جمعی شورش کردند و زمامدارشان را از تخت فروکشیدند [در حالی که ممکن است اصلاً تختی

۱. نمل: ۳۸.

۲. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۰۴.

۳. همان.

۴. همان.

نداشته باشد] یا جمعی به هواخواهی فلان برخاستند و او را بر تخت نشاندند، همه آنها کنایه از قدرت یافتن یا از قدرت افتادن است. بنابراین، در آیه مورد بحث، کنایه از احاطه کامل پروردگار و تسلط او بر تدبیر امور آسمان‌ها و زمین بعد از خلقت آنها است.^۱

لزوم علم در خلق و تدبیر

گفته شد که «استوای بر عرش» کنایه از شروع در تدبیر ملک وجود است.^۲ به همین جهت است که به دنبال استوای بر عرش مسئله علم به جزئیات احوال موجودات آسمانی و زمینی را ذکر کرده است، چون علم از لوازم تدبیر است. در آیه «يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَرْجُ فِيهَا» [آنچه را در زمین فرومی‌رود می‌داند، و آنچه را از آن خارج می‌شود و آنچه از آسمان نازل می‌گردد و آنچه به آسمان بالا می‌رود] کلمه «ولج» - که مصدر فعل مضارع «يلج» است - به معنای داخل شدن چیزی در محلی تنگ است.^۳ و کلمه «عروج» نیز به معنای بالا رفتن است.

معنای آیه این است: خدای تعالی از آنچه در زمین فرومی‌رود و نفوذ می‌کند، از قبیل آب باران و تخم گیاهان و غیر اینها، آگاه است و نیز از آنچه که از زمین سربرمی‌آورد، مانند نباتات و حیوانات و آب، خبر دارد و از آنچه که به زمین نازل می‌شود، مانند باران‌ها و اشعه اجرام نوری و ملائکه، بااطلاع است

۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۰۴-۲۰۵.

۲. چون مادر عرف بشری خود تخت سلطنتی را عبارت از مکانی می‌دانیم که همه اوامر مربوط به اداره کشور از آنجا صادر، و همه لوایح و نامه‌ها در آنجا به امضا می‌رسد، قرآن نیز به زبان بشری سخن گفته و مقام تدبیر خدای تعالی و مصدريت اوامر را عرش خوانده است، نه اینکه خواسته باشد - العیاذ باللّه - برای او تختی پایه‌دار اثبات کند.

۳. مفردات راغب، ص ۸۸۲.

و از آنچه که از زمین به طرف آسمان بالا می رود، مانند دودها و بخارها و ملائکه و اعمال بندگان، باخبر است.^۱

احاطه علم الهی

«وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»؛ او هر جا که باشید با شما است، برای اینکه به شما احاطه دارد و در هیچ مکان و پوششی از او غایب نیستید. در اینجا سؤالی پیش می آید خدای تعالی در هر حال بر ما احاطه دارد. و در هر زمان و مکان محیط به ما است. با این فرض، چرا تنها مسئله مکان آمده و چرا نفرموده: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَفِي أَيِّ زَمَانٍ وَ أَىِّ حَالٍ كُنْتُمْ»؛ او با شما است هر جا و هر زمان و در هر حال که باشید؟

در پاسخ می گوئیم: درست است که احاطه خدای تعالی به ما تنها احاطه مکانی نیست، بلکه در همه احوال و اوقات نیز به ما احاطه دارد، اما از آنجا که معروف ترین ملاک در جدایی چیزی از چیزی دیگر و غایب شدنش از آن جدایی مکانی است و هر کس بخواهد از کسی دیگر جدا شود مکان خود را عوض می کند، از این جهت، تنها معیت مکانی را ذکر کرد. اما حقیقت این است که نسبت خدای تعالی به مکان ها و زمان ها و احوال به یک نسبت است.

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست. این آیه نظیر فرع و نتیجه ای است که بر مطالب قبل مترتب می شود، که می فرمود: او با شما است هر جا که باشید و او به هر چیزی عالم است؛ نتیجه حاضر بودن او نزد مردم و جدانشدنش از ایشان و عالم بودنش به هر چیز این است که بینا به اعمال ایشان نیز باشد، ظاهر اعمالشان را ببیند و باطن آن را که همان نیت ها و مقاصد درونی ایشان است ناظر باشد.^۲

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۵۶.

۲. همان، ص ۲۵۵-۲۵۶.

پیام‌ها

۱. با اینکه قدرت او بی‌نهایت است و می‌تواند در یک لحظه همه چیز را بیافریند، ولی حکمت او اقتضا دارد که آفرینش تدریجی باشد: «خَلَقَ ... فِی سِتَّةِ أَيَّامٍ».
۲. خداوند بر تمام هستی و آفریده‌های خود سلطه کامل دارد: «خَلَقَ ... ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ».
۳. خداوند به تمام جزئیات هستی علم دارد: «يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ ... وَمَا يَرْجُ».
۴. همه در محضر خداییم: «وَهُوَ مَعَكُمْ».
۵. علم خداوند حضوری است: «هُوَ مَعَكُمْ».
۶. خداوند به تمام جزئیات کار ما آگاه است: «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
اسْتَوَى	استقرار یافت	فعل ماضی
يَلِجُ	داخل می‌شود	فعل مضارع
يَخْرُجُ	بالا می‌رود	فعل مضارع

یادآوری قواعد مهم (موصولات)

کلماتی نظیر «الَّذِي»، «الَّذِينَ»، «الَّتِي» و ... در عربی «موصول» است و به جمله‌ای که برای تکمیل یا توضیح آن می‌آید «صله» گویند. برای مثال، اگر به جای جمله «ضَرَبْتُ الَّذِي ضَرَبْتَنِي» بگوییم «ضَرَبْتُ الَّذِي» (کسی را زدم که)

جمله کامل نبوده، دارای ابهام است ولی کلمه «ضَرَبَنی» (مرا زد) آن را برای شنونده مشخص و تکمیل می‌کند.

در فارسی می‌گوییم: «این کتابی است که دیروز خریدم»، یا «تلاشگران و انقلابیون که در راه پیروزی انقلاب اسلامی ایران از جان و مال مایه گذاشتند، باید مورد احترام باشند.»

موصول مشترک^۱: «مَنْ» برای صاحبان عقل و «ما» برای حیوانات و اشیاء به کار می‌روند.

تمرین

- در آیات کریمه زیر موصولات را مشخص نمایید.
۱. «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». (حدید: ۴)
 ۲. «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ». (اعراف: ۲۰۱)

۱. نامگذاری به «مشترک» در مقابل موصول «خاص» مثل الذی و الذین، به جهت یکسان بودن آن برای مفرد، جمع، مذکر و مؤنث می‌باشد.

درس پنجم بازگشت به سوی خدا

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ. (حدید: ۵)
مُلک آسمان‌ها و زمین از آن‌اوست، و بازگشت همهٔ امور به سوی
خداست.

مالکیت خداوند در کل جهان هستی

بعد از مسئلهٔ حاکمیت و تدبیر سخن به مسئله مالکیت او در کل جهان هستی
می‌رسد و می‌فرماید: «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»؛ مالکیت آسمان‌ها و زمین
از آن‌اوست.

و سرانجام به مسئلهٔ مرجعیت او اشاره کرده، می‌افزاید: «وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ
الْأُمُورُ»؛ و همهٔ کارها به او بازگشت می‌کند.

وقتی او خالق و مالک و حاکم و مدبّر ما است و همه جا با ما می‌باشد،
بی‌تردید، بازگشت همهٔ ما و همهٔ کارها نیز به سوی او است.

ما هر روان منزل عشق او هستیم که با کوله‌باری از امید و نیروها از سر منزل
عدم به راه افتاده‌ایم و تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم. ما از او هستیم و به
سوی او باز می‌گردیم، چرا که مبدأ و منتهی او است.^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۰۸.

با اینکه در آیه دوم سوره حدید فرموده بود: «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، در اینجا نیز آن را خاطر نشان کرد، و این تکرار برای این بود که بهتر بفهماند مسئله بازگشت به خدا مبتنی بر عمومیت ملک او است، بار اول تنها می خواست مالکیت خدا را افاده کند و در نوبت دوم خواست این ابتنار را بفهماند، چنان که در آیه ای دیگر می بینیم مسئله معاد را با مالکیت خدای تعالی با هم آورده، می فرماید: «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»؛ روزی که خلائق همه آشکار می شوند و از ایشان نه ظاهری بر خدا پوشیده می ماند و نه باطنی، در آن روز پرسیده می شوند: ملک در امروز از آن کیست؟ از آن خدای واحد قهار. (مؤمن: ۱۶)¹.

بازگشت امور به سوی خدا

در عبارت «وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»، کلمه «امور» جمع است و چون جمع همراه با الف و لام است، افاده عمومیت می کند، همانطور که در جمله «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» [آگاه باش که کارها به سوی خدا برمی گردد (شوری: ۵۳)] نیز چنین است. در نتیجه، هیچ چیز نیست مگر آنکه به سوی خدا برمی گردد و هیچ کس نمی تواند آن چیز را از برگشتن به سوی خدای تعالی بازبدارد. تنها عامل بازگشت آن چیز به سوی خدا اختصاص ملک به خدا می باشد. به عبارت دیگر، تنها عاملی که امور را به سوی خدا برمی گرداند این است که ملک عالم مختص به او است. پس، امر و فرمان و حکمرانی هم تنها از آن او است. در جمله «وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»، و همچنین در جمله «وَإِلَى اللَّهِ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»، با اینکه ممکن بود گفته شود: «وَالِيهِ تَرْجَعُ الْأُمُورُ» و «وَهُوَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»، لفظ «اللَّهُ» را ذکر کرد. شاید وجه آن این بوده باشد که این دو جمله

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۵۷.

مانند یک مثل معروف دلنشین شود، و دل‌ها را برای تأثر از یاد روز قیامت و پاداش‌های بزرگی که در قیامت به انفاق‌کنندگان در راه خدا می‌دهند، و در آیات بعد ذکرش می‌آید آماده‌تر سازد.^۱

«وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»؛ و به خداوند همه کارها باز می‌گردد.

از این مقطع، بدین حقیقت راه می‌بریم که مالک اول همانا خداست که هر چیز را از آغاز به صورتی نوپدید و آغازین به وجود آورد و آن را از پس نابودی و نیستی آفرید. بی‌گمان، او مالک آینده است و نیز مالک این زمان است، زیرا اوست یگانه و دانای به هر چیز، همان‌گونه که به راستی او توانا بر تصرف در هر چیز می‌باشد، به هر گونه و هر وقت که خود بخواهد. اوست که می‌میراند و زنده می‌کند.

کافی است که به چشم خود به افق‌های آفرینش بنگرید و از وجود خویشتن آغاز کنید تا حکمت و تدبیر الهی را که در هر چیز سرشته است به عیان ببینید. آری، ممکن است اثر و نقش اراده الهی را در جزئیات زندگی خود انکار کرد و پنداشت که خود انسان هر چیزی را در زندگی خویش می‌سازد، اما کیست که میلیون‌ها کهکشان گرداننده در فضا را با چنین نظامی دقیق به حرکت درمی‌آورد؟ کیست که فصل‌های [سال] و شب و روز را به یکدیگر تبدیل می‌کند؟ به یقین، او خداست.^۲

سیر انسان به سوی خدا

اگرچه نهایت همه امور به سوی اوست اما به سبب اهمیت موضوع، خداوند در آیات دیگر به طور جداگانه‌ای به مسئله سیر انسان به سوی خدا پرداخته است. قرآن کریم در آیه ششم از سوره مبارکه انشقاق می‌فرماید: «یا

۱. همان.

۲. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۲۱-۲۲.

أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْ قِيَهٗ؛ ای انسان! به یقین، تو با کوشش و تلاشی سخت به سوی پروردگارت در حرکتی. پس، او را [در حالی که مقام فرمانروایی مطلق و حکومت بر همه چیز ویژه اوست و هیچ حکومتی در برابرش وجود ندارد] دیدار می کنی.

راغب گفته است: کلمه «کدح» به معنای تلاش کردن و خسته شدن است.^۱ بعضی گفته اند: «کدح تلاش نفس است در انجام کاری تا اینکه آثار تلاش در نفس نمایان گردد». ^۲ در این کلمه معنای سیر هم وجود دارد، به دلیل اینکه با کلمه «إلی» متعدی شده است.

عبارت «فَمَلَأْ قِيَهٗ» عطف بر کلمه «کادح» است، و با این عطف، بیان کرده که هدف نهایی این سیر و سعی و تلاش خدای سبحان است، البته بدان جهت که دارای ربوبیت است.

انسان بدان جهت که بنده ای تحت ربوبیت و مالکیت خداوند است و در حال تلاشش به سوی خدای سبحان است دائماً در حال سعی و تلاش و رفتن به سوی خدای تعالی است، چرا که خداوند رب و مالک و مدبر امور اوست. عبد برای خودش مالک چیزی نیست. پس، او باید اراده نکند مگر آنچه که پروردگارش اراده کرده باشد، و انجام ندهد مگر آنچه را که او دستور داده باشد. پس، خداوند از انسان درباره اراده و عملش سؤال می کند.

از اینجا معلوم می شود:

۱. عبارت «إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ» حجتی بر معاد است، برای اینکه ربوبیت خدای تعالی تمام نمی شود مگر با عبودیت بندگان، و عبودیت هم تصور ندارد مگر با بودن مسئولیت، مسئولیت هم جز با برگشتن به سوی خدا و حسابرسی اعمال تمام نمی شود، و این امر نیز تنها با وجود روز جزا محقق خواهد شد.

۱. مفردات ألفاظ قرآن، ص ۷۰۴.

۲. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۵، ص ۲۸۸.

۲. منظور از ملاقات پروردگار منتهی شدن به سوی او است، یعنی به جایی که در آن هیچ حکمی جز حکم او نیست، و هیچ مانعی نیست که بتواند از انفاذ حکم خداوند جلوگیری کند.^۱

کیفیت سیر انسان به سوی خداوند

انسان به سبب قدرت اختیار و تعقلی که خداوند به وی عطا نموده است در انتخاب نحوه پیمودن این مسیر به سوی خدا مؤثر می باشد. قرآن کریم در آیه بیست و دوم از سوره مبارکه ملک می فرماید: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؟» آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند به هدایت نزدیک تر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد؟!

چگونه می توان خط سیر کسی را تصور کرد که در غرور و لجاجت از گردنکشی و گریختن از حق و هدایت به سر می برد، مگر همچون کسی که با انداختن نگاه خویش به زمین پیش روی خود را نمی بیند، یا همچون کسی که بر روی چشم خویش پرده ای کشیده، نمی تواند راه را تشخیص دهد. آیا چنین کسی با آن کس برابر است که پیش روی خود را می بیند و از همه حواس خود بهره مند است و بر خط مستقیم پیش می رود؟!

«مُكِبًّا» دارای دو معنا است:

۱. کسی است که در راه رفتن به زمین نگاه می کند؛

۲. آن که بر روی صورت خود چیزی افکنده است.

«الْمُكِبُّ عَلَى وَجْهِهِ» کسی است که صورت خود را با چیزی پوشانیده

است. «سَوِيًّا» به کسی می گویند که با تمامی حواس و امکانات و عقل خود گام

۱. ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص ۴۰۱.

برمی دارد و به پیش می رود. خدای تعالی می فرماید: «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى»؛ پس، به زودی خواهید دانست که چه کسی از اصحاب راه راست است و چه کسی هدایت یافته است». (طه: ۱۳۵)^۱

کافران در زندگی با تمام حواس و عقل و فهم خود راه نمی روند، و هیچ چیز، بهتر از این، دلیل کار آنها نیست گوش هایشان از شنیدن موعظه و خرد هایشان از فهم حق و رسیدن به آن باز مانده، چنان که خود پروردگار آنان را چنین وصف کرده است: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا؛ آنان را دل هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی یابند و چشمانی است که به وسیله آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند، و گوش هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند.»^۲

پیامها

۱. خداوند هم آفریننده هستی است، هم مدیر و مدبر امور هستی: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ... لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».
۲. خداوند نه در آفریدن شریک دارد [هُوَ الَّذِي خَلَقَ...] و نه در اداره کردن نیازمند شریک است [«لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ»].
۳. خداوند سرچشمه هستی است [«هُوَ الْأَوَّلُ»] و پایان هستی به او بازمی گردد [«إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»].
۴. هستی دارای هدف و در حرکت به سوی خداوند است: «إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ».

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۶، ص ۱۸۰.

۲. همان، ص ۱۸۱.

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
الْأَرْضِ	زمین	اسم
تُرْجَعُ	بازگردانده می شود.	مضاع مجهول

یادآوری قواعد مهم (معرفه و نکره)

اسم از نظر معین و مشخص بودن به دو نوع تقسیم می شود:

۱. معرفه: اسمی است که دلالت بر چیز معینی می کند، مانند، الرَّجُلُ، أَنَا، سَعِيدٌ.

۲. نکره: اسمی است که دلالت بر چیز نامعین می کند، مانند رَجُلٌ (مردی)، فَرَسٌ (اسبی)، قَلَمٌ (قلمی).

برای مثال، به کلمه «مرد» در این دو جمله دقت کنید: «مردی را دیدم» و «آن مرد را دیدم». اولی در ذهن ناشناخته (نکره) و دومی شناخته شده (معرفه) می باشد.

در عربی، «تنوین» علامت «نکره» و «ال» در اوّل اسم یا اضافه شدن به اسم معرفه از دیگر علامت های «معرفه» می باشد. بعضی از اسم ها همیشه معرفه هستند مثل ضمائر (هُوَ، أَنْتَ و ...)، اسامی اشاره (هَذَا، ذَلِكَ و ...)، موصول ها (الَّذِي، الَّذِينَ و ...)، اسامی افراد خاص یا عَلم مانند محمد، موسی و

مثال برای کلمات معرفه: الكتاب، الخیر، موسی، عیسی، هو، هذا، الَّذِي و

مثال برای کلمات نکره: کتاب^{*}، صلوة^{*}، زکوة^{*}، فاکهة^{*} و....

اسم علم که بر افراد یا اشیای خاص دلالت دارد، مثل محمد، معرفه است و تنوین هم می گیرد. در این اسامی، تنوین علامت نکره نیست، مثل: جاءَ محمدٌ.

تمرین

در آیات کریمه زیر معرفه و نکره را مشخص نمایید.

۱. «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ». (حدید: ۵)

۲. «وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ

كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا». (احزاب: ۲۵)

درس ششم عالم به قلب‌ها

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.
(حدید: ۶)

شب را در روز در می‌آورد و روز را در شب، و او به آنچه در دل سینه‌ها وجود دارد داناست..

علم خداوند به «ذات الصدور»

در این آیه به دو وصف دیگر از صفات الهی اشاره کرده است: «يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ». او به تدریج از یکی می‌کاهد و به دیگری می‌افزاید و طول شب و روز را در سال تغییر می‌دهد، همان تغییری که همراه با فصول چهارگانه سال است، با تمام برکاتی که برای انسان‌ها در این فصول نهفته است.^۲ «ایلاج شب در روز» و «ایلاج روز در شب» به معنای اختلافی است که شب و روز در کوتاهی و بلندی دارند. این اختلاف در دو نیم کره شمالی و جنوبی درست به عکس هم اند؛ در فصلی که در نیم کره شمالی شب‌ها بلند

۱. «یولج» از ماده «یلاج» و آنها هم از ماده «ولوج» ساخته شده است. «ولوج» به معنای داخل شدن و نفوذ کردن و «یلاج» به معنای داخل کردن و نفوذ دادن است.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۰۹.

است در نیم کره جنوبی کوتاه است، و در فصلی که در نیم کره شمالی شب‌ها کوتاه و روزها بلند است در نیم کره جنوبی به عکس آن است.^۱

این آیه تفسیر دیگری نیز دارد و آن اینکه به هنگام طلوع و غروب آفتاب هرگز تغییر نظام نور و ظلمت ناگهانی رخ نمی‌دهد تا برای انسان‌ها و موجودات زنده دیگر موجب انواع مشکلات گردد، بلکه این امر به صورت تدریجی رخ می‌دهد و موجودات را آرام آرام از روشنائی روز به تاریکی شب و از تاریکی شب به روشنائی روز منتقل می‌سازد، فرارسیدن شب و روز را از مدتی قبل اعلام می‌دارد تا همگان خود را آماده کنند.^۲

کلمه «ذات»، در لغت عرب، به معنای «عین و حقیقت» نیامده است و این اصطلاحی از سوی فلاسفه است. «ذات» در لغت به معنای «صاحب چیزی» است. بنابراین، «ذات الصدور» اشاره به نیات و اعتقاداتی است که قلوب انسان‌ها را در اختیار خود گرفته است و بر آن حاکم است.^۳

مراد از «ذات الصدور» افکار پنهان و نیات نهفته‌ای است که در «صدور: سینه‌ها» جا گرفته است. این نیات منسوب به «قلوب: دل‌ها» است و دل‌ها هم در قفسه سینه‌ها قرار دارد. عبارت «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ؛ او به آنچه در دل سینه‌ها وجود دارد داناست» احاطه علم خدای تعالی به نیات درونی را بیان می‌کند، چنان که جمله «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»^۴ خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست «احاطه بصیرت آن جناب به ظواهر اعمال آنان را بیان می‌کرد»^۵ همانگونه که اشعه حیاتبخش آفتاب و روشنائی روز در اعماق تاریکی

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۵۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۰۹.

۳. همان، ص ۳۱۰.

۴. حدید (۵۷)، آیه ۴.

۵. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۵۸.

شب نفوذ می کند و همه جا را روشن می سازد، علم پروردگار نیز در تمام زوایای قلب و جان انسان نفوذ می کند و همه اسرار آن را روشن می سازد.^۱

چگونگی علم خداوند

ابوبصیر می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّنَا وَ الْعِلْمُ ذَاتُهُ وَ لَا مَعْلُومٌ ... فَلَمَّا أَحْدَثَ الْأَشْيَاءَ وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ.^۲

همواره خدای عز و جل، پروردگار ما بود و علم، ذاتی او بود، بدون اینکه معلومی داشته باشد... و آنگاه که موجودات را آفرید علمش بر آن مخلوقات تعلق گرفت، و علمش دارای معلوم شد.

علم خداوند به عالمی که بعدها آفرید، مانند علم انسان نیست. علم انسان عبارت از صورت های ذهنی است نظیر علم یک معمار به نقشه خانه ای که بعدها می خواهد بسازد؛ یک معمار وقتی می خواهد خانه ای را بسازد، صورتی از آن خانه را در ذهن خود ترسیم می نماید و، سپس، طبق آن نقشه ساختمان را می سازد، به طوری که اگر بعد از ساختن آن بنا خرابش کرد باز هم آن صورت ذهنی به حال خود باقی است. چنین علمی را علم کلی می نامند که صدقش در مورد خدای تعالی محال است. در حالی که علم خداوند عبارت از ذات او می باشد، و ذات خداوند عین علم او به معلومات است. وقتی آن امری که علم الهی به آن تعلق یافته است در خارج تحقق می یابد، خود آن ذات معلوم عین علم خدای تعالی به آن خواهد بود. «علم اولی: علم خداوند به اشیاء قبل از خلقت آنها» علم ذاتی خدا و صفت ذات اوست، و «علم دومی: علم خداوند به اشیاء بعد از خلقت آنها» علم فعلی خدا و صفت فعل اوست.^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۱۰.

۲. التوحید، صدوق، ص ۱۳۹.

۳. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۱.

ضمن خطبه‌ای از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است:

وَعَلَمَهَا لَا بِأَدَاةٍ لَا يَكُونُ الْعِلْمُ إِلَّا بِهَا وَكَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَعْلُومِهِ عِلْمٌ غَيْرُهُ.^۱

علم خدا به وسیله ابزار و آلات نیست. علم خداوند جز به ذات او نمی‌باشد و بین خداوند و معلوماتش علمی که غیر از ذات او باشد واسطه نیست. منظور از این کلام این است که ذات خدای تعالی عین علم او است، نه اینکه صورت علمیه‌ای زاید بر ذات او واسطه بین ذات خداوند و مخلوقات او قرار گرفته باشد.^۲

آیات اسم اعظم خدا

فلاسفه و متکلمان صفات خدا را به دو دسته تقسیم کرده‌اند:

۱. «صفات ذات»: بیان اوصاف جمال و جلال او است؛
 ۲. «صفات فعل»: که بیانگر افعالی است که از ذات مبارکش صادر می‌شود. در آیات ششگانه‌ای که در آغاز این سوره آمده و باید طبق حدیث^۳ آنها را آیات «متعمقین: ژرف‌اندیشان» نام نهاد، بیست و صف از اوصاف ذات و افعال بیان شده است از علم و قدرت و حکمت و ازلیت و ابدیت خداوند گرفته تا خلقت و تدبیر و مالکیت و حاکمیت و احاطه او نسبت به همه موجودات، و حضورش در همه جا، آنهم با تعبیراتی که به آنها عمق بیشتری می‌بخشد.^۴
- براء بن عازب می‌گوید: به امیر مؤمنان علیه السلام عرض کردم:
- ای امیر مؤمنان! تو را به خدا و رسولش می‌خوانم که برترین چیز که خداوند جبرئیل را به آن فرستاد و جبرئیل مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله ساخت و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز

۱. التوحید، صدوق، ص ۷۳.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۲.

۳. نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۳۱.

۴. ر.ک. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۱۱.

ویژه تو کرد در اختیار من قرار دهی! آن حضرت ﷺ فرمود: «هنگامی که می خواهی خدا را به نام اعظمش بخوانی از آغاز سوره حدید تا شش آیه، تا «عَلِيمُ بِذَاتِ الصُّدُورِ»، را بخوان و، سپس، چهار آیه آخر سوره حشر [بخوان]. را بعد، دو دستت را بلند کن و بگو:

ای خداوند که چنین هستی، تو را به حق این اسماء می خوانم که بر محمد ﷺ درود فرستی و فلان حاجت مرا برآوری. سپس، آنچه را می خواهی بگو. سوگند به خداوندی که معبودی جز او نیست به حاجت خواهی رسید.^۱ در عظمت این آیات و اهمیت محتوای آن همین حدیث کافی است، ولی نباید فراموش کرد که اسم اعظم الهی تنها الفاظ نیست بلکه تخلق به آنها نیز لازم است.^۲

پیامها

۱. گردش شب و روز و کوتاه و بلند شدن ایام نمونه ای از تدبیر الهی است: «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ... يُوَلِّجُ الْأَيْلَ».
۲. خداوند هم به کردار ما آگاه است [«بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»] و هم به افکار و نیات ما. [«عَلِيمُ بِذَاتِ الصُّدُورِ»].

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
ذات	صاحب	اسم
صدور	جمع «صدر» و به معنای سینه هاست	اسم

۱. تفسیر در المنثور، ج ۶، ص ۱۷۱.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۱۲.

یادآوری قواعد مهم (مبتدا و خبر)

مبتدا: اسم مرفوعی است که خبری را به آن نسبت می دهیم و در ابتدای جمله اسمیه^۱ می آید.

خبر: اسم^۲ مرفوعی است که به مبتدا نسبت داده می شود و معنای آن را کامل و تمام می کند.

مثال: زید^۳ (مبتدا) قائم^۴ (خبر) ← زید (مبتدا) ایستاده است (خبر)
معمولاً مبتدا معرفه و خبر نکره می باشد و نیز مبتدا غالباً مقدم و خبر مؤخر است مگر در مواردی خاص.^۵

تمرین

در آیات کریمه زیر مبتدا و خبر را مشخص کنید.

۱. «يُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».

(حدید: ۶)

۲. «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ

مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (احزاب: ۲۳)

۱. جمله اسمیه جمله ای است که با اسم شروع می شود. مانند مُحَمَّدٌ (مبتدا) رَسُولُ اللَّهِ (خبر).

۲. خبر ممکن است جمله باشد که در این صورت محلاً مرفوع می شود: مانند مُحَمَّدٌ (مبتدا) ذَهَبَ إِلَى بَيْتِهِ (خبر و محلاً مرفوع)

۳. یکی از مواردی که خبر مقدم می شود جایی است که خبر جار و مجرور یا ظرف باشد مانند فِي الدَّارِ رَجُلٌ یا تَحْتَ الشَّجَرَةِ رَجُلٌ.

درس هفتم

ایمان و انفاق دو راهبرد تعالی و سعادت انسان

ءَامِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ ۖ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ. (حدید: ۷)

به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از آنچه شما را جانشین و نماینده [خود] در آن قرار داده انفاق کنید، [زیرا] کسانی که از شما ایمان بیاورند و انفاق کنند اجر بزرگی دارند.

انفاق از بزرگترین نتایج ایمان

انفاق از بزرگترین نتایج ایمان است و پاداشی بزرگ بدان اختصاص دارد، و خود محک پیمانی است که در عالم ذرّ از هر انسانی گرفته‌اند. انفاق ماده‌ای از موادّ تعهدنامه‌ای است که هر مسلمانی هنگام بیعت و سرسپردن به رهبری مکتبی بر خود فرض و واجب قطعی کرده است.

قرآن گونه‌ای معین از انفاق را معلوم و محدود نداشته و تعریف نکرده است، گرچه – چنان‌که پیداست – مراد همان انفاق مال است، چنان‌که اندازه‌ای نیز برای انفاق معین نکرده، زیرا کیفیت مهم‌تر از کمیت است. از این رو، میان انفاقی که با پذیرفتن فرمان خدا و دعوت پیامبر ﷺ پیش از فتح [مکه] صورت

گرفته با انفاقی که پس از آن فتح به عمل آمده تفاوتی می‌یابیم، و تأکید بر آن است که انفاق نخستین نزد خدا برتر است، زیرا دشوارتر از انفاقی بوده که پس از آن فتح به عمل آمده است.^۱

فضیلت انفاق در شرایط سخت

قبل از پیروزی و فتح مکه مؤمنان با دشواری‌های بسیار روبرو بودند، همچون فشار سلطه حاکم، آنان که انفاق در راه حق را جرمی مستوجب مجازات می‌شمردند، و نیز فشار جامعه نادان واپس‌گرا، آنان که انفاق را شیفتگی و دیوانگی می‌دانستند. اما پس از فتح مکه بسیاری از این فشارها منتفی شد، و چه بسا که انفاق راهی برای کسب شهرت به حساب می‌آمد.^۲

پروردگار ما را به دادن وامی نیکو (قرض حسن) در راه خود فرامی‌خواند، نه از آن رو که خود به چنان وامی نیاز دارد، بلکه از آن رو که چند برابر آن را در دنیا به ما بازگرداند و در آخرت نیز آن را نور و سبب و پاداش و رستگاری بزرگ قرار دهد.

سپس، این وحی الهی منظره‌ای از آخرت را پیش چشم ما می‌گسترده، آنجا که مردان و زنان مؤمن حرکت می‌کنند و نور ایشان که با انفاق و وام نیکو در راه خدا به وجود آمده پیشاپیش و در جانب راست آنان گسترده شده، پیش می‌رود. آنان جاودانه در بهشت جای دارند. اما دورویان و منافقانی که بخل ورزیدند یا در راهی جز برای خدای تعالی بذل مال کردند در تیرگی‌ها و زیر شکنجه و عذاب دچار پریشان‌مغزی و جنون‌اند و در آنجا در برابر رهایی از شکنجه از آنان فدیة و جان بهایی نمی‌پذیرند گرچه به اندازه زمین انباشته از

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۲۵.

۲. همان.

طلا باشد، چرا که می توانستند با انفاقی معین و محدود در دنیا در راه خدا و به قصد فرمانبرداری از پیامبر و اولیای او خویشتن را از دوزخ رها سازند، اما آنان دل های خود راه تباه ساختند و درنگ کردند و در گمان افتادند و آرزوهای دروغین آنان را فریفت و شیطان به آنان نیرنگ زد.^۱

از سیاق آیات برمی آید خطاب در این آیه به کسانی است که به خدا و رسول ایمان آورده اند، و شامل کفار نمی شود، تا گفته شود که خطاب آیه متوجه کفار هم می باشد. اینکه بعضی گفته اند: شامل هر دو طایفه می شود درست نیست. پرسش. در این آیه چگونه خداوند مؤمنان را امر به ایمان کرده است، در حالی که نسبت به مؤمنان امر به ایمان معنا ندارد؟

پاسخ. معنای امر مؤمنان به ایمان این است که آثار آن ایمانی را که دارند بر آن ایمان مترتب کنند، زیرا ایمان حقیقی وقتی متحقق می شود که آثار آن ایمان بر آن مترتب شود. یکی از آثار ایمان به خدا و رسول او اطاعت از دستوراتی است که خدا و رسول داده اند.

اگر ایمان یا صفتی دیگر از صفات نفس مانند سخاوت و عفت و شجاعت در نفس آدمی ثابت باشد و حقیقتاً ثابت باشد، اثرش ظاهر می شود. اگر از یکی از صفات مذکور اثر خاص به آن ظاهر نشود، معلوم می شود صفت مذکور آن طور که باید در نفس جای نگرفته و ثابت نشده است.

از همین جا روشن می گردد:

۱. دستور به مؤمنان درباره ایمان، در حقیقت، امر کردن به افرادی است که

۱. ر.ک. همان، ص ۲۵-۲۶.

۲. خداوند به تمامی مکلفان خطاب کرده و فرموده است: ای گروه عقلا، به خدا ایمان آورید یعنی خدا را تصدیق کنید و به وحدانیت او و اخلاص عبادت برای او اقرار نمایید و پیامبر او را تصدیق کنید و به نبوت و پیامبری او اعتراف کنید. (ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۴، ص ۲۰۵).

مرتبه‌ای از ایمان را دارند، به اینکه مرتبه‌ای بالاتر از آن را دارا شوند. این نوع امر کردن اشاره به این است که آن مقدار ایمانی که مؤمن دارد برای امرکننده قانع‌کننده و رضایت‌آور نیست و باید مرتبه بالاتری از ایمان را کسب کند.

۲. عبارت «آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْتَقُوا»، امر به انفاق است. با توجه به اینکه انفاق اثر صفت ایمان به خدا و رسول او است که انفاق‌کنندگان متصف به آن هستند، باید برای همان صفت، انفاق کنند. در نتیجه، باید گفت: برگشت عبارت مذکور به این است که می‌خواهد انفاق مؤمنان را با ایمان آنان تعلیل نماید.^۱

ایمان شرط قبولی انفاق

اگر شناخت و معرفت منوط به ایمان باشد، همانا ایمان منوط به انفاق است، زیرا انفاق بی‌ایمان و جز در راه خدا ارزشی ندارد. خدای تعالی می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ○ مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. (آل عمران: ۱۱۶ - ۱۱۷)

همانا آنان را که کفر ورزیدند اموال و فرزندان‌شان از [عذاب] خدا نتوانند رهاوند و آنان اهل دوزخ و در آن جاودانه‌اند. داستان [کافران] در مالی که در راه زندگی دنیوی خود خرج کنند به باد سردی سخت ماند که به کشت قومی ستمکار بزند و همه را نابود کند و خدا بر آنها ستمی نکرده بلکه آنان خود به خویشتن ستم می‌کنند.

ایمان نه تنها انفاق را به سوی هدف‌های درست رهنمون می‌کند و به آن انگیزه‌های مطلوب می‌دهد بلکه به انسان، اراده و توانایی جلوگیری از حرص

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۵.

نفس و نیروی خویشنداری در برابر دیگر فشارها و انگیزه‌های متعارض را عطا می‌کند.

مؤمن مال خود را در راه خدا می‌دهد، زیرا معتقد است که این امر منجر به رشد و تعالی و رسیدن به بهشت و، مهم تر از همه، کسب خرسندی خدا می‌شود. از این رو، مؤمن انفاق خود را زیان و خسارت نمی‌شمارد بلکه آن را سود در زمان حال و آینده می‌داند. وانگهی بر فرض که در دنیا سودی به دست نیابد، به یقین، در آخرت پاداشی ارزشمند و باارج خواهد یافت.^۱

نکات تفسیری

۱. مراد از جانشینی خدا در انفاق

یکی از انگیزه‌های عینی و به دور از هدف‌های شخصی انفاق، افزون بر ایمان، آگاهی عمیق و استوار از این حقیقت است که ما به راستی از جانب خود انفاق نمی‌کنیم بلکه از دارایی خداوندی که ما را در این مورد جانشین و نایب خود قرار داده انفاق می‌کنیم. پس، چرا در حالی که او - که مالک حقیقی و اصلی این مال است - امر به انفاق می‌کند، ما بخل و رزیم و جلوگیری کنیم؟! از این رو، قرآن تأکید می‌کند: «مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ» از آنچه شما را در آن جانشین خود [یا وارث پیشینیان] قرار دادیم.^۲

«استخلاف انسان» به معنای خلیفه کردن او است. مراد از «خلیفه کردن انسان» یکی از دو معنا است:

۱. خدای سبحان انسان را جانشین خود در زمین کند، چنان که آیه شریفه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» [همانا من روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد (بقره: ۳۰)] به آن اشاره می‌کند.

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۲۸.

۲. همان.

پرسش. بنا بر این فرض، به چه علت از اموالی که در دست مؤمنان است تعبیر به چیزی کرده که خدا ایشان را در آن خلیفه خود قرار داده است؟ پاسخ. این تعبیر این واقعیت را بیان می کند که چون آدمی در آنچه دارد خلیفه خداست [زیرا هم خود و هم اموالش ملک خداست]، باید در انفاق شوقی ویژه داشته باشد؛ وقتی مؤمنان متوجه و متذکر شوند که مال ایشان ملک خداست و ایشان خلیفه خدا در آن اموال و وکیل از ناحیه اویند، هر تصرفی بکنند به اذن او می کنند. در این حالت، انفاق کردن برای آنان آسان شده، احساس سنگینی نمی کنند.

۲. مراد از خلیفه کردن انسان این است که خداوند ایشان را جانشین گذشتگان خود در آن اموال کرده است؛ پیش از این، آن اموال در دست دیگران بوده و بعد از درگذشت آن افراد، به ایشان منتقل شده است.

در چنین فرضی، اگر از اموال اینگونه تعبیر شده است، برای این بوده که باز به بیانی دیگر تشویقشان به انفاق کرده باشد، چون وقتی به یاد آورند که این اموال قبلاً در دست دیگران بوده و به آنان وفا نکرده است، متوجه می شوند که به ایشان نیز وفا نخواهد کرد و به زودی آن را برای دیگران گذاشته با دست تهی از دنیا خواهند رفت. با چنین طرز تفکری، در مسئله انفاق دست و دل بازتر شده، آسان تر دل از مال دنیا بر می کنند و در راه خدا انفاق می کنند.^۱

۲. مورد انفاق

تعبیر به «مِمَّا: از چیزهایی که...» تعبیر عامی است که نه تنها اموال بلکه تمام سرمایه ها و مواهب الهی را شامل می شود. انفاق مفهوم وسیعی دارد که منحصر به مال نیست، بلکه علم، هدایت، آبروی اجتماعی و سرمایه های معنوی و مادی دیگر را نیز شامل می شود.^۲

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۶.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۱۵.

۳. پاداش انفاق

«فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ»؛ کسانی که از شما ایمان بیاورند و انفاق کنند اجر بزرگی دارند.

خداوند در این جمله وعده اجری بزرگ در برابر انفاق می دهد تا مؤمنان را بیشتر به انفاق تشویق کند و تشویق های قبلی را تأکید نماید. مراد از «ایمان» در اینجا ایمان به خدا و رسول است.^۱

خداوند متعال می فرماید:

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.
(بقره: ۲۶۱)

مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه یکصد دانه باشد، و خداوند آن را برای هر کس بخواهد [و شایستگی داشته باشد] دو یا چند برابر می کند و خدا [از نظر قدرت و رحمت] وسیع، و [به همه چیز] داناست. در تفسیر الدر المنثور^۲ در تفسیر جمله: «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ»: از این آیه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس هزینه سفر سربازی را بدهد و او را روانه میدان جنگ کند و خودش خانه بماند، خدای تعالی در برابر هر درهمی هفتصد درهم به او اجر می دهد، و کسی که خودش برای جهاد در راه خدا سفر کند و خرجی خود را همراه بردارد، به هر درهمی که در این راه خرج می کند، هفتصد هزار درهم اجر می دهد. آنگاه رسول خدا ﷺ آیه نامبرده را تلاوت کرد.^۳

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۶.

۲. تفسیر الدر المنثور ج ۱ ص ۳۳۶.

۳. ترجمه المیزان، ج ۲، ص ۶۱۵.

در روایتی ذیل آیه «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»؛^۱ از امام باقر (ع) آمده است:

أَنْفَقُ وَأَيْتَنُ بِالْخَلْفِ مِنَ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَبْخُلْ عَبْدٌ وَلَا أَمَةٌ بِنَفَقَةٍ فِيمَا يُرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا أَنْفَقَ أَضْعَافَهَا فِيمَا يُسْخَطُ اللَّهُ.^۲

انفاق کنید و به جایگزینی آن به وسیله خداوند یقین داشته باشید. بنده‌ای از انفاق در راه خدا بخل نمی‌ورزد مگر آنکه چند برابر آن را در راه غیر خدا هزینه خواهد کرد.

پیام‌ها

۱. ایمانی ارزشمند است که همراه با کمک به فقرا باشد: «ءَامِنُوا... أَنْفَقُوا».
۲. انفاقی ارزشمند است که برخاسته از ایمان و انگیزه الهی باشد: «ءَامِنُوا... أَنْفَقُوا».
۳. هر چه انسان دارد عاریه و امانت است؛ مالک اصلی فقط خداست. «جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ».
۴. گرچه ایمان و انفاق تکلیف و وظیفه است، ولی خداوند برای آن پاداش قرار داده است تا بدان تشویق شوند: «فَالَّذِينَ ءَامَنُوا ... وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
أَنْفَقُوا	انفاق کنید.	فعل امر
مُسْتَخْلِفِينَ	جانشین	اسم مفعول
كَبِيرٌ	بزرگ	صفت مشبیه

۱. و هر چیزی را [در راه او] انفاق کنید، پروردگار عوض آن را می‌دهد [و جای آن را پر می‌کند] و او بهترین روزی دهندگان است! (سبأ (۳۴)، آیه ۳۹)
۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۴۰.

یادآوری قواعد مهم (مبنی و معرب)

اسم از نظر حرکت آخر آن به دو نوع تقسیم می شود:

أ. **مبنی:** اسمی است که حرکت آخر آن با تغییر عوامل^۱ عوض نمی شود، مثل کلمات الذین، هؤلاء، اولئک و هذا، که در حالت های گوناگون تغییری نکرده، همیشه به یک شکل دیده می شوند.

ب. **معرب:** اسمی است که حرکت آخر آن با تغییر عوامل عوض می شود. به مثال های زیر توجه کنید:

– لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ. (بقره: ۲۲۴)

– تَاللّٰهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ. (انبیاء: ۵۷)

– اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. (نور: ۳۵)

کلمه «اللّه» با سه حرکت (____) آمده است: اول منصوب، دوم مجرور، سوم مرفوع.

حرکات سه گانه (____) را در عربی نصب و جر و رفع^۲ گویند و اسم دارای این حرکات ها را منصوب، مجرور و مرفوع می نامند.

تمرین

در آیات کریمه زیر معرب و مبنی را مشخص نمایید.

۱. «ءَامِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ اَنْفِقُوْا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُّسْتَخْلِفِيْنَ فِيْهِ فَالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مِنْكُمْ وَ اَنْفَقُوْا لَهُمْ اَجْرٌ كَبِيْرٌ». (حدید: ۷)

۲. «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا». (احزاب: ۲۲)

۱. عوامل چیزهایی هستند که باعث رفع، نصب یا جر اسم می شوند، مانند فعل که فاعل را رفع و مفعول را نصب می دهد.

۲. در بعضی موارد، علامت های رفع و نصب و جر متفاوت است. برای مثال، در اسامی پنج گانه (اب، اخ، حم، فم و ذو) علامت رفع «واو» و علامت نصب «الف» و علامت جر «یاء» می باشد، مثال: جاء أبوک، رأیتُ أباک، مررتُ بآبیک.

درس هشتم

میثاق الهی محور دعوت پیامبر

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ
مِيثَاقَكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (حدید: ۸)

چرا به خدا ایمان نیاورید در حالی که رسول [او] شما را می خواند که به
پروردگارتان ایمان بیاورید، و از شما پیمان گرفته است (پیمانی از طریق
فطرت و خرد)، اگر آماده ایمان آوردنید.

۱. ایمان

مراد از «ایمان»، ایمانی است که دارای اثر باشد [یکی از آثار ایمان واقعی انفاق
در راه خدا است]. مراد از مؤمن کسی است که آثار آن مقدار ایمانی را که دارد
بر ایمان خود مترتب می کند.

در جمله «وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ» از خدای تعالی تعبیر به «رب»
شده، و رب «به ضمیر «کم: شما» اضافه شده است، تا به علت دعوت و امر اشاره
شده باشد. گویا فرموده است: شما را به علت اینکه خداوند رب شما است،
دعوت به ایمان به خدا کرده است. بنابراین، واجب است که به وی ایمان آورید.^۱

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۷.

آمادگی برای ایمان

پیامبر خدا ﷺ، با دلایل روشن و آیات و معجزات آشکار ارسال شده است. افزون بر حجت ظاہری، خداوند با نشان دادن آثارش در جهان آفرینش و در درون وجود انسان ها یک نوع پیمان تکوینی از آنان گرفته که به او ایمان آورند. اما برخی نه اعتنایی به فطرت و عقل خود دارند، و نه توجهی به مسئلہ وحی. بنابراین، معلوم می شود برخی از افراد حاضر به ایمان نیستید، و جہل و تعصب و تقلید کورکورانہ بر فکر آنان چیرہ شدہ است.

از آنچه ارائه شد، روشن می شود کہ منظور از جملہ «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ این است کہ «اگر شما حاضر بہ ایمان آوردن بہ چیزی و پذیرش دلیلی باشید اینجا جای آن است»، چراکہ دلایلش از ہر نظر آشکار است.^۱

نکتہ اینجا است کہ آنها شخص رسول خدا ﷺ را می دیدند، و دعوت او را بدون هیچ واسطہ می شنیدند، و معجزاتش را با چشم مشاہدہ می کردند، دیگر چہ عذری می توانست مانع گردد؟!

از این رو، روزی رسول خدا ﷺ بہ اصحابش فرمود: «کدام یک از مؤمنان ایمانشان شگفت انگیزتر است؟» گفتند: فرشتگان! فرمود: «جای تعجب نیست کہ آنها ایمان بیاورند، چراکہ آنها در جوار قرب خداوند ہستند.» گفتند: انبیا! فرمود: «با اینکه وحی بر آنها نازل می شود چگونہ ایمان بیاورند؟!» گفتند: پس، خود ما! فرمود: «چہ جای تعجب کہ شما ایمان بیاورید در حالی کہ من در میان شما ہستم؟» اینجا بود کہ ہمہ ساکت ماندند و پیامبر ﷺ فرمود: «ولی از ہمہ اعجاب انگیزتر قومی ہستند کہ بعد از شما می آیند و تنها اوراقی را در برابر خود می بینند و بہ آنچه در آن است ایمان می آورند.»^۲

۱. تفسیر نمونہ، ج ۲۳، ص ۳۱۶.

۲. تفسیر مراغی، ج ۲۷، ص ۱۶۴.

روزی پیامبر اکرم ﷺ در جمعی از اصحاب دو بار فرمود: «اللَّهُمَّ لَقِّنِي إِخْوَانِي»؛ خداوندا! برادران مرا به من بنمایان. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! مگر ما برادران شما نیستیم؟ فرمود:

لَا إِنَّكُمْ أَصْحَابِي وَإِخْوَانِي قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ آمَنُوا وَلَمْ يَرَوْنِي.^۱

نه! شما، [البته] اصحاب من می باشید. [اما] برادران من مردمی در آخر الزمان هستند که به من ایمان می آورند، با اینکه مرا ندیده اند.

این یک واقعیت است که افرادی که سالیان دراز بعد از رحلت پیامبر ﷺ قدم به عرصه هستی می گذارند و فقط آثار رسول خدا ﷺ را در کتاب ها می بینند و به حقانیت دعوتش پی می برند، امتیاز عظیمی بر دیگران خواهند داشت.^۲

ایمان به ربّ

با توجه به آنکه در آیه قبل خداوند امر به انفاق می نماید پس از ایمان به «الله»، ایمان به «ربّ» را مطرح می سازد.

صفت «ربّ»، از صفات فعلی خداوند است. باید باور کرد که تنها خداوند تدبیر و اداره جهان خلقت و از جمله امور انسان را بر عهده دارد. او صاحب اختیار ما و همه جهانیان است و شئون همه موجودات از جمله انسان را اداره می کند.

خداوند بر اساس ربوبیت عام خود به تدبیر و هدایت عام همه هستی می پردازد و همه موجودات را از رحمت رحمانیه خویش برخوردار می سازد، هدایت و رحمت عامی که خداوند متعال از زبان حضرت موسی ﷺ درباره آن می فرماید: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۳ گفت: پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که در خور اوست داده، سپس، آن را هدایت فرموده است. (طه: ۵۰)

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۱۷.

۳. طه (۲۰)، آیه ۵۰.

علاوه بر تدبیر و ربوبیت و رحمت عام که انسان نیز مشمول آن است، از ربوبیت و تدبیر ویژه و رحمت خاص خداوند، نیز بهره می برد. خداوند بر اساس رحمت رحیمیه خود، زمینه های تکامل و توفیق رسیدن به کمال را در اختیار او می نهد و او را از هدایت خاص خود برخوردار می سازد. زمینه، استعداد و ظرفیت های استفاده از رحمت خاص خدا برای همه انسان ها فراهم است. اما در مقام اثبات و خارج، تنها مؤمنان هستند که عملاً از هدایت و رحمت خاص خدا بهره می برند و با گزینش طریق هدایت و ایمان به خدا در ادامه مسیر نیز پیوسته از توفیقات الهی برخوردار می شوند و، در نهایت، به سر منزل مقصود و سعادت می رسند.

اگر ما یک قدم به سوی خدا برداریم، او ده قدم به سوی ما بر می دارد. اگر ما کاری را برای خدا انجام دهیم، او ده برابر به ما پاداش می دهد و اگر یک «یا الله» بگوییم، او ده بار به ما «لیک» می گوید.^۱

۲. میثاق

«وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ و از شما پیمان گرفته است، اگر آماده ایمان آوردن هستید. این جمله توبیخی را که از اول آیه «مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ» چرا ایمان نیاورید»، فهمیده می شود تأکید می کند.

ضمیر در «أَخَذَ: گرفت» به خدای سبحان بر می گردد. البته، ممکن هم است که به رسول خدا ﷺ برگردد، چرا که رسول خدا ﷺ هم از مسلمانان بیعت و میثاق می گرفت.

به هر حال، منظور از میثاقی که گرفته شده همان چیزی است که شهادت هر مسلمانی بر آن دلالت دارد. شهادت مسلمان بر وحدانیت خدا و رسالت رسول

۱. به سوی تو، محمد تقی مصباح یزدی، ص ۱۷۹-۲۰۵ (با تلخیص).

او در آن روزی که اسلام می آورد دلالت دارد بر اینکه از همین روز تسلیم و مطیع خدا و رسول است.^۱

گفته شده که مراد از میثاق هنگامی است که خداوند انسان را از پشت آدم برآورد: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»؛ زمانی که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویش شدن ساخت [و فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری»]. (اعراف: ۱۷۲)

اما فخرالدین رازی نظر آنان را رد کرده و گفته است: این [تفسیر] ضعیف است، به این بیان که خدای تعالی پیمان گرفتن را یاد کرده است تا سببی باشد که مردم را عذری در ترک ایمان پس از آن باقی نماند، و گرفتن پیمان هنگام بیرون آوردن آنان از پشت آدم برای این گروه معلوم نیست مگر بنا بر گفته پیامبر. [و فخرالدین رازی در ردّ رأی آنان ادامه می دهد تا آنجا که می گوید: پس، دانستیم که تفسیر این آیه بدین معناروا نیست.^۲

حقیقت این است که خداوند از بنی آدم پیمان نگرفت و از آنان بر خودشان گواهی نستاند مگر برای آنکه روزی از روزها به وسیله فرستادگان و اولیا و حجّت های خود ادای پیمان را باز خواهد و آن پیمان به صورت شناخت و معرفت و ایمان فطری در دل های مردم سپرده شده است.

احتمال دارد که معنای ایمان همان جنبه عملی آن باشد که در انفاق متجلی و نمودار است. پس، معنای آیه چنین می شود: اگر به راستی مؤمن هستید، دعوت پیامبر را در مورد انفاق پاسخ گوید.^۳

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۷.

۲. مفاتیح الغیب، ج ۱۵، ص ۳۹۸-۴۰۳.

۳. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۰-۳۱.

بعضی^۱ از مفسران گفته‌اند: مراد از میثاق آن عهده‌ای است که در روز آلتست در عالم ذر از هر انسانی گرفته‌اند. بنابراین احتمال، ضمیر در «اخذ» تنها می‌تواند به خدای سبحان برگردد، اما این احتمال از سیاق، که سیاق احتجاج علیه مؤمنان است، به دور است، برای اینکه مؤمنان به یاد چنین میثاقی نبودند. علاوه بر این، میثاق در عالم ذر به مؤمنان اختصاص ندارد، کفار و منافقان هم چنین میثاقی سپرده‌اند.^۲

پیام‌ها

۱. در تبلیغ، گاهی توییح لازم است: «وَمَا لَكُمْ لَأَ تَأْمِنُونَ».
۲. خداوند با مردم اتمام حجّت می‌کند: «وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ».
۳. انبیا مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنند، بر خلاف دیگران که مردم را به سوی خود دعوت می‌کنند. «لَتَأْمِنُوا بِرَبِّكُمْ».
۴. خداوند مردم را دعوت می‌کند که به رسول ایمان آورند [«ءَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»] و رسول هم از مردم می‌خواهد که به خدا ایمان آورند [«يَدْعُوكُمْ لَتَأْمِنُوا بِرَبِّكُمْ»].

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
يَدْعُو	فرامی خواند	فعل مضارع
مِثَاق	عهد و پیمانی است که با سوگند استوار می‌شود	اسم

۱. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۲۷، ص ۱۷۰.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۷.

یادآوری قواعد مهم (مفعول به)

مفعول به: اسم منصوبی است که فعل فاعل بر آن واقع شده باشد. برای مثال، در «ضَرَبَ حَسَنٌ عَلِيًّا» (حسن علی را زد) حسن «زننده» و علی «زده شده» و مفعول است که فعل «زدن» بر او واقع شده است. برخی از افعال می توانند دو اسم (مفعول) را نصب دهند. برخی از آن افعال عبارت اند از: «أَعْطَى، أَطْعَمَ، أَسْكَنَ، سَقَى، جَعَلَ، اتَّخَذَ، سَمَّى»،^۱ و همچنین «عَلِمَ، ظَنَّ، حَسِبَ، خَيَّلَ، رَأَى، زَعَمَ، وَجَدَ»^۲ که مواردی از این افعال در قرآن یافت می شود.

تمرین

در آیات کریمه زیر مفعول به را مشخص نمایید.

۱. «وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». (حدید: ۸)
۲. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا». (احزاب: ۳۶)

-
۱. برخی از مثال های آن عبارت اند از: إنا أعطيناك الكوثر (کوثر: ۱) و أطعموا القانع و المَعْتَر (حج: ۳۶).
 ۲. اینگونه افعال را «افعال قلوب» گویند، زیرا معنای باطنی و ذهنی می دهند نه معنای ظاهری و حسی.

درس نهم

قرآن کتاب نور و هدایت

هُوَ الَّذِي يُنْزِلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ. (حدید: ۹)

او کسی است که آیات روشنی بر بنده اش (محمد) نازل می کند تا شما را از تاریکی ها به سوی نور برد و خداوند نسبت به شما مهربان و رحیم است.

قرآن کتاب هدایت فردی و اجتماعی

کتاب آسمانی کتاب هدایت انسان است و قرآن کریم، که آخرین کتاب و پیام الهی است، کامل ترین کتاب هدایت و عالی ترین دستور سیر به سوی خدا است. هدایت قرآن هدایتی برتر و کامل تر از هدایت دیگر کتب آسمانی و شامل و واجد هدایت همه آنهاست.

خدای سبحان قرآن کریم را، در آیات فراوانی، کتاب هدایت معرفی کرده است. مثلاً می فرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَ

بُشِّرِیْ لِلْمُسْلِمِینَ^۱ و در آغاز سوره مبارکه بقره می‌فرماید: «الْم ذَالِکَ الْکِتَابُ لَارِیْبَ فِیْهِ هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ»^۲

قرآن هدایت محض است، هدایتی که هیچ ضلالت و گمراهی و تیرگی در آن راه ندارد و چنین هدایت ناب و خالصی تنها یک اثر دارد، آن هم هدایتگری برای انسان است.^۳

قرآن کریم کتاب هدایت و تربیت است، نه کتابی تنها برای تعریف مفاهیم، تا فقط مفاهیم اخلاقی بر، تقوا، احسان و مانند آن را بیان کند. هدف قرآن تربیت نیکان است، نه تعریف مفهومی نیکی. از این رو، قرآن هر مفهوم را با بیان و معرفی مصادیق آن روشن کرده است،^۴ چون قرآن کتاب هدایت جهانیان است که برای انسان‌های کنونی و آینده تعیین برنامه می‌کند.^۵

هدف ایمان و انفاق آن است که جامعه‌ای متمدن از نظر روانی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بنا کنند. این همه از رأفت و رحمت خدا نسبت به بندگان خود است.

ایمان پاره‌ای مسئولیت را بر دوش ما می‌نهد و ما نیاز داریم بدان ملتزم باشیم و با خواهش‌های خود مخالفت و رزیم ولی این امر - چنان‌که پاره‌ای می‌پندارند - غرامت و خسارتی نیست.

۱. این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است. (نحل (۱۶)، آیه ۸۹)

۲. الم؛ آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است. (بقره (۲)، آیه ۱-۲).

۳. قرآن در قرآن، ص ۱۸۲-۱۸۳.

۴. تفسیر تسنیم، ج ۹، ص ۱۰۲.

۵. دین‌شناسی، ص ۲۲۶.

ایمان از ما انفاق خواسته اما نه برای آنکه خدای سبحانه و تعالی از آن سود ببرد بلکه برای آنکه سود آن به ما نوع بشر باز گردد. این از آن روست که انفاق:

۱. نفس های ما را تزکیه و پاک می سازند؛
۲. ما را تربیت می کند و می پرورد؛
۳. اجتماع را متکامل و نیرومند می سازد؛
۴. اقتصاد ما را رشد می دهد؛
۵. سبب خرسندی خدا و پاداش او در آخرت می شود.^۱

خدای تعالی می فرماید:

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ از اموال آنها صدقه ای [بعنوان زکات] بگیر، تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی و [به هنگام گرفتن زکات] به آنها دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنهاست و خداوند شنوا و داناست. (توبه: ۱۰۳)

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ»؛ خداوند، ربا را نابود می کند و صدقات را افزایش می دهد. (بقره: ۲۷۶)

«قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»؛ بگو: پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد وسعت می بخشد و برای هر کس بخواهد تنگ [و محدود] می سازد و هر چیزی را [در راه او] انفاق کنید، عوض آن را می دهد [و جای آن را پر می کند] و او بهترین روزی دهندگان است. (سبا: ۳۹)

هدف نهایی از ارسال این رسول و انزال این کتاب آسمانی این است که با تلاوت آیات الهی آنها را از ظلمت های کفر و جهل و گناه و فساد اخلاق بیرون آورده، به سوی نور ایمان و توحید و تقوا راهنمون گردد. در حقیقت، تمام

۱. ر.ک. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۲-۳۳.

اهداف بعثت پیامبر ﷺ و نزول قرآن در همین یک جمله خلاصه شده است: خارج کردن از ظلمت‌ها به نور.^۱

در اینکه «ظلمت» را به صیغه جمع و «نور» را به لفظ مفرد آورده اشاره است به اینکه راه حق هر چند که بر حسب مقامات و مراحل متعدد است ولی در آن اختلاف و تفرق وجود ندارد، به خلاف طریق باطل که سراپا اختلاف است و اهل هر طریقی اهل طریق‌های دیگر را دشمن می‌دارد و از آنها متنفر است.^۲

نکته دیگر اینکه نور خدا و کتاب او و، به عبارت دیگر، آیین و کیش او کسی را سودمند می‌افتد که از راه خدا، راهی که خشنودی خدا در آن است، پیروی کند. هر کس از آن راه سر برتابد از سوی خدا نوری به قلب او نمی‌تابد و راه زندگی او روشن نخواهد شد.

عقل انسان تابع اراده اوست. کسی که نمی‌خواهد بفهمد عقلش در گور تاریک نادانی فرو می‌افتد و نور عقلش برای ابد خاموش می‌ماند.

اما کسی که می‌خواهد بفهمد باید در راه آن تلاش کند. در پی علم رود و چون به علم دست یافت بدان عمل کند. هر چه عمل انسانی در چیزی افزون گردد علم او نیز بدان چیز افزون می‌شود.^۳

کسی که علمی بیاموزد و بدان توجه و عمل ننماید و به راه هدایت آن نرود آن علم از نزد او رخت خواهد بست. در حدیث آمده است:

الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَ
إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ.^۴

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۲۵۸.

۲. ترجمه المیزان، ج ۵، ص ۴۰۱.

۳. تفسیر هدایت، ج ۲، ص ۲۹۴.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۶۶.

علم را با عمل همراه باید ساخت؛ آن که آموخت به کار بایشدش پرداخت؛
علم عمل را صدا می‌کند. اگر اجابت کند، می‌ماند، و گرنه، از آن کوچ
می‌کند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

الْعِلْمُ يُرْشِدُكَ وَالْعَمَلُ يَبْلُغُ بِكَ الْغَايَةَ.^۱

علم تو را راهنمایی می‌کند ولی عمل تو را به هدف می‌رساند.

امام باقر علیه السلام نیز می‌فرماید:

اسْتَعْمِلْ حَاضِرَ الْعِلْمِ بِخَالِصِ الْعَمَلِ وَ تَحَرَّزْ فِي خَالِصِ الْعَمَلِ مِنْ عَظِيمِ
الْغَفْلَةِ بِشِدَّةِ التَّقَيُّظِ وَ اسْتَجْلِبْ شِدَّةَ التَّقَيُّظِ بِصِدْقِ الْخَوْفِ.^۲

دانش موجود را با کردار خالصانه به کار ببند، و کردار خالصانه را به مدد
بیداردلی بسیار از غفلت بزرگ نگه‌دار و بیداردلی بسیار را با ترس راستین
از خدا به دست آر.

پس، هدایت خداوندی به کسی ارزانی شود که بدان عمل کند
و برای اجرای آن کوشش کند، چون چنین کند، درهای سلامت در عرصه‌های
گوناگون حیات به روی او باز شود، دری از سلامت در اجتماع، دری
در سیاست، دری در اقتصاد و درهای دیگر در عرصه‌های دیگر.
در هر عرصه‌ای دری است از سلامت و دری است از هلاکت. در هلاکت،
رونده را به بدبختی می‌کشاند و به درهای سلامت، جز عمل‌کنندگان به علم و
هدایت نتوانند رسید.^۳

۱. الحیة، ترجمه احمد آرام، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲. تحف العقول، ص ۲۸۵.

۳. تفسیر هدایت، ج ۲، ص ۲۹۵.

نکات تفسیری

۱. «آیاتِ بَيِّنَاتٍ»

جمعی «آیاتِ بَيِّنَاتٍ» را در اینجا به همه «معجزات» تفسیر کرده‌اند و گروهی به قرآن، ولی مفهوم آیه گسترده است و همه این‌ها را شامل می‌شود، هر چند تعبیر به «نازل کردن» مناسب قرآن است، همان قرآنی که پرده‌های ظلمت کفر و ضلالت و نادانی را می‌برد و آفتاب ایمان و آگاهی را در درون جان انسان طالع می‌کند.^۱ بنابراین مراد از «آیاتِ بَيِّنَاتٍ: آیات روشن» آیات قرآن کریم است، که فرایض دینی را برای آنان بیان می‌کند.^۲

فاعل «لِيُخْرِجَكُمُ» تا خارجتان کنند» ضمیری است که به خدا یا به رسول خدا ﷺ برمی‌گردد، اگر چه برگشت احتمال دوم هم به همان احتمال اول است، چون خداست که انسان‌ها را هدایت می‌کند و رسول او واسطه است، و، در نتیجه، میثاق هم میثاق او است که یا آن را بدون واسطه گرفته یا به وساطت رسولش گرفته است، چنان که ایمان به او و به رسولش نیز ایمان به او است. به همین جهت، در صدر آیه فرمود: «چرا به خدا ایمان نمی‌آورید»، و نام رسولش را نبرد، تا اشاره کرده باشد که ایمان به رسولش نیز ایمان به او است.^۳

۲. «لِرَوْفٍ رَحِيمٍ»

«وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ» خداوند نسبت به شما مهربان و رحیم است». اینکه این آیه شریفه با ذکر رأفت و رحمت خدا به پایان رسیده است، اشاره‌ای است به اینکه آن ایمانی که رسول خدا ﷺ مردم را به سوی آن فرامی‌خواند خیر ایشان

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۱۸.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۷.

۳. همان، ص ۲۶۸.

و صلاح ایشان است، چون تنها کسانی که از آن ایمان بهره‌مند می‌شوند خود ایشان هستند. خدا و رسولش از آن ایمان سودی نمی‌برند. پس، در این خاتمه، آن ترغیب و تشویق بر ایمان و انفاق که در صدر بود تأکید شده است.^۱

تعبیر به «رُؤْفٌ رَحِيمٌ»، همچنین، اشاره لطیفی است به این حقیقت که این دعوت مؤکد و پرشور الهی به سوی ایمان و انفاق مظه‌ری از مظاهر رحمت الهیه است که به سراغ همه شما آمده، و تمام برکاتش در این جهان و جهان دیگر عاید خودتان می‌شود.^۲

در اینکه آیا میان «رُؤْفٌ» و «رَحِيمٌ» تفاوتی هست یا نه و این تفاوت چگونه است در میان مفسران گفتگو است. مناسب‌تر از همه این است که «رُؤْفٌ» اشاره به محبت و لطف خاص خداوند نسبت به مطیعان است، در حالی که «رَحِيمٌ» اشاره به رحمت او در مورد عاصیان است.

بعضی نیز گفته‌اند «رَأْفٌ» در مورد رحمت قبل از ظهور آن گفته می‌شود اما «رحمت» تعبیری است که بعد از ظهور بر آن اطلاق می‌گردد.^۳

اینک، باید حقیقت رسالت و رأفت و رحمت خدا تبیین شود. اگر اندک زمانی به عقب برگردیم، می‌شود دو واقعیت را در شبه جزیره عربستان کشف و مقایسه کنیم: وضع و واقعیت جامعه پیش از اسلام، و وضع و واقعیت آن جامعه پس از اسلام. شبه جزیره عربستان پیش از اسلام اجتماعی ناتوان و از هم گسیخته و عرصه اهل طمع و میدان دشمنی‌ها و جنگ‌ها بود و، پس از آن، اجتماعی نیرومند و متحد و مظهر تمدن شده است.^۴

خدای تعالی در اشاره به این نعمت بزرگ می‌فرماید:

۱. همان، ص ۲۶۸.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۱۸.

۳. همان.

۴. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۳.

وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ
بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (آل عمران: ۱۰۳)

و نعمت [بزرگ] خدا را بر خود به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و
او میان دل‌های شما الفت ایجاد کرد و به برکتِ نعمتِ او برادر شدید! و شما
بر لبِ حفره‌ای از آتش بودید. خدا شما را از آن نجات داد. خداوند این چنین
آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد، شاید پذیرای هدایت شوید.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمایشی دارد که محتوای این آیه و مانند آن را
منعکس و بازگو می‌کند: «خداوند فرستاده و رسول خود را مبعوث فرمود تا
او امر و احکام و فرامین او در میان بشر روشن شده و رحمتش را به جریان اندازد.
«مردم همه متفرق و متشتت بودند، و بت‌ها را عبادت و پرستش می‌کردند.
از پروردگار متعال و آفریننده توانای جهان و جهانیان غافل و منحرف بودند.
پس، به وسیله آن حضرت علیها السلام، جهالت و غفلت و نادانی مردم برطرف گردید.
رسول خدا صلی الله علیه و آله، با کمال حوصله و استقامت در هدایت و نجات دادن افراد
کوشش کرد و آنان را به سوی راه راست و آیین حق و محیط نور و هدایت
راهنمایی فرمود.

«حال اینکه پیش از این، کنار آتش سوزان، گرفتار و در بند بوده، طعمه‌ای
بیش نبودید؛ در زیر چنگال دیگران هیچ اختیار و قدرتی نداشتید و در زیر پای
دشمن بودید؛ آب کثیف و طعام‌های پست می‌خوردید، ذلیل و خوار بودید، و
با اینکه هیچ روزنه‌امیدی بر جای نگذاشته بودید و اشخاص کینه‌توز و نادان
دائماً توطئه می‌کردند، باز مشمول رحمت خداوند شده، شما را به وسیله
پیامبر خود از این همه پستی و هلاکت نجات بخشید.»^۱

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۹۹-۱۰۰.

پیام‌ها

۱. بندگی خالصانه زمینه‌ساز نزول الطاف الهی است: «يُنْزِلُ عَلَى عَبْدِهِ».
۲. مبلّغ باید به استدلال روشن مجهز باشد: «وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ ... ءَايَاتِ بَيِّنَاتٍ».
۳. هدف اصلی انبیا نجات مردم از تاریکی‌های جهل و شرک و تفرقه است: «لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ».
۴. راه روشن تنها راه خداست و غیر آن، هر چه باشد، تاریکی است: «الظُّلُمَاتِ...النُّور».
۵. نزول وحی بر اساس قاعده لطف است: «هُوَ الَّذِي يُنْزِلُ ... إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ».
۶. بهترین نشانه رأفت و رحمت الهی هدایت بندگان است: «لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
بَيِّنَات	روشن و آشکار	صفت مشبّهه
ظُلُمَات	تاریکی‌ها	اسم

یادآوری قواعد مهم (مجرورات)

- علایم اصلی جر (——) است و هر اسمی که علامت جر بگیرد مجرور است. باید دانست که اسم به دو صورت مجرور می‌شود:
۱. اسم دیگری به آن اضافه شود، مثل: عَبْدُ اللَّهِ. کلمه «اللّه» در اینجا مجرور است، زیرا کلمه «عبد» به آن اضافه شده است.^۱

۱. اسم اول را مضاف، و اسم دوم را مضاف‌الیه گویند.

۲. آمدن یکی از حروف جر بر سر آن، مانند بِاللَّهِ.^۱ حروف جر دهنده‌ای که در قرآن آمده‌اند عبارت‌اند از: بَاء، تاء، کاف، لام، مِنْ، عَلٰی، فِی، عَنْ، الِی، وَاو.^۲ مجرور شدن همیشه به کسره (ـِ) یا تنوین (ـٍ) نیست، بلکه در مثنی و جمع مذکر سالم و اسماء «أَب، اخ، فم، ذو» (مجرور شدن) به حرف «یاء» است مانند (بِمُجَاهِدٍ، بِمُؤْمِنٍ، بِأَبِيهِ، بِأَخِيهِ ...) و در اسم‌های غیر منصرف علامت جر به فتحه می‌باشد.

کلماتی نظیر: كُلٌّ، بَعْضٌ، جَمِيعٌ، كِلَا و كِلْتَا (هر دو)، آي (هر کدام)، غَيْرِ و سِوَى (مگر و به جز)، لَدُنْ و عِنْدَ (نزد، پیش) و أَوَّلُو، أُولَى (صاحبان، دارندگان) همیشه مضاف‌اند و هیچ‌گاه به‌طور تنها نمی‌آیند.

همچنین، کلماتی مانند یَمِین، یَسَار، تَحْتَ، فَوْق، أَمَام، بَيْن، وَرَاء، قَبْل، بَعْد و مَعَ نیز همواره به کلمه بعد از خود اضافه می‌شوند، یعنی کلماتی که بعد از آنها می‌آیند، به دلیل «مضاف‌الیه» بودن باید مجرور باشند.^۳

تمرین

در آیات کریمه زیر مجرورات را مشخص کنید.

۱. «هُوَ الَّذِي يُنْزِلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ». (حدید: ۹)
۲. «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا». (احزاب: ۴۰)

۱. حرف اول را جار و کلمه بعد (اللَّهِ) را مجرور نامند.

۲. حروف جاره هفده تا است که از آنها «مذ، منذ، ربّ، حاشا، خلا و عدا» در قرآن وارد نشده است.

۳. زبان قرآن، ج ۲، ص ۲۱ و ۷۲ با اندکی تلخیص و تصرف.

درس دهم

انفاق و جهاد نشانه ایمان برتر

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَلَا كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. (حديد: ۱۰)

چرا در راه خدا انفاق نکنید در حالی که میراث آسمان ها و زمین همه از آن خداست [و کسی چیزی را با خود نمی برد]. کسانی که قبل از پیروزی انفاق کردند و جنگیدند [با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند] یکسان نیستند آنها بلند مقام تر از کسانی هستند که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند و خداوند به هر دو وعده نیک داده است و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

میراث بودن هستی

کلمه «میراث» به معنای مالک شدن مالی است که از میت به بازماندگانش منتقل می شود.^۱ «میراث»، در اصل - چنان که راغب در مفردات می گوید^۲ - به

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۸.

۲. مفردات ألفاظ قرآن، ص ۸۶۳.

معنای مالی است که بدون قرارداد و مانند آن به انسان منتقل می شود؛ آنچه از میت به بازماندگان منتقل می شود یکی از مصداق های میراث است که بر اثر کثرت استعمال، هنگام ذکر این کلمه، همین معنا تداعی می شود.^۱

اضافه کلمه «میراث» به لفظ «آسمان ها و زمین» اضافه بیانیه است، یعنی می خواهد بفرماید مراد از میراث آسمان ها و زمین است با آنچه که در آن دو می باشد.^۲

بنا بر این آیه آنچه خدا در آسمان ها و زمین خلق کرده و انسان، آن را ملک خود پنداشته و در آن تصرف کرده است، همگی ملک خدا است. اختصاص این امور به انسان ها، ملکیتی اعتباری است. خداوند انسان ها را هدایت کرده تا چنین ملکیتی را اعتبار کنند، و با این اعتبار بتوانند زندگی دنیای خود را نظم بخشند. اما در گذر زمان نه انسان ها باقی می مانند و نه آن ملک های اعتباری، بلکه انسان ها می میرند و آن ملک ها به افراد بعد از ایشان منتقل می شود. انسان ها می میرند، و اموال دست به دست می گردد تا اینکه جز برای خدای سبحان باقی نماند.^۳

و خداوند، وارث آسمان ها و زمین است.

زمین و آنچه در آن و بر روی آن است و برای بشر جنبه مالیت دارد میراث است: ۱. چون هر گروه از ساکنان زمین آنها را از پیشینیان ارث می برند، در نتیجه، آنها میراثی دائمی اند که از گروهی به گروه دیگر انتقال می یابند.

۲. برای اینکه روزگاری خواهد رسید که تمامی انسان ها از بین می روند و باقی نمی مانند مگر برای خدایی که انسان ها را خلیفه خود بر زمین کرده بود.^۴

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۱۹.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۸.

۳. همان.

۴. همان.

پس، به هر دو جهت و هر دو معنا، میراث آسمان‌ها و زمین برای خدا است:
 ۱. به معنای اول، برای اینکه خدای تعالی مال دنیا را به اهل دنیا تملیک کرده بود.
 البته، تملیکی که در عین حال باز خودش مالک بوده و هست. پس، فرموده است:

«لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». (لقمان: ۲۶)

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». (نور: ۴۲)

«وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ». (نور: ۴۳)

۲. به معنای دوم، برای اینکه از ظاهر آیات قیامت از قبیل آیه «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»
 (رحمن: ۲۶) و غیر آن برمی آید که تمامی انسان‌های روی زمین فانی می شوند.
 آنچه از آیه مورد بحث به نظر می رسد این است که مراد از میراث بودن
 آسمان‌ها و زمین همین معنای دوم باشد.^۱

نکته دیگر اینکه در آیه شریفه توبیخ سختی از افراد بخیلی شده است که از
 مال خدا در راه خدا انفاق نمی کنند، با اینکه وارث حقیقی اموال خدای تعالی
 است و اموال نه برای آنان باقی می ماند و نه برای غیر ایشان. اگر نفرمود: وَلَهُ
 مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، با اینکه می توانست اینطور بفرماید - چون قبلاً نام الله
 برده شده بود - برای این است که شدت توبیخ چنین افرادی را بیان کرده باشد.^۲

امانت بودن نعمت‌های الهی

هر نعمتی که در دست انسان است امانت است. روانش و کالبدش و دارایی اش
 و هر چیز که آدمی دارد همه امانت است. روزی می رسد که بندگان خدا باید
 این امانت‌ها را به صاحب اصلی آنها که همان خداوند است باز پس دهند، و
 روزی که از هر کس می پرسند که با آن امانت‌ها چه رفتاری کرده است:

۱. همان، ص ۲۶۹.

۲. همان.

- «تُمْ تَسْتَلْنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»؛ آنگاه شما در آن روز از نعمت‌ها پرسیده خواهید شد. (تکاثیر: ۸)

- «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»؛ آنها را در جایگاه حساب نگاهدارید، چراکه باید مورد سؤال واقع شوند. (صافات: ۲۴)^۱

چرا آدمی مال و امانت خدا را بی اجازه او برای خود نگاهدارد؟! آیا پس از چنین کاری سزاوار مجازات نیست؟! «وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ»؛ چه می‌شد اگر آنها به خدا و روز بازپسین ایمان می‌آوردند و از آنچه خدا به آنان روزی داده، [در راه او] انفاق می‌کردند؟! و خداوند از [اعمال و نیات] آنها آگاه است. (نساء: ۳۹)^۲

باید بدانیم که در روز قیامت درباره نعمت‌هایی که خدا به ما ارزانی داشته بود و اینکه با آنها چه کرده ایم پرسش خواهد شد و باید حساب پس بدهیم. بنابراین، هر چه مقدار نعمت‌های خدا که به ما رسیده بیشتر باشد، مقدار توقف ما برای رسیدگی به حساب بیشتر خواهد شد پس، باید ملاحظه کنیم که آیا پاسخ درستی برای پرسش‌هایی که مطرح خواهد شد داریم؟!^۳

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است:

كُلُّ نَعِيمٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ صَاحِبُهُ إِلَّا مَا كَانَ فِي غَزْوٍ أَوْ حَجٍّ.^۴

هر نعمتی از صاحب نعمت مورد پرسش قرار می‌گیرد، مگر آنچه که در جنگی باشد یا در حج.

همچنین از جاه و مرتبه‌ای که شخص در نزد مردمان دارد پرسش خواهند

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۴.

۲. همان، ص ۳۵.

۳. همان، ج ۱۸، ص ۳۰۵.

۴. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۶۵.

کرد. رسول خدا ﷺ می فرماید: «چون روز قیامت فرارسد، خدا بنده‌ای از بندگان را می خواند و او را مقابل خود نگاه می دارد و از جاه او به همان گونه پرسش می کند که از مال او».^۱

هدایت و ولایت، بالاترین نعمت الهی

البته، نعمت معنایی بسیار گسترده دارد که همه مواهب الهی را - اعم از «معنوی»، مانند دین و ایمان و اسلام و قرآن و ولایت، و انواع نعمت های «مادی» را چه فردی و چه اجتماعی - شامل می شود.^۲

بزرگ ترین نعمتی که بنده درباره آن در روز قیامت مورد پرسش قرار می گیرد هدایت است که در رسالت و در رسول و جانشینان رسول تجلی پیدا می کند.^۳ مگر نعمت رسالت نعمتی نیست که خدا به آن بر بندگان خود منت نهاده و فرموده است:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛ خداوند بر مؤمنان منت نهاد [و نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت. (آل عمران: ۱۶۴)

«يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ». آنها بر تو منت می نهند که اسلام آورده اند بگو: اسلام آوردن خود را بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منت می نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است.

به این ترتیب، ولایت امامان راهنما بزرگ ترین مصداق برای نعیمی است که در روز قیامت مورد پرسش قرار خواهد گرفت و احادیث نیز مؤید آن است،

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۸، ص ۳۰۸.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۲۸۷.

۳. تفسیر هدایت، ج ۱۸، ص ۳۰۸.

همچون حدیثی از امام رضا^{علیه السلام} که شخصی از ایشان درباره این فرمایش خدای عزوجل پرسش کرد: «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»؛ آنگاه شما در آن روز از نعمت‌ها پرسیده خواهید شد. پس، امام^{علیه السلام} حدیثی از پدران خود روایت کرد که در آن چنین آمده است:

«خدای عزوجل بندگان را درباره آنچه به ایشان تفضل کرده بود مورد پرسش قرار نمی‌دهد» و سپس فرمود: «لَكِنَّ النَّعِيمَ حُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ مُوَالَاتِنَا يَسْأَلُ اللَّهُ عِبَادَهُ عَنْهُ بَعْدَ التَّوْحِيدِ وَ النَّبُوَّةِ لِأَنَّ الْعِبَادَ إِذَا وَفَى بِذَلِكَ أَدَّاهُ إِلَى نَعِيمِ الْجَنَّةِ الَّذِي لَا يَزُولُ»؛ اما نعيم ولایت ما اهل بیت است. خدا پس از پرسش درباره توحید و نبوت از آن پرسش می‌کند، بدان سبب که چون بنده به این ولایت وفادار باشد او را به بهشتی می‌رساند که نعمت آن پایان ندارد.

یکسان نبودن رتبه انفاق قبل از فتح و بعد از آن

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ أَوْلِيكَ أَكْثَرَ دَرَجَةً مِنْ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قَاتَلُوا...».

کلمه «استواء» مصدر فعل «لَا يَسْتَوِي» و به معنای تساوی است. می‌خواهد بفرماید: بین این دو گروه تساوی نیست و این دو گروه عبارت‌اند از:

۱. کسانی که هم قبل از جنگ انفاق کردند و هم در جنگ شرکت جستند؛
۲. کسانی که بعد از پایان جنگ انفاق کردند. این گروه دوم در آیه شریفه حذف شده است، چون جمله «أُولَئِكَ أَكْثَرَ دَرَجَةً مِنْ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قَاتَلُوا» بر آن دلالت می‌کرد.^۲

انفاق در راه خدا دارای درجاتی است و بعضی از انواع آن بردیگر انواع برتری دارد و این بسته به سطح و میزان ایمان صاحب انفاق و شرایط و اوضاع و احوال و

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۷۴۷.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۹.

داده‌های محیط بر آن است. پس، بی‌گمان کسی که پیش از فتح مکه و پیروزی انفاق کرده است، حتماً از نظر برتری و درجه بالاتر و انفاقش مؤثرتر است.^۱
این برتری به جهاتی است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱. پیشی و سبقت او در گرویدن به حق و اقدام به کار نیک و عمل صالح و اینکه شاید بسیاری از پیوستگان بعدی به سبب او راهنمایی شده باشند. پس، او کسی است که این فرمایش پیامبر اکرم ﷺ درباره او صدق می‌کند که می‌فرماید: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ»؛^۲ کسی که سنتی نیکو نهد در روز قیامت ثواب آن سنت از آن اوست، به اضافه ثواب آن کس که بدان عمل کرده است، بدون اینکه از ثواب هیچ‌یک از آنان کاسته شود، هم چنان که وی مصداق این کلام خدای تعالی است که «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»؛ و پیشگامان پیشگامان‌اند، آنان به راستی نزدیکان درگاه‌اند. (واقعه: ۱۰-۱۱)

۲. نقش در استقرار حکومت الهی در جامعه که این بی‌گمان برتری بزرگی است. بسیاری از انفاق‌ها و پیکارهایی که پس از فتح مکه صورت گرفته بر اثر همان پیروزی و توفیق نخستین است که به سبب آن دشواری برطرف شد و شرایط و اوضاع و احوال موافق و مخالف اصلاح شد و بسیاری از مردم آماده انفاق در سایه اجتماع مسلمان شدند. این آمادگی بیش از آمادگی آنان برای انفاق در دوران خود جنبش و فعالیت آغازین نهضت بود، چه در آن ایام مستضعف و ناتوان نگهداشته شده بودند. و شاید اگر آن پیشگامان برای تقویت شالوده این رسالت چنان پایه‌ای نمی‌نهادند، بعداً چنین بنایی بر آن استوار نمی‌شد.

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۵.

۲. کافی، ج ۵، ص ۹.

۳. انفاق و پیکار پیش از فتح مکه دشوارتر بوده است. کسی که در آن زمان انفاق کرده و نسبت به انسانی که بعد از آن دست به انفاق زده مبارز طلبانه تر بوده است، زیرا دشمنان رسالت اقدام او را در آن زمان به عنوان فعالیت سازمان‌های تبهکار می‌شناختند. در فضیلت و برتری آن اقدامات همین بس که چنان‌کس در شرایطی به کار پرداخته که مبارزات و واکنش‌های شدیدتری را برمی‌انگیخته است. اما انفاق پس از پیروزی و فتح مکه وسیله و راهی برای رسیدن به بزرگی و افتخار اجتماعی است.

انفاق پیش از فتح مکه دلالت بر ژرفی ایمان دارد، زیرا انفاق‌کننده در آن زمان می‌بایست از سه گردنه دشوار بگذرد:

۱. گردنه مال دوستی
 ۲. گردنه فشارهای سیاسی
 ۳. گردنه رقابت‌ها و مبارز طلبی‌های اجتماعی.
- همچنین، اقدام او به جنگ و پیکار و انفاق در آن هنگام برخاسته از روح ایمانی ناب او بوده است، نه آمیزه‌ای از عوامل جذب و دفع سود و زیان.^۱

نکات تفسیری

۱. مراد از فتح

مراد از فتح - به طوری که گفته‌اند^۲ - فتح مکه^۳ یا فتح حدیبیه^۴ است. البته، نظر به اینکه کلمه «فتح» در «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» به فتح حدیبیه

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۶.

۲. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۴، ص ۱۷۲.

۳. در سال هشتم هجرت.

۴. در سال ششم هجرت.

۵. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۹.

تفسیر شده است مناسب این است که در اینجا نیز فتح حدیبیه باشد، ولی تعبیر به «قاتل: پیکار کند» مناسب با فتح مکه است، زیرا در حدیبیه پیکاری رخ نداد اما در فتح مکه پیکاری سریع و کوتاه که با مقاومت چندانی روبرو نشد صورت گرفت.^۱

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از «الفتح» در این آیه جنس فتح و هر گونه پیروزی مسلمین در جنگ های اسلامی باشد، یعنی آنها که در مواقع بحرانی از بذل مال و جان ابا نداشتند از آنها که بعد از فرونشستن طوفان ها به یاری اسلام شتافتند برترند.^۲

عطف «قتال» بر «انفاق» ممکن است اشاره باشد بر اینکه مراد از انفاق در راه خدا - که در این آیات مردم را به انجام آن تشویق کرده است - انفاق در جهاد است.^۳

۲. سرعت در انفاق

گویا آیه شریفه این معنا را بیان می کند که هر قدر در انفاق در راه خدا بیشتر عجله شود نزد خدا محبوب تر و منزلت و اجرش بیشتر است؛ و توصیه می کند که عمل خیر و از آن جمله انفاق را تنها به این سبب که خیر و مرضی خداست دوست بدارند و در آن عجله کنند، و مانند فرصت طلبانی نباشند که صبر می کنند تا وقتی پیروزی قطعی شد آن وقت دست به جیب می کنند. همه می دانند که این آیات بعد از فتح مکه و جنگ محتملی که مسلمانان اقدام به آن نمودند، و بعضی جنگ ها که بعد از فتح مکه رخ داد، نازل شده است.^۴

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۱۹.

۲. همان، ص ۳۲۰.

۳. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۹.

۴. همان، ص ۲۷۰.

۳. پاداش نیکو

«وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى»؛ خدای تعالی وعده اجری نیکو به هر دو گروه داده است، چه آنهایی که قبل از فتح قتال و انفاق می کنند، و چه آنهایی که بعد از فتح انفاق و قتال می کنند، هر چند که گروه اول اجر و درجه ای عظیم تر از گروه دوم دارند. این وعده می خواهد طایفه دوم را که دیر اقدام کردند امیدوار سازد، و بفرماید: آنها نیز مشمول رحمت خدا می شوند و چنان نیست که از آن محروم شوند. پس، جای آن نیست که از رحمت خدا ناامید باشند، هر چند که دیر اقدام کردند.^۱

«الْحُسْنَى» در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هر گونه ثواب و پاداش نیک دنیا و آخرت را در بر می گیرد.^۲

آگاهی خداوند بر کیفیت اعمال انسان

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ». عبارت اخیر مربوط به همه مطالب گذشته است و می خواهد هم توبیخ قبلی را شدت بخشد و هم برابر نبودن دو طایفه از انفاقگران و وعده حسناتی که خدا به هر دو طایفه داده است را تثبیت کند. ممکن هم هست تنها مربوط به جمله اخیر یعنی جمله «وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى» باشد، ولی تعلق آن به همه مطالب گذشته فایده عمومی تر دارد.^۳

پیامها

- همان گونه که بی ایمانی توبیخ دارد [«وَمَا لَكُمْ لَأَ تَأْمِنُونَ»] ترک انفاق نیز توبیخ دارد. [«وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا»].

۱. همان.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۲۱.

۳. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۷۰.

۲. اخلاص شرط قبولی اعمال است: «فِي سَبِيلِ اللَّهِ».
۳. مقایسه یکی از روش های مفید آموزشی و پرورشی است: «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ».
۴. گذشت از مال و جان در راه خدا هر دو لازم است: «أَنْفَقَ ... وَ قَاتَلَ».
۵. انفاق پشتوانه رزمندگان در جبهه جهاد است: «أَنْفَقَ ... وَ قَاتَلَ».
۶. مجاهدان از جان و مال گذشته باید برترین جایگاه را در جامعه اسلامی دارا باشند: «أَوْلَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً».
۷. آنان که بعداً ملحق می شوند، نباید به سبب سابقه قبلی ها مورد غفلت و بی اعتنائی قرار گیرند: «كَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى».
۸. گاهی ممکن است شکل عمل یکسان باشد ولی خداوند به انگیزه ها و حالات افراد آگاه است: «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
فَتْح	گشودن، باز کردن	اسم
حُسْنَى	هر چیز سرور آور و خوشایند	اسم تفضیل
خَبِير	عالم به جزئیات	صفت مشبیه

یادآوری قواعد مهم (تمیز)

تمیز: اسمی است که بعد از کلمه یا جمله مبهمی آورده می شود تا رفع ابهام از آن کند، مثل: بَاعَ التَّاجِرُ ذِرَاعاً حَرِيراً. از کلمه «ذراع» می توان یک ذراع از اشیاء زیادی را تصور کرد چون در ابتدا مبهم به نظر می رسد اما کلمه بعدی

(حریراً) از آن رفع ابهام نموده است.^۱ یا مانند «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ»^۲ که دارای ابهام است و با آوردن کلمه مالا ابهام آن رفع می گردد. با این دو مثال روشن شد که تمییز گاهی رفع ابهام از مفرد و گاهی رفع ابهام از نسبت (جمله) می کند. تمییز اعداد: اعداد بدون تمییز دارای ابهام می باشند و تمییز آنها از جهت اعراب (نصب یا جر) و از جهت تعداد (مفرد یا جمع) به قرار زیر است: تمییز اعداد سه تا ده جمع و مجرور، و تمییز عددهای یازده تا نود و نه مفرد و منصوب است. تمییز اعداد صد و هزار نیز مفرد و مجرور می باشد.^۳

تمرین

در آیات کریمه زیر تمییز را مشخص نمایید.

۱. «وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ». (حدید: ۱۰)
۲. «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا». (توبه: ۸۱)

۱. این مثال برای موردی است که تمییز رفع ابهام از مفرد می کند.

۲. آیه ۳۴ سوره کهف. مثال برای رفع ابهام از نسبت جمله.

۳. تمییز از عدد بر سه جهت دان ز سه تا ده همه جمع است و مجرور

ز ده تا صد همه فرد است و منصوب ز صد برتر همه فرد است و مجرور

البته، لازم به تذکر است که عدد یک و دو تمییز نمی خواهد.

درس یازدهم

قرض الحسنه و پاداش کریمانه الهی

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ.
(حدید: ۱۱)

کیست که به خدا وام نیکو دهد [وازا اموالی که به او ارزانی داشته اتفاق کند]
تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش پرارزشی است!
إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ. (حدید: ۱۸)
مردان و زنان اتفاق کننده و آنها که [از این راه] به خدا «قرض الحسنه»
دهند، [این قرض الحسنه] برای آنان مضاعف می شود و پاداش پرارزشی
دارند!^۱

مفهوم شناسی

أ. قرض

راغب می گوید: آن مالی را که فردی به دیگری می دهد به شرط آنکه مثل آن را
پس بدهد قرض می نامند.^۲

۱. به علت تشابه مضامین آیه هجدهم با آیه یازده، هر دو آیه در ضمن یک درس بحث شده است.
۲. مفردات ألفاظ قرآن، ص ۶۶۶.

صاحب مجمع البیان می گوید: معنای اصلی این کلمه قطع است، و اگر عمل قرض گیرنده را هم قرض خوانده اند، به این مناسبت بوده که او آن مال را از صاحبش - البته با اذن او - بریده و شرط کرده که عوض آن را به وی بدهد. وی سپس در معنای مضاعف گفته است: این کلمه به معنای دوچندان و یا چند برابر هر چیز است (مثلاً عدد بیست مضاعف و چند برابر عدد چهار است).^۱

ب. اجر

راغب درباره کلمه «اجر» گفته است: کلمه اجر و اجرت عبارت است از پاداش و ثوابی که در مقابل عمل ما به خودمان برمی گردد، حال چه اینکه دنیایی باشد (مانند اجرت خیاطی و کشاورزی و امثال اینها) و چه اجراخروی باشد. سپس، اضافه می کند که این کلمه جز در مورد سود و فایده استعمال نمی شود، یعنی اثر بدی که از عمل بد من عاید می شود اجر نامیده نمی شود، به خلاف کلمه «جزا» که هم در نفع به کار می رود و هم در ضرر [هم عذاب دوزخ را جزای تبهکاران می نامند، و هم نعیم بهشت را جزای نیکوکاران].^۲

پاداش الهی، تفضل الهی

آنچه خدا به عنوان پاداش در برابر اعمال خیر به بندگان می دهد تفضلی از جانب خداست، نه اینکه بنده از او طلبکار باشد، چون بنده و آنچه می کند همه در مالکیت مطلق خدای سبحان است، ملکی که قابل نقل و انتقال نیست. اما خدای تعالی، خودش، عبد را مالک اجر و ثواب اعتبار کرده است.^۳

۱. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۴، ص ۲۱۵.

۲. مفردات ألفاظ قرآن، ص ۶۴.

۳. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۷۱.

خداوند انسان را نخست مالک عمل خود و، سپس، مالک آثار عمل خویش از قبیل کیفر و پاداش دانسته است و، آنگاه، از میان همه اعمال عبد آنچه محبوب او و خیر است را انتخاب نموده و وعده ثوابی در برابرش داده و این ثواب را اجر نامیده است. این هم تفضل دیگری از جانب خداست، چون خود خدای تعالی از اینگونه اعمال بندگان استفاده نمی کند، نه در دنیا و نه در آخرت، بلکه تنها خود فرد است که از پاداش اعمال نیکش بهره مند می شود. با این وجود، خداوند پاداش آن را اجر خوانده و فرموده است:

«لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ» برای کسانی که بندگان من که

نیکی نموده تقوا پیشه کنند اجر عظیم است. (آل عمران: ۱۷۲)

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» کسانی که ایمان

آورده و کارهای شایسته انجام دادند، پاداشی دائمی دارند. (فصلت: ۸)

«إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا». این پاداش شماست، و

سعی و تلاش شما مورد قدر دانی است. (انسان: ۲۲)

از سوی دیگر، همین که این تفضل خود را شکری از ناحیه خود نسبت به بنده خواند و آن را عطایی بدون منت نامید نیز تفضلی دیگر است.^۱

۱. تشویق به انفاق

در آیه یازدهم تشویق فراوانی به انفاق در راه خدا شده است که بالاتر از آن تصور ندارد، زیرا:

۱. سؤال کرده است: آیا کسی هست که چنین قرضی به «خدا» دهد؟

۲. انفاق او را قرض دادن به «خدای سبحان» نامیده است، که پرداخت آن

بر قرض گیرنده واجب است،

۱. همان، ص ۲۷۱-۲۷۲.

۳. فرموده که هرگز عین آنچه را که گرفته شده است پس نمی دهد، بلکه چندین برابر آن را باز می گرداند. البته، به این هم اکتفا ننموده است بلکه اجرای کریم را هم بر آن اضافه کرده و فرموده است:

اجر کریم اجرای است که در نوع خودش پسندیده ترین باشد. اجر اخروی این چنین است، چون اجرای است برتر از آنچه که ممکن است به تصور در آید. این ادای قرض الهی در هنگام حیاتی ترین زمان نیازمندی انسان است که ممکن است تصور شود.^۱

۲. انگیزه های انفاق

قابل توجه اینکه در آیات گذشته برای تشویق به انفاق - اعم از کمک به موضوع جهاد و انفاق های دیگر به نیازمندان - تعبیرات مختلفی دیده می شود که هر یک می تواند عاملی برای حرکت به سوی این هدف باشد:

۱. در آیه هفتم، اشاره به مسئله «استخلاف و جانشینی» مردم از یکدیگر یا از خداوند، در این ثروت ها است که مالکیت حقیقی را مخصوص خدا می شمرد، و همه را نماینده او در این اموال می داند. این بینش می تواند دست و دل انسان را در انفاق باز کند و عاملی برای حرکت در این زمینه باشد.

۲. در آیه دهم، تعبیر دیگری آمده است که از ناپایداری اموال و سرمایه ها و بازماندن آن بعد از همه انسان ها حکایت می کند، و آن تعبیر به «میراث» است. می فرماید: میراث آسمان ها و زمین از آن خدا است.

۳. در آیه یازدهم، تعبیر از همه ظریف تر است؛ خدا را وام گیرنده و انسان ها را وام دهنده می شمرد، وامی که مسئله تحریم ربا در آن راه ندارد و چندین برابر تا هزاران برابر در مقابل آن پرداخته می شود، اضافه بر پاداش عظیمی که در هیچ اندیشه ای نمی گنجد!

۱. همان، ص ۲۷۲.

اینها همه برای این است که بینش های انحرافی انگیزه های حرص و آزو حسد و خودخواهی و آرزوهای طولانی را که مانع از انفاق است از میان ببرد، و جامعه ای بر اساس پیوندهای عاطفی و روح اجتماعی و تعاون عمیق بسازد.^۱

۳. شرایط انفاق در راه خدا

تعبیر به «قَرَضًا حَسَنًا: وام نیکو» در این آیه اشاره ای به این حقیقت است که وام دادن خود انواع و اقسامی دارد که بعضی را «وام نیکو» و بعضی را وام کم ارزش یا حتی بی ارزش می توان شمرد.^۲

قرآن مجید شرایط «وام نیکو» یا به تعبیر دیگر «انفاق ارزشمند» را در آیات مختلف بیان کرده است، و بعضی از مفسران از جمع آوری آن ده شرط استفاده کرده اند:

۱. از بهترین قسمت مال انتخاب شود، نه از اموال کم ارزش: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفَقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» ای کسانی که ایمان آورده اید، از اموال پاکیزه ای که به دست آورده اید و یا از آنچه که از زمین برای شما خارج ساخته ایم انفاق کنید، و به سراغ قسمت های ناپاک، برای انفاق نروید، در حالی که خودتان حاضر نیستید آنها را بپذیرید مگر از روی اغماض، و بدانید خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است. (بقره: ۲۶۷)

۲. از اموالی که مورد نیاز انسان است باشد، چنان که می فرماید: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» آنها دیگران را بر خود مقدم می دارند هر چند شخصاً شديداً نیازمند باشند. (حشر: ۹)

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۲۲.

۲. همان، ص ۳۲۳.

۳. به کسانی انفاق کند که سخت به آن نیازمندند و اولویت ها را در نظر گیرد: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ [انفاق شما، به ویژه باید برای نیازمندانی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته‌اند] و توجه به آیین خدا آنها را از وطن های خویش آواره ساخته، و شرکت در میدان جهاد به آنها اجازه نمی دهد تا برای تأمین هزینه زندگی دست به کسب و تجارتی بزنند. (بقره: ۲۷۳)
۴. انفاق اگر پنهانی باشد، بهتر است: «وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُوتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»؛ هر گاه آنها را مخفی سازید و به نیازمندان بدهید، برای شما بهتر است. (بقره: ۲۷۱)
۵. هرگز منت و آزاری با آن همراه نباشد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید انفاق های خود را با منت و آزار باطل نکنید. (بقره: ۲۶۴)
۶. انفاق باید همراه با اخلاص و خلوص نیت باشد: «يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»؛ کسانی که اموالشان را برای جلب خشنودی خداوند انفاق می کنند. (بقره: ۲۶۵)
۷. آنچه را انفاق می کند کوچک و کم اهمیت بشمرد، هر چند ظاهراً بزرگ باشد: «وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ»؛ به هنگام انفاق منت مگذار و آن را بزرگ مشمار. (مدثر: ۶)
۸. از اموالی باشد که به آن دل بسته است و مورد علاقه او است: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»؛ هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسید، مگر اینکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید. (آل عمران: ۹۲)
۹. هرگز خود را مالک حقیقی تصور نکند، بلکه خود را واسطه ای میان خالق و خلق بداند: «وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ»؛ انفاق کنید از آنچه که خداوند شما را نماینده خود در آن قرار داده است. (حدید: ۷)

۱۰. مقدم بر هر امر، اینکه باید انفاق از اموال حلال باشد، چرا که خداوند فقط آن را می پذیرد: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ خداوند تنها از پرهیزگاران قبول می کند. (مائده: ۲۷)^۱

این شرایط، در واقع قسمت مهمی از اوصاف و شرایط لازم است، ولی منحصر به اینها نیست. در ضمن، آنچه گفته شد برخی از آنها از شرایط «واجب» شمرده می شود (مانند عدم منت و آزار و تظاهر)، و برخی دیگر از شرایط کمال است (مانند ايثار به نفس در موقع حاجت خویشتن)، که عدم وجود آن، ارزش انفاق را از میان نمی برد، هر چند در سطح اعلا قرار ندارد. آنچه گفته شد اگرچه در مورد انفاق (وام به خداوند) بود، ولی بسیاری از آنها در مورد وام های معمولی نیز صادق است، و، به اصطلاح، از شرایط لازم یا شرط کمال «قرض الحسنه» می باشد.^۲

۴. بارزترین انفاق، یاری رساندن به امام و ولی مسلمین

منظور از قرض دادن به پروردگار هر گونه انفاق در راه او است که یکی از مصادیق مهم آن کمک کردن به پیامبر ﷺ و ولی مسلمین است تا در مصارف لازم برای اداره حکومت اسلامی به کار گیرد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَسْأَلْ خَلْقَهُ مَا فِي أَيْدِيهِمْ قَرْضاً مِنْ حَاجَةٍ بِهِ إِلَيَّ ذَلِكَ وَمَا كَانَ لِلَّهِ مِنْ حَقٍّ فَأَيْنَمَا هُوَ لَوْلِيَّهِ.^۳

به راستی، خدا، از آفریده خود آنچه به قرض خواسته در اثر نیاز نبوده است و هر حقی که از آن خدا است همانا به ولی او تعلق دارد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۲۳-۳۲۴.

۲. همان، ص ۳۲۵.

۳. کافی، ج ۱، ص ۵۳۷.

در حدیثی از امام کاظم علیه السلام ذیل آیه «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ...» آمده است: «نَزَلَتْ فِي صَلَهِ الْإِمَامِ»؛^۱ این آیه در مورد هدیه و کمک به امام نازل شده است. اَمّت باید بداند که هر چه جنبش های رسالتی و رهبری های صالح را تقویت کند و هر چه به سوی پیروزی پیش رود و در بالا بردن و توانمندی طلایه داران مجاهد آن کمک کند، باز هم بسیاری از طرح ها در راه جهاد و پیروزی موجود است که انتظار کمک و مساعدت دارد تا به صورت واقع درآید و تحقق یابد. خدیجه دختر خویلد رضی الله عنها همسر رسول اکرم صلی الله علیه و آله، نمونه و سرمشقی نیکو برای ماست. وی دارایی خود را برای به دست آوردن خرسندی خدا و جهاد در راه او به اسلام وا گذاشت و تقدیم کرد.

حال که این مسئولیت بر عهده یکایک افراد اَمّت نهاده شده است، شک نیست که مسئولیت بیشتر متوجه کسانی است که خداوند آنان را از نعمت دارایی بهره داده است و از آنان می خواهد که در برابر خدا و اَمّت و تاریخ مسئولیت خود را بر عهده گیرند و تحمّل کنند و در نبرد میان باطل [که در نظام های جاهلی مجسم شده] و حق [که در رهبری ها و جنبش های راستین رسالتی مجسم است]، تکلیف واجب خود را ادا کنند. هر انفاق کننده ای مطمئن باشد که یاری دادن به حق نه تنها به مصلحت اَمّت است بلکه به مصلحت شخص او نیز می باشد، و مالی که انفاق می کند کاهش نمی یابد بلکه خداوند در آن مال به او برکت خواهد داد.^۲

۵. صدقه و قرض الحسنه

«إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ». (حدید: ۱۸)

۱. تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۳۴.

۲. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۴۳.

این آیه شریفه، موضوع «اجر کریم» و «مضاعف» را دوباره خاطر نشان کرد تا به این وسیله ترغیب در انفاق در راه خدا کرده باشد. در آیه یازدهم، خداوند انفاق گران را قرض دهندگان به خدا می خواند: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»، و در این آیه صدقه دهندگان را نیز قرض دهندگان به خدا معرفی می نماید.^۱ صدقه چیزی است که انسان به صدق نیت به پروردگار خود تقدیم می کند، زیرا در حقیقت، اوست که امر می کند و وعده پاداش می دهد و آدمی را به انفاق بر می انگیزد.

صدقه را از آن رو «صدقه» خوانده اند که «صدق» یعنی راستین و استوار بودن ایمان را ثابت می کند. صدقه منحصر به انفاق مال مستحب و واجب نیست، بلکه شامل تمام اعمال نیک و صالح می شود، گرچه ظاهر روند عبارت بر بذل مال و دارایی دلالت دارد.^۲

رسول خدا ﷺ می فرماید:

كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ إِلَى غَنِيٍّ أَوْ فَقِيرٍ.^۳

هر معروفی (کار نیک) - خواه به توانگر باشد یا به فقیر - صدقه است.

هر نکویی که می کنی مادام همچو صدقه است بر خواص و عوام

هر نیکی صدقه است، یعنی هر که چیزی برای صدقه دادن ندارد به وسیله

آن کار نیکی که انجام می دهد، اگر چه نسبت به توانگران باشد، از ثواب

صدقه دهندگان برخوردار خواهد شد.^۴

وام نیکو (قرض الحسنه) را:

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۵.

۲. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۷۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۱۲۲.

۴. شرح شهاب الأخبار، ص ۲۹.

۱. برخی از مفسران صدقه و خرج کردن در راه خداوند گفته‌اند
۲. افرادی هم آن را کار نیک و عمل صالح که برای رضای خدا و از روی صدق انجام گرفته است دانسته‌اند، مانند صدقه.
۳. گروهی نیز وام نیکو را انفاق در راه خدا برای بزرگداشت کلمه حق و درهم شکستن پایه‌های باطل تعریف کرده‌اند.
- ظاهراً قول اخیر دارای قوت بیشتری می‌باشد.^۱

پیام‌ها

۱. خداوند خود را در جانب محرومان قرار داده، از مردم طلب وام می‌کند. گویا خداوند، ضامن آنان شده و پاداش وام را تضمین نموده است: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ».
۲. نفس عمل مهم نیست، حسن بودن آن مهم است: «قَرْضًا حَسَنًا».
۳. قرض دادن کاهش مال نیست، افزایش آن است: «فَيُضَاعَفَهُ».
۴. آنجا که کار سخت است، اهرم قوی لازم دارد؛ چون دل کندن از مال سخت است، خداوند پاداش چند برابر را مطرح می‌کند: «فَيُضَاعَفُهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ».
۵. قرض دادن نشانه کرامت است و خداوند برای انسان کریم اجر کریم قرار داده است: «وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ».
۶. برای تربیت و رشد دیگران باید آنان را تکریم نمود: «وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ».
۷. زن و مرد در حق مالکیت و رشد معنوی و رسیدن به کمالات اخروی هم پای یکدیگرند: «إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ».

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۷۹.

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
قَرْض	مالی را که فردی به دیگری می دهد به شرط آنکه مثل آن را پس بدهد	اسم
أَجْر	پاداش و ثواب	اسم
کَرِیم	نفیس و عزیز	صفت مشبیه

یادآوری قواعد مهم (مفعول مطلق)

مفعول مطلق مصدری است از جنس فعل جمله که بعد از آن می آید.

مفعول مطلق بر چند قسم است:

۱. **مفعول مطلق تأکیدی:** مصدر منصوبی است که فعل خود را مورد تأکید

قرار می دهد.

مثال: وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَذَابًا؛ آیات ما را به شدت تکذیب کردند. (نبا: ۲۸)

کلمه «كَذَّبُوا» برای تأکید بر فعل «كَذَّبُوا» آمده است که در نثر قدیم فارسی

ترجمه آن را چنین می آورند: «آیات ما را تکذیب کردند [چه]

تکذیب کردنی!»

در ترجمه مفعول مطلق تأکیدی از قیود تأکیدی مانند «کاملاً، حتماً، قطعاً،

بی شک و به شدت» استفاده می شود.

۲. **مفعول مطلق نوعی:** مصدر منصوبی است که نوع و کیفیت انجام فعل خود

را بیان می کند.

مثال: فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا؛ حساب آسانی برای او خواهد بود.
(انشقاق: ۸) عبارت «حساباً یسیراً» چگونگی انجام فعل «یحاسب» را بیان می‌کند.

۳. مفعول مطلق عددی: مفعول مطلق است که تأکید خود را در قالب تعداد دفعات انجام فعل نشان می‌دهد.
مثال: دَقَّتْ الْبَابَ دَقَّتَيْنِ. دو بار در زدم.

تمرین

در آیات کریمه زیر مفعول مطلق را مشخص نمایید.
۱. «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ».
(حدید: ۱۱)

۲. «فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا». (فرقان: ۵۲)

درس دوازدهم فرجام نیک مؤمنان

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ
بُشْرَىٰ لَكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ هُوَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (حدید: ۱۲)

روزی که مردان و زنان باایمان را می‌نگری که نورشان پیش‌رو و در سمت
راستشان به سرعت حرکت می‌کند [و به آنها می‌گویند]: [بشارت باد بر
شما امروز به باغ‌هایی از بهشت که نهرها زیر [درختان] آن جاری است
جاودانه در آن خواهید ماند! و این همان رستگاری بزرگ است!

اجر کریم

از آنجا که در آخرین آیه از آیات گذشته خداوند انفاق کنندگان را به اجر کریم
نوید داد، در آیات مورد بحث مشخص می‌کند که این اجر کریم و ارزشمند و با
عظمت چیست و زمان آن کی است؟^۱
کلمه «یوم» قید زمان برای جمله «لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» است، یعنی در روزی
چنین و چنان اجری کریم دارد، که مراد روز قیامت است.
خطاب در جمله «تَرَى: می‌بینی» به رسول خدا ﷺ یا به تمامی افرادی است

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۲۸.

که گوشی شنوا دارند و خطاب به آنان صحیح است. ظاهراً حرف باء در کلمه «بِأَيِّمَانِهِمْ» به معنای حرف «فی: در» باشد.^۱

معنای آیه این است: هر کس قرضی نیکو به خدا بدهد اجری کریم دارد، در روزی که [توای پیامبر یا توای شنونده و بیننده عاقل] می بینی دارندگان ایمان به خدا، از مرد و زن، نورشان جلوتر از آنان و بدان سوی که سعادت آنان آنجاست به سرعت حرکت می کند.^۲

این آیه شریفه مطلق است و شامل مؤمنین هرامتی می شود و اختصاصی به امت اسلام ندارد. اگر از «تاییدن نور» تعبیر به «سعی» کرده اشاره است به اینکه چنین کسانی به سوی درجاتی از بهشت که خداوند برایشان تهیه دیده می شتابند، در حالی که هر لحظه و یکی پس از دیگری در جات و جهات سعادت و مقامات قرب برایشان روشن می گردد، تا جایی که دیگر نورشان به حد تمام و کمال برسد،^۳ چنان که در جایی دیگر فرموده است: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا»^۴ و نیز فرموده است: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَقُودًا».^۵

تجلی نور ایمان

گرچه مفسران در مورد این «نور» احتمالات متعددی داده اند ولی روشن است که منظور از آن تجسم نور ایمان است، چون تعبیر به «نُورُهُمْ: نور مردان و زنان

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۷۲.

۲. همان.

۳. همان.

۴. و کسانی که تقوای الهی پیشه کردند گروه گروه به سوی بهشت برده می شوند. (زمر (۳۹)، آیه ۷۳).

۵. در آن روز که پرهیزگاران را دسته جمعی به سوی خداوند رحمان محشور می کنیم. (مریم (۱۹)، آیه ۸۵)

باایمان» شده است، چراکه در آن روز عقاید و اعمال انسان ها تجسم می یابند. ایمان که همان نور هدایت است به صورت روشنائی و نور ظاهری مجسم می گردد، و کفر - که تاریکی مطلق است - به صورت ظلمت ظاهری مجسم می گردد.^۱

مشابه این آیه در سوره تحریم چنین است: «يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا» در آن روزی که خداوند پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی کند این در حالی است که نورشان پیشاپیش آنان و از سوی راستشان در حرکت است، و می گویند: پروردگارا! نور ما را کامل کن! (تحریم: ۸)

نور همان تجلی واقعی کارهای نیک و اعمال صالحی است که آن را از آیات رسالت که بر پیامبران نازل شده است می توان بیرون کشید.^۲

جابر بن عبد الله انصاری می گوید: حضور پیامبر اکرم ﷺ نشسته بودم. علی ﷺ وارد شد. پیامبر به او فرمود: یا علی به تو بشارت می دهم جبرئیل نازل شد و خبر داد که پروردگار صاحب عزت فرموده است که به شیعیان و دوستان آنان تو هفت خصلت عطا کردم:

۱. رفق و مدارا هنگام مرگ
۲. انس در وقت وحشت
۳. نور هنگام ظلمت
۴. ایمنی در وقت فزع و ترس
۵. قسط و عدالت در میزان حساب و اعمال
۶. عبور کردن از صراط

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۲۹.

۲. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۴۶.

۷. وارد شدن در بهشت پیش از داخل شدن سایر مردم، در حالی که نور

ایشان پیش روی آنها می‌شتابد.^۱

امام صادق (ع) در تفسیر آیه «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ» می‌فرماید:

أُتِمَّتْ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَسْعَى بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِأَيْمَانِهِمْ حَتَّى يُنْزِلُوهُمْ مَنَازِلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ.^۲

در روز قیامت، امامان مؤمنان پیشاپیش و در سمت راست آنان حرکت

می‌کنند تا آنان را به جایگاه‌های اهل بهشت درآرند.

این سخن غرابی ندارد، زیرا پروردگار ما پیامبر خود را به نور و چراغ

نورافشان توصیف و تشبیه می‌کند و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ

شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا ۝ وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا»؛ ای پیامبر، ما تو

را به رسالت فرستادیم تا بر مردم گواه و برای آنان مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی.

و دعوت‌کننده آنان به اذن خدا به سوی او و چراغ فروزان باشی.

این نور در دنیا وجود دارد، اما انسان آن را با چشم ظاهر نمی‌بیند بلکه بینا

دل با چشم جان آن را می‌بیند و در آخرت خداوند این نور را آشکار می‌کند.

با اندیشیدن در این عبارت که می‌گوید «نورشان پیشاپیش و در دست راست

آنان حرکت می‌کند» این نکته آشکار می‌گردد که مؤمن کافی نیست به نوری که

از خارج راه او را روشن می‌سازد بسنده کند، بلکه باید در خود او نوری باشد و

روشندلی و بصیرتی داشته باشد که در زمان مناسب از آن بهره جوید.^۳

۱. خصال، ج ۲، ص ۴۰۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۹۵.

۳. احزاب: ۴۵ و ۴۶.

۴. تفسیر هدايت، ج ۱۵، ص ۴۶.

با توجه به اینکه «نور»،^۱ لطیف ترین موجود جهان ماده است و سرعت سیر آن بالاترین سرعت ها و برکت و آثار آن در جهان ماده بیش از هر چیز دیگر است [به طوری که می توان گفت: سرچشمه همه مواهب و برکات مادی نور است]، روشن می شود که تشبیه ایمان و گام نهادن در راه خدا، به نور تا چه اندازه پر معنا است.^۲ نور مایه جمعیت است و ظلمت عامل پراکندگی؛ نور نشانه زندگی است و ظلمت نشانه مرگ.

در قرآن مجید امور بسیار پرارزش به نور تشبیه شده است:^۳
 - عمل صالح: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ»؛ روزی که مردان و زنان با ایمان را می بینی که نورشان از پیش رو و سمت راست آنها حرکت می کند. (حدید: ۱۲)
 - ایمان و توحید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند که آنها را از ظلمت ها به نور هدایت می کند. (بقره: ۲۵۷)

۱. در تعریف نور گفته اند: «النُّور الضَّوُّءُ وَهُوَ خِلَافُ الظُّلْمَةِ». راغب گوید: ضوئ منتشری است که بر دیدن کمک کند. اقرب الموارد گوید: آنچه اشیاء را آشکار می کند. و نیز گفته اند آنچه به خودی خود آشکار است و غیر خود را هم آشکار می کند: «الظَّاهِرُ فِی نَفْسِهِ الْمَظْهَرُ لِغَيْرِهِ». (قاموس قرآن، ج ۷، ص ۱۲۶)

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۶۵.

۳. حق مطلب این است که اینگونه اموری که خدا از آنها خبر داده که بندگان هنگام اطاعت و معصیت آنها را ایجاد می کنند، اموری حقیقی و واقعی هستند، مثلاً اگر می فرماید که بنده مطیع را از ظلمت به سوی نور و گناهکار را از نور به سوی ظلمت می بریم، نخواسته است مجاز گویی کند، بلکه این نور و ظلمت همواره با آنها است و در باطن اعمال قرار دارد. (ترجمه المیزان، ج ۲، ص ۵۲۸) این اخراج از نور به ظلمت و معانی دیگری نظیر آن اموری حقیقی و واقعی است و از باب مجاز گویی نیست، قرآن نمی خواهد اعمال ظاهری را [تنها از باب مجاز] تشبیه به نور و ظلمت کرده باشد. (ترجمه المیزان، ج ۲، ص ۵۲۷)

— قرآن: «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ
 أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ آنها که ایمان به پیامبر آوردند و او را گرمی داشتند و
 یاری کردند و از نوری که بر او نازل شده است پیروی کردند آنها رستگاران اند.
 — ذات پاک خداوند [که برترین و والاترین وجود است بلکه هستی همگی
 پرتوی از وجود مقدس او است]. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ خداوند نور
 آسمان‌ها و زمین است. (نور: ۳۵)

همه این امور به یک واقعیت بازمی گردند، چرا که همه این امور پرتوهایی
 از الله و ایمان به او و از گفته او و از راه او می باشند بنابراین، این کلمه در این
 موارد به صورت مفرد آمده است. اما ظلمات که همه جا عامل تفرقه و
 پراکندگی است؛ به صورت جمع، که نشانه تعدد و تکرار است، ذکر شده است.^۱
 تاریکی منشأ گمراهی است؛ تاریکی عامل سکون و رکود است؛ تاریکی
 عامل انواع خطرات است. اما نور و روشنایی منشأ حیات و زندگی و حرکت و
 جنبش و رشد و نمو و تکامل است؛ اگر نور از میان برود، تمام انرژی‌ها در
 جهان خاموش می شوند و مرگ سراسر عالم ماده را فرا می گیرد، و چنین است
 نور ایمان در جهان معنا که عامل رشد و تکامل و سبب حیات و حرکت
 می باشد.^۲

از آنجا که ایمان به خدا و گام نهادن در طریق او هم سبب حرکت است و
 هم سبب بیداری، و هم عامل اجتماع و وحدت و هم وسیله ترقی و پیشرفت.
 تشبیه آن به نور از هر نظر رسا و پرمحتوا و آموزنده است.^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۶۶.

۲. همان، ج ۱۸، ص ۲۲۹.

۳. همان، ج ۱۰، ص ۲۶۶.

هنگامی که بایک فرد مؤمن نشست و برخاست می‌کنیم اثر این نور را در تمام وجودش احساس می‌نماییم: افکارش روشنیبخش است، سخنانش درخشنده است و اعمال و اخلاقش ما را به حقیقت زندگی و حیات واقعی آشنای می‌سازد. اما کافر از تمام وجودش ظلمت می‌بارد و جز به منافع مادی و زودگذر خویش نمی‌اندیشد و فضا و افق فکرش از محدوده زندگی شخصی اش فراتر نمی‌رود و در لابلای شهوات غوطه‌ور است و همنشینی با او قلب و روح انسان را در امواج ظلمات فرو می‌برد.^۱

نکات تفسیری

۱. سرعت مؤمنان به سوی بهشت

تعبیر به «یسعی» به سرعت حرکت می‌کند» دلیل بر این است که خود مؤمنان نیز با سرعت راه محشر را به سوی بهشت و کانون سعادت جاویدان می‌پیمایند، چراکه حرکت سریع نور آنها جدا از حرکت سریع خودشان نیست.^۲

۲. گروه‌های مؤمنان

قابل توجه اینکه تنها سخن از دو نور در میان آمده است:

۱. نوری که پیشاپیش روی مؤمنان در حرکت است؛

۲. نوری که از طرف راست مؤمنان در حرکت است

این تعبیر ممکن است اشاره به دو گروه مختلف از مؤمنان باشد:

۱. «گروه مقربان» که صورتی نورانی دارند و نورشان پیشاپیش آنها

حرکت می‌کند؛

۱. همان، ج ۱۸، ص ۲۳۲.

۲. همان، ج ۲۳، ص ۳۲۹.

۲. «اصحاب یمین» که نور آنها در سمت راستشان است، چرا که نامه اعمالشان به دست راست آنها داده می شود و نور از آن برمی خیزد. این احتمال نیز وجود دارد که هر دو به یک گروه اشاره دارد و نور یمین کنایه از نوری است که از اعمال نیک آنها برمی خیزد و تمام اطراف آنها را روشن می سازد. به هر حال، این نور راهنمای آنها به سوی بهشت برین است و آنها در پرتو آن نور راه بهشت را به سرعت می پیمایند.^۱

۳. مراتب ایمان

بدون شک، چون این نور الهی از ایمان و عمل صالح برمی خیزد با تفاوت مراتب ایمان و عمل صالح مردم متفاوت است؛ آنها که ایمانی قوی تر دارند نورشان فاصله زیادی را روشن می سازد و آنها که مرتبه ضعیف تری دارند از نور کمتری برخوردارند، تا آنجا که نور بعضی تنها نوک انگشتان پای آنها را روشن می سازد.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی ذیل آیه مورد بحث گفته شده است: «يُقَسَّمُ النُّورُ بَيْنَ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدَرِ إِيمَانِهِمْ؛ نور در میان مردم در روز قیامت به اندازه ایمانشان تقسیم می شود.»^۲

۴. زنان مؤمن

از دقایق و ظرایف این کلام خداوند متعال به کار بردن کلمه «مؤمنات: زنان مؤمن» است، بدون آنکه به «مؤمنان: مردان مؤمن» که زبان متداول قرآن است و شامل هر دو جنس (مرد و زن) می شود اکتفا کند.

۱. همان، ص ۳۳۰.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۵۱.

این نکته اشاره است به اینکه زنان نپندارند انفاق و جهاد در راه خدا تنها از وظایف مردان است. زنان نیز به اندازه توان خود مکلف‌اند؛ و این خطاست که زن تنها به آنچه ولی یا خویشاوندان او ادا می‌کنند اعتماد و بسنده کند. هر کس ملزم به سعی و کردار خویش است و نور و پاداش خود را در روز قیامت دارد.^۱

۵. بشارت به مردان و زنان مؤمن

«بُشِّرْكُمْ الْيَوْمَ جَنَّتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا». این قسمت از آیه بیان بشارتی است که در روز قیامت به مردان و زنان باایمان می‌دهند، و بشارت دهنده آن ملائکه‌اند، که به دستور خدای تعالی و تقدیر او می‌گویند: بشارت شما امروز بهشت‌هایی است که در آنها نهرها جاری است، در حالی که شما در آن جاودان هستید. مراد از «بشارت» مرزده خوشحال‌کننده است، که در آیه همان بهشت است.^۲

۶. رستگاری بزرگ

«ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». این جمله حکایت کلام خود خدای تعالی است، و اشاره با کلمه «ذَلِكَ: آن» به مطالب گذشته است که عبارت است از پیش رفتن نور آنان و بشارت آنان به بهشت. هرچند ممکن است جمله مورد بحث را ادامه کلام فرشتگان گرفته، اشاره مذکور را به همان بهشت‌ها و جاودانگی در آنها دانست.^۳

پیام‌ها

۱. در قیامت، مردم یکدیگر را می‌بینند و از وضعیت دیگران آگاه می‌شوند: «يَوْمَ تَرَى...».

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۴۷.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۷۳.

۳. همان.

۲. زن و مرد در دریافت پاداش الهی و تکامل معنوی یکسان اند: «الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ».
۳. نور ایمان در قیامت مجسم گشته، راهنمای مؤمنان به سوی بهشت می شود: «يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ».
۴. بشارت به نعمت خود نعمتی معنوی و روانی است: «بُشِّرْتُمْ الْيَوْمَ».
۵. رستگاری واقعی در قیامت جلوه می کند: «خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
سَعَى	حرکت سریع است که در حد دویدن نیست	اسم
بُشِّرَى	جمع بشیر: مرزده دهنده	صفت مشبیه
فَوْزٌ	رسیدن به خیر همراه با سلامت	اسم

یادآوری قواعد مهم (مفعول فیه)

مفعول فیه (ظرف) اسم منصوبی است که برای بیان زمان یا مکان به کار می رود.

انواع مفعول فیه (ظرف) عبارت است از:

۱. ظرف زمان: کلماتی مانند «حین، بعد، عند، متى، اذا، ساعة، يوم، ليلة، شهر، عام، سنة».

مثال: قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ؛ گفتند: امروز توانایی [مبارزه با] جالوت و لشکرش را نداریم. (بقره: ۱۲۹)

در این آیه، کلمه «اليوم» مفعول فیه است و زمان وقوع فعل را بیان می کند.

۲. ظرف مکان: کلماتی چون «حيث، عند، خلف، امام، وراء، يمين، يسار، فوق و تحت» ظرف مکان هستند و این کلمات مبنی و اعرابشان محلی است. مثال: وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ (اعراف: ۱۶۱) از هر جای آن خواستید بخورید.

در این آیه، کلمه «حيث» مفعول فیه است و مکان وقوع فعل را بیان می کند. ۳. ظرف متصرف: به کلماتی چون «يوم» که علاوه بر مفعول فیه ممکن است نقش های دیگری نیز بپذیرند «ظرف متصرف» گویند. ۴. ظرف غیر متصرف: به کلماتی چون «عند» که تنها مفعول فیه واقع می شوند «ظرف غیر متصرف» گویند.

تمرین

۱. نمونه هایی از مفعول فیه در قرآن کریم را ذکر کنید.

درس سیزدهم

نفاق و پیامدها و تبعات اخروی آن

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ. (حدید: ۱۳)

روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: نظری به ما بیفکنید تا از نور شما شعله ای برگیریم، به آنها گفته می شود به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید. در این هنگام، دیواری میان آنها زده می شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب.

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَكَانَ كُنْكُمْ فَنَنُتِمُ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُكُمْ وَغَرَّتْكُمْ الْأَمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَكَم بِاللَّهِ الْغُرُورُ. (حدید: ۱۴)

آنها را صدا می زنند که مگر ما با شما نبودیم؟! می گویند: آری، ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار [مرگ پیامبر را] کشیدید، و [در همه چیز] شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرا رسید، و شیطان شما را در برابر خداوند فریب داد.

فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَتْكُم النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ. (حدید: ۱۵)

لذا امروز از شما غرامتی پذیرفته نمی‌شود، و نه از کافران، و جایگاهتان آتش است، و همان سرپرستان می‌باشد و چه بد جایگاهی است.

منافقان به دنبال نور

«يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ».

منافقان در روز بازپسین در تاریکی و حشتناک کفر و نفاق و گناه قرار می‌گیرند. در این هنگام، فریادشان بلند می‌شود و ملتمسانه از مؤمنان تقاضای نور می‌کنند و می‌گویند: نظری بر ما بیفکنید تا از نور شما شعله‌ای بگیریم. اقتباس در اصل از ماده «قبس» به معنای گرفتن شعله‌ای از آتش است. سپس، این واژه به نمونه‌گیری‌های دیگر نیز اطلاق شده است.

منظور از جمله «انظُرُونَا» یکی از این معانی است:

۱. که به مانگاه کنید تا از نور صورت شما بهره‌گیریم و راه خود را پیدا کنیم؛

۲. نظر لطف و محبتی به ما بیفکنید و سهمی از نور خود به ما دهید؛

۳. کمی مهلت دهید تا ما هم به شما برسیم و در پرتو نورتان راه را پیدا

کنیم.^۱

دنیا محل دستیابی به نور

«قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»

به ایشان گفته می‌شود به دنیا برگردید و برای خود نوری به دست آورید. گوینده این پاسخ یا ملائکه هستند یا طایفه‌ای از بزرگان و نخبگان مؤمنان. به هر حال و از هر که باشد، به اذن خدا و از طرف او است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۳۱.

خطاب «به و رای خود برگردید و نوری جستجو نمایید» خطاب به طعنه آمیز و استهزایی است، و این در جواب همان استهزایی است که منافقان دنیا به مؤمنان می کردند.

مراد از کلمه «وَرَاءَ» دنیا می باشد و حاصل معنا این می شود که به دنیایی که پشت سر گذاشتید - و در آن هر چه کردید بر اساس نفاق کردید - برگردید، و از آن اعمالی که می کردید نوری بگیرید، چون نور امروز که روز قیامت است یا از اعمال است، و یا از ایمان، و شما در دنیا نه ایمان و نه عمل داشتید.

البته، می توان گفت جمله «ارْجِعُوا» امر می کند به اینکه به دنیا برگردند، و در آنجا ایمان واقعی و اعمال صالح کسب کنند، اما نمی توانند برگردند. در نتیجه، گوییده نمی خواهد منافقان را استهزا کند، بلکه می خواهد بگوید کار از کار گذشته و دیگر دستتان به جایی نمی رسد.^۱

«فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ».

در این هنگام، ناگهان دیواری در میان این دو گروه زده می شود که دری دارد، ولی دو طرف این دیوار عظیم یا این در کاملاً با هم متفاوت است: درونش رحمت و بیرونش عذاب است.

«سور» در لغت به معنای دیواری است که در گذشته برای حفاظت به دور شهرها می کشیدند، و در فارسی از آن تعبیر به «بار» می شود که در فواصل مختلف برج هایی برای محافظان و نگهبانان داشت.

جمله درون آن رحمت و بیرون آن عذاب است بدین معنا است که مؤمنان همچون ساکنان شهر در درون این باغ هستند و منافقان همچون بیگانگان در قسمت بیابانی قرار دارند. پیش از این نیز که آنها در یک جامعه و در کنار هم

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۷۵.

زندگی می کردند دیواری عظیم از اعتقادات و اعمال مختلف آنها را از یکدیگر جدا می کرد. در قیامت نیز همین معنا مجسم می گردد.

اما این «باب» برای چیست؟ ممکن است برای این باشد که منافقان از این در نعمت های بهشتی را ببینند و حسرت ببرند، یا اینکه افرادی که کمتر آلوده اند پس از اصلاح از آن بگذرند و در کنار مؤمنان قرار گیرند.^۱

این مطلب نمایانگر این موضوع است که برای منافقان سخت ترین عذاب در روز قیامت عذاب روحی است که تأثیرات آن چه بسا از عذاب های جسمی بیشتر می باشد.

منافقان مؤمنان را صد می زنند و می گویند: «أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ»، مگر ما با شما در دنیا نبودیم که روزه می گرفتیم و نماز می خواندیم، همان گونه که شما روزه می گرفتید و نماز می خواندید، و عمل می کردیم همانطور که شما عمل می کردید. مؤمنان می گویند: آری، شما با ما بودید. «وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ؛ أَمَّا شِمَا نَفُوسِ خُودِرَا دَر كُفْرُو نِفَاقِ بَه كَارِ گُرفتید و هَمَةُ اینها فتنه و آزمایش بود.

«وَتَرَبَّصُّمُ» شما در انتظار وفات حضرت محمد ﷺ بودید و می گفتید او به زودی می میرد و ما راحت می شویم، یا مراد این است که شما در انتظار حوادث بدی برای مؤمنان بودید.

«وَأَرْبَبْتُمْ»؛ شما در دین شک آوردید. «وَوَعَدْتُمْ الْأَمَانِي»؛ و آرزوهایی که نمودید به اینکه بلیات و حوادث سوء به مؤمنان برگردد شما را مغرور کرد.

منظور از امرالله

«حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ».

این جمله بدین معنا است که تا امر الهی به انداختن ایشان در آتش بیاید تا امر خدا در یاری دین و پیامبرش بیاید و او را در برابر شما پیروز گرداند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۳۲.

«وَعَزَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»؛ شیطان مغرور کرد شما را به حلم و مهلت دادن خداوند [مراد از الغرور به نظر برخی دنیا است].^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: زنهار! از آرزوی دور و دراز بپرهیزید که خرمی زندگی شما را می برد و دیگر هیچ یک از نعمت هایی که به شما داده اند در نظر تان خرم و قانع کننده نمی شود. همین آرزوها سبب می شود که موهبت و عطایی که خدای عز و جل به شما ارزانی داشته در نظر تان کوچک و بی ارزش شود، و چون آنچه دارید ناچیز و بی ارزش شد، و آنچه ندارید و آرزویش را می پرورانید به دست نمی آورید، سراسر عمر تان به حسرت می گذرد.^۲

«فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ»؛ پس، امروز آن روزی است که از شما و از آنان که کفر ورزیدند باز خریدی نپذیرند و نگیرند و جایگاه تان آتش است، [در مقابل بهشتی که مردان و زنان مؤمن بدان دست می یابند و کامیاب می شوند].

تفاوت دیگر، اینکه ولی و یار مؤمنان خداوند است اما منافقان و دورویان نه دوستی می یابند و نه یار و مددکاری و نه جایگاهی جز آتش. و چون سراغ دوستان خود، یعنی ستمگران و شیاطینی را که در دنیا از آنها پیروی می کردند بگیرند، به آنان پاسخ می رسد که «هِيَ مَوَلَاكُمْ» این (آتش) همان دوستدار شماست.

آنان دعوت خدا را که گفت «آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» به خدا و فرستاده او ایمان آورید. رد کردند و نپذیرفتند و به جای ایمان نفاق ورزیدند و دورویی کردند و به جای فرمانبرداری از پیامبر از رهبران گم کرده راه و گمراه کننده پیروی کردند.

۱. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۴، ص ۲۲۱.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۴۲.

هنگامی که به آنان گفته شود: آتش همان دوستدار شماست، به یقین می دانند و درمی یابند هنگامی که با ستمکاران دوستی ورزیدند، در واقع، دوستی با آتش را برگزیدند و همان را برای خود پسندیدند.

«وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»؛ و بد جایگاهی است. و چه جایگاهی بدتر از تاریکی قیامت و عذاب دوزخ و خشم پروردگار؟ و این از هر شکنجه و عذاب دیگری شدیدتر است که انسان مورد و هدف خشم و غضب خدا قرار گیرد، و از او دور و مهجور بماند.^۱

معمولاً انسان ها برای نجات از چنگال مجازات و کیفر در دنیا یا متوسل به غرامت مالی می شوند یا از نیروی یاور و شفیع کمک می طلبند، ولی در آنجا هیچ یک از این دو برای منافقان و کافران وجود ندارد.

در قیامت، تمام اسباب و وسایل مادی که در این جهان برای رسیدن به مقاصد معمول است از کار می افتد و پیوندها بریده می شود و تنها وسیله نجات در آن روز ایمان و عمل صالح است. حتی در آن روز دایره شفاعت محدود به کسانی است که سهمی از این دو را داشته باشند، نه آنها که پیوندهای خود را به کلی از خدا و اولیای الهی بریده اند.^۲

پیامها

۱. کسانی که در دنیا حاضر نشدند از ظلمات جهل و شرک و تفرقه خارج شوند در قیامت در ظلمات اند و برای کسب نور به دیگران التماس می کنند: «انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ».

۲. منافق در دنیا در ظاهر با مؤمنان است و در باطن با کافران؛ در قیامت نیز

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۵۸.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۳۶.

- منافق تا پای بهشت با مؤمنان می آید اما همراه کافران به دوزخ وارد می شود.
 «فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ ... بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهَرُهُ مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ».
۳. خطر آنجاست که انسان خود را فریب دهد و زشت ها را با آنکه می فهمد زشت است زیبا ببیند: «فَتَنَّتُمْ أَنْفُسَكُمْ».
۴. آرزوهای دور و دراز برای زندگی در دنیا زمینه ساز شک و تردید در مورد قیامت است: «وَأَرْبَبْتُمْ وَأَعْرَفْتُمْ الْآمَانِي».
۵. چه بسا شیطان با وعده آمرزش و بخشش الهی انسان را فریب داده، او را به رحمت خدا مغرور می سازد: «عَرَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ».
۶. مولای مؤمنان خداوند است [«نَعَمْ الْمَوْلَى وَنَعَمْ النَّصِيرُ»] اما منافقان و کافران مولایی جز آتش ندارند [«هِيَ مَوْلَاكُمْ»].

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
نَقَتَبَسْ	اقتباس کنیم	فعل مضارع و فاعل
فَتَنَّتُمْ	هلاک کردید	فعل ماضی
سُور	دیوار	اسم
ارْبَبْتُمْ	شک آوردید	فعل ماضی و فاعل
عَرَّيْتُمْ	مغرور کرد شما را	فعل ماضی و فاعل و مفعول

یادآوری قواعد مهم (فعل معلوم و مجهول)

- فعل از جهت معلوم یا مجهول بودن فاعل خود به دو دسته تقسیم می شود:
۱. **فعل معلوم:** فعلی است که فاعل آن مشخص و معین است و برای شنونده به اجمال یا به تفصیل شناخته شده می باشد.

۲. **فعل مجهول:** فعلی است که فاعل آن ذکر نگردیده و معمولاً نایب فاعل (مفعول) به جای آن می‌نشیند.
البته، از آنجا که افعال لازم^۱ مفعول ندارند، برای مجهول کردن آنها ابتدا باید آنها را متعدی (مفعول طلب)^۲ نمود.

تمرین

در آیات کریمه زیر افعال معلوم و مجهول را مشخص نمایید.

۱. «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» (حدید: ۱۳)

۲. «فَالْيَوْمَ لَا يُوْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوِيَّتُكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (حدید: ۱۵)

۱. افعال لازم تنها با فاعل معنایشان تمام و کامل می‌شود، مانند ذَهَبَ عَلَيَّ؛ علی رفت.
۲. افعال متعدی برای تکمیل معنایشان به مفعول نیز محتاج هستند، مانند: ضَرَبَ عَلَيَّ حَسَنًا؛ علی حسن رازد.

درس چهاردهم

قساوت قلب و اسباب آن

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ
لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ
قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ. (حدید: ۱۶)

آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد؟ و مانند کسانی نباشند که قبلاً به آنها کتاب آسمانی داده شد، سپس، زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلب‌های آنها قساوت پیدا کرد، و بسیاری از آنها گنهکارند.

شأن نزول آیه

عده‌ای از منافقان روزی از سلمان فارسی خواستند از آنچه در تورات است برای ماسخن بگو، چرا که در تورات مسائل شگفت‌انگیزی است و به این وسیله می‌خواستند نسبت به قرآن بی‌اعتنایی کنند. در این هنگام، آیات آغاز سوره یوسف نازل شد. سلمان به آنها گفت این قرآن «أحسن القصص» و بهترین سرگذشت‌ها را در خود دارد، و برای شما از غیر آن نافع‌تر است. مدتی بعد، دوباره به سراغ سلمان آمدند و همان خواهش را تکرار کردند. در این

هنگام، این آیه نازل شد: «اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُتَشَابِهاً مَتَانِي تَقْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ...»؛ خداوند بهترین سخن را نازل کرده کتابی که آیاتش [از نظر لطف و زیبایی و معنا] همانند یکدیگر است آیاتی مکرر دارد [اما تکراری شوق انگیز] که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که در برابر پروردگارشان خاشع اند می افتد.... (زمر: ۲۳) مدتی بعد، برای بار سوم آمدند و همان سؤال را از سلمان درخواست کردند. در این هنگام، آیه مورد بحث نازل شد و آنها را مؤاخذه کرد که آیا موقع آن نرسیده است که در برابر نام خدا خشوع کنید و از این سخنان دست بردارید.

همچنین، نقل شده است که این آیه درباره مؤمنان نازل شده است، چرا که مؤمنان یکدیگر را سرزنش می کردند.^۱

گفته شده است که یاران پیامبر ﷺ در مکه در خشکسالی و زندگی سختی به سر می بردند، اما هنگامی که مهاجرت کردند به فراوانی و نعمت رسیدند و وضع آنها دگرگون شد و قساوت بر قلوب عده ای چیره گشت، در حالی که لازم بود بر ایمان و یقین و اخلاص آنها به سبب مصاحبت با قرآن افزوده شود. بنابراین، آیه مبارکه مورد نظر نازل شد و به آنها هشدار داد.^۲

یاد خدا و کلام حق دو وسیله رشد و نمو ایمان در نفس

همان گونه که اگر صاحب درخت آن را آبیاری و مراقبت کند رشد می کند و میوه می دهد و اگر به حال خود رهاش کند پژمرده و خشک می شود، اگر انسان از عوامل ایمان نگهداری و نگهداری کند عمیق و ریشه دار می شود و رشد می کند و نتیجه می دهد و گرنه نورش نهان می شود و به کاستی می گراید.

۱. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۴، ص ۲۲۶.

۲. همان، ص ۲۲۷.

یاد خدا و رسالت او دو وسیله رشد و نمو ایمان در نفس هستند، البته، در صورتی که پرده‌ها و موانع از آن کنار رود و انسان خشوع و سرسپاری کند. اما اگر سخت‌دلی و قساوت و رزد و دل‌گچین و آهکین شود، ذکر سودی برایش ندارد، چنان‌که درخت خشک را آب گوارا سودی ندهد و تازه نکند. و از این روست که خداوند مؤمنان را از سخت‌دلی و قساوت قلب بر حذر می‌دارد و آنان را به سبب سرنسپردن و تسلیم نشدنشان به ذکر و یاد خود و خشوع نسبت به حق مورد عتاب قرار می‌دهد^۱ و می‌فرماید: «آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های افراد بایمان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد.»

کلمه «يَا نَ» در اصل «يَا نِي» (مضارع آنی) بوده که به دلیل وجود حرف «لَم» مجزوم و حرف «يَاء» از آن حذف شده است. این ماده به معنای رسیدن وقت هر چیز است.^۲

«تَخْشَعُ» از ماده «خَشِعَ» به معنای حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر حقیقت مهم یا شخص بزرگی به انسان دست می‌دهد.^۳

ذکر خدا

منظور از ذکر خدا هر چیزی است که خدا را به یاد آدمی بیندازد، و مراد از «مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ» قرآن است، که از ناحیه خدای تعالی نازل شد، و کلمه «مِّنَ الْحَقِّ» برای بیان آن نازل شده است.

شأن یاد خدا چنین شأنی است که هرگاه نزد مؤمن به میان آید بدون هیچ درنگی به دنبالش خشوعی در دل مؤمن می‌آید، همچنان‌که حق نازل شده از ناحیه خدا چنین شأنی دارد که در دل مؤمنان ایجاد خشوع می‌کند.

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۶۳.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۳.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۴۱.

بردن نام قرآن با وصف حق بودن و ذکر خدا بودنش اشاره به این است که هر یک از این دو وصف قرآن کافی است که مؤمن را به خشوع وادارد. پس، قرآن بدین جهت که ذکر خدا و حق است و از ناحیه خدا نازل شده مقتضی خشوع است. آیه شریفه عتابی به مؤمنان است به سبب قساوتی که دل هایشان را فرا گرفته است؛ دل های این مؤمنان در مقابل ذکر خدا خاشع نمی شود و حقی که از ناحیه او نازل شده آنها را نرم نمی کند. و در آخر آیه، خداوند حال ایشان را به حال اهل کتاب تشبیه می کند که کتاب خدا بر آنان نازل شد، و در اثر آرزوهای طولانی دل هایشان دچار قساوت گردید.^۱

وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.

و همانند کسانی نباشند که، در گذشته، کتاب آسمانی به آنها داده شد [مانند یهود و نصاری]. سپس، زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلب های آنها قساوت پیدا کرد، و بسیاری از آنها فاسق و گنهکار بودند.

روشن است یاد خداوند اگر در عمق جان قرار گیرد و آیاتی که بر پیامبر ﷺ نازل شده است هرگاه به درستی تدبّر شود مایه خشوع می گردد، ولی قرآن گروهی از مؤمنان را در اینجا سخت ملامت می کند که چرا در برابر این امور خاشع نمی شوند؟ و چرا همچون بسیاری از امت های پیشین گرفتار غفلت و بیخبری شده اند؟ همان غفلتی که نتیجه آن قساوت دل و ثمره آن فسق و گناه است. آیا تنها به ادعای ایمان، بسنده کردن و از کنار این مسائل مهم به سادگی گذشتن و تن به زندگی مرفه سپردن، در ناز و نعمت زیستن و پیوسته مشغول عیش و نوش بودن با ایمان سازگار است؟!

جمله «طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ: زمان بر آنها طولانی شد» ممکن است اشاره باشد:

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۴.

۱. به فاصله زمانی میان آنها و پیامبران شان
 ۲. طول عمر و درازی آرزوها
 ۳. عدم نزول عذاب الهی در زمان طولانی
 ۴. اینکه شامل تمامی موارد قبل باشد، چراکه هر یک می تواند عاملی برای غفلت و قساوت و آن هم سببی برای فسق و گناه گردد.
- اهل کتاب، هر نسل از پیشینیان خود، آنان که براستی به کتاب آسمانی ایمان داشتند و مندرجات آن را چنان که خدا خواسته بود اجرا می کردند، جدایی یافت و از دین دور شد؛ آنان کتابی را که معیار زندگی است به سرسری گرفتند و، در نتیجه، خشوع آنها از میان رفت.
- در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «فرزندان اسماعیل همچنان عهده دار و متولی خانه خدا بودند و حجت و امر دین مردم را برپا می داشتند و این مهم، را پشت در پشت، به میراث برده بودند تا آنکه زمان عدنان^۱ فرارسید. آنگاه زمان بسیاری بر آنان گذشت و دل هایشان سخت شد و فساد و تباهی کردند و در دین خود بدعت های جدیدی به وجود آوردند، و یکدیگر را بیرون کردند.»^۲
- حضرت علی علیه السلام می فرماید:
- لَا تَعَاجِلُوا الْأَمْرَ قَبْلَ بُلُوغِهِ فَتَنْدُمُوا وَلَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمُ الْأَمَدُ فَتَقْسُو قُلُوبَكُمْ.^۳
- در هیچ کاری قبل از فرارسیدن زمانش عجله نکنید که پشیمان می شوید، و فاصله میان شما و حق نباید طولانی گردد که قلوب شما قساوت می یابد.

۱. عدنان، نام یکی از نوادگان حضرت اسماعیل علیه السلام است.

۲. نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۴۲.

۳. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۸۳.

حضرت عیسیٰ مسیح ﷺ نیز می فرماید:

لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَتَقْسُو قُلُوبَكُمْ فَإِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِيَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ وَلَا تَنْظُرُونَ فِي ذُنُوبِ النَّاسِ كَأَنَّكُمْ أَرْبَابٌ وَانْظُرُوا فِي ذُنُوبِكُمْ كَأَنَّكُمْ عِبِيدٌ فَإِنَّمَا النَّاسُ مُبْتَلَىٰ وَ مُعَافَىٰ فَارْحَمُوا أَهْلَ الْبَلَاءِ وَاحْمَدُوا اللَّهَ عَلَى الْعَافِيَةِ.^۱

در غیر از یاد خدا، زیاد سخن مگوئید که موجب قساوت قلب است و قلب قساوت‌مند از خدا دور است. به گناهان بندگان همچون ارباب نسبت به بنده‌اش نگاه نکنید، بلکه به گناهان خویش بنگرید همچون بنده‌ای در برابر مولا. مردم دو دسته‌اند: گروهی مبتلا و گروهی اهل عافیت؛ نسبت به مبتلایان ترحم کنید، و خدا را بر عافیت سپاس گوئید.

خدای تعالی در این آیه به این حقیقت اشاره نموده است که

۱. دل‌های مسلمانان مانند دل‌های اهل کتاب دچار قساوت شده است؛

۲. قلب قساوت‌مند، از آنجا که در مقابل حق خشوع و تأثر و انعطاف ندارد، از زی عبودیت خارج است؛

۳. چنین قلبی از مناهی الهی متأثر نمی‌شود، و بایی باکی، مرتکب گناه و فسق می‌شود؛ به همین مناسبت، در آیه شریفه در ردیف جمله «فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ» جمله «وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» آمده است.^۲

حقیقت ذکر

حقیقت ذکر در درون انسان و در قلب او عینیت می‌یابد. ذکر لفظی تنها نمود خارجی همان حقیقت درونی است که می‌گذرد. ذکر خداوند فقط تکرار الفاظ

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۳۸.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۴.

و کلمات نیست بلکه اطلاق ذکر بر ذکر لفظی، برای آن است که لفظ کاشف از معنا و حکایتگر چیزی است که در دل می‌گذرد.
در حقیقت، ذکر به دو نحو استعمال می‌شود:
۱. به معنای یاد کردن قلبی
۲. یاد کردن زبانی.

البته، باید توجه داشت که یاد کردن زبانی بدون هیچ مرتبه‌ای از توجه قلبی میسر نیست.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

مِنْ أَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا، ثُمَّ قَالَ: لَا أَعْنِي سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَإِنْ كَانَ مِنْهُ وَلَكِنْ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَحَرَّمَ، فَإِنْ كَانَ طَاعَةً عَمِلَ بِهَا وَإِنْ كَانَ مَعْصِيَةً تَرَكَهَا.^۱
از زمره مهم‌ترین و والاترین اموری که خداوند بر بندگانش فرض کرده این است که فراوان یاد خدا کنند. سپس، حضرت فرمود: مقصود من تنها گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر نیست، اگرچه اینها نیز ذکر هستند، بلکه مقصود من یاد خدا در رویارویی با چیزی است که خداوند حلال یا حرام کرده است. پس، اگر آن کار طاعت خداوند بود، بنده آن را انجام دهد و اگر معصیت و نافرمانی بود، رهاش کند.

خداوند به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید:

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»؛ و برای یاد من نماز برپا دار. (طه: ۱۴)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ كَانَ ذَاكِرًا لِلَّهِ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَهُوَ مُطِيعٌ وَمَنْ كَانَ غَافِلًا عَنْهُ فَهُوَ عَاصٍ.^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۸۰.

۲. مصباح الشریعه، ص ۵۵.

کسی که واقعاً به یاد خدا باشد، بنده‌ای مطیع و فرمانبردار است و هر که در جریان امور و حالات خود از خدا غافل باشد، بنده‌ای عاصی و گنهکار است.

اثرات ذکر را می‌توان در چند مورد بیان کرد:

۱. ذکر از انسان موجودی الهی می‌سازد؛

۲. باب توبه را به روی انسان می‌گشاید؛

۳. درب تمام گناهان را به روی انسان می‌بندد؛

۴. زمینه پیدایش کرامت، شرافت، اصالت، معرفت، درستی، راستی و سایر

صفات حسنه و اخلاق الهی را در صفحه وجود آدمی فراهم می‌کند. و آن

حقیقت ذکر است که با کنار زدن پرده کدورت‌ها زمینه کشف و شهود را برای

انسان فراهم می‌کند و در این صورت است که انسان با نور قلب به مشاهده انوار عظمت و جلال و زیبایی مطلق موفق می‌گردد.

عوامل قساوت قلب

قساوت در لغت به معنای سختی هر چیزی است و زمانی که به قلب اضافه می‌شود به معنای رفتن نرمی و رحمت از دل است و از همین رو به دل‌هایی که در برابر نور حق و هدایت انعطافی از خود نشان نمی‌دهند و نرم و تسلیم نمی‌گردند و نور هدایت در آنان نفوذ نمی‌کند قلب‌های قاسیه یا قساوت‌مند گفته می‌شود.^۱ قساوت قلب مانند بسیاری از رفتارهایی که از انسان سر می‌زند دارای عواملی است که برخی از آنها در اینجا آورده می‌شود:

۱. اعراض از یاد خدا

از عوامل سخت شدن قلوب فراموشی خدا و اعراض از یاد اوست:

۱. قاموس المحيط، ج ۱۱، ص ۱۶۸.

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا.
(کهف: ۱۰۱)

آنان که دیدگان‌شان از یاد من در حجاب بوده و توان شنیدن نداشته‌اند. انسان یا از راه چشم و دیدن آیات الهی به حق می‌رسد یا از طریق گوش و شنیدن کلمات حکمت، موعظه، قصص و عبرت‌ها خدا را یاد نموده، به سوی او راه می‌یابد؛ اما کفار چون راه‌های رسیدن به حق را در خود نابود کردند و از یاد او غفلت ورزیدند، دل‌هایشان سخت شد و در برابر حق نفوذناپذیر گردید.^۱ خداوند، به شدت، آنها را مورد سرزنش قرار می‌دهد و می‌فرماید:

فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ. (زمر: ۲۲)
وای بر آنها که قلب‌های سخت و نفوذناپذیری دارند و ذکر خدا در آنها اثر نمی‌گذارد.

در نهایت، قرآن کریم می‌فرماید:
وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى. (طه: ۱۲۴)

و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محسوس می‌کنیم.

۲. جهل و غفلت

یکی از عوامل بروز قساوت قلب در انسان جهل و غفلت است. جهل تصویری نادرست از واقعیت در برابر انسان ایجاد می‌کند و مانع نفوذ نور ایمان در قلب می‌شود و غفلت او را از جستجوی حقایق منحرف می‌سازد. بنابراین، دل انسان در مقابل نصیحت، معجزه و دلیل، سخت می‌گردد، چنان که خداوند خطاب به

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۶۷.

پیامبر اسلام ﷺ می فرماید: «فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وُلُّوا مُدْبِرِينَ». تو نمی توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی و نه سخت را به گوش کران، هنگامی که روی برگردانند و دور شوند. (روم: ۵۲)

در این آیه، کفار که خود را در پرده‌ای از جهل و غفلت فرو برده‌اند و دل‌هایشان به قدری سخت شده که از شنیدن حقایق محروم‌اند، مرده و کر نامیده شده‌اند.^۱

۳. گناه

گناه نشانه غفلت از خداوند است که موجب سیاهی دل و ضعف ایمان می شود و، در صورت استمرار، بر دل‌ها مهر قساوت می زند:^۲

أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ. (اعراف: ۱۰۰)

آیا کسانی که وارث روی زمین بعد از صاحبان آن می شوند عبرت نمی گیرند که اگر بخواهیم، آنها را نیز به گناهانشان هلاک می کنیم و در دل‌هایشان مهر می نهیم تا [صدای حق را] نشنوند؟!^۳

طبع قلب به معنای بسته شدن قلب است که موجب محدود شدن از جهت دید و درک حقایق و انوار ملکوتی خواهد بود و این چیزی جز قساوت قلب نیست.^۴

۴. لجاجت

دل انسانی که از روی لجاجت چشم خود را در برابر نشانه‌های الهی بسته و بر جهل خود پافشاری می کند سخت می شود:

۱. أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۴۰۴.

۲. همان، ج ۱۱، ص: ۱۵۷.

۳. تفسیر روشن، ج ۹، ص ۷۷.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً ...
(بقره: ۷۴)

سپس دل‌های شما بعد از این واقعه سخت شد، همچون سنگ، یا سخت‌تر! ...

قساوت در آیه شریفه، اشاره به لجاجت‌های قوم بنی اسرائیل دارد که آن قوم بعد از دیدن معجزات الهی به جای تقویت ایمان از روی لجاجت به آنهایی توجّهی کرده، تا آنجا که خداوند سختی دل‌های آنها را به سنگ تشبیه نموده است.^۱

تأثیر آیه بر راهن معرف

فضیل بن عیاض در آغاز جوانی یکی از دزدان پیشینه‌دار و معروف خراسان بود که حکومت و مردم آن ناحیه از او به ستوه آمدند و ایمنی نداشتند. وی عاشق دختری شد و هر چه از پدر و نزدیکان آن خواستگاری کرد جواب مثبت به او ندادند. بنابراین، تصمیم گرفت شبی به خانه آن دختر رفته، او را بدزدد. پس، نیمه شب بر بالای خانه می‌رود. در آن هنگام، صدایی از منزل همسایه به گوشش رسید که شخصی قرآن می‌خواند و این آیه را شنید: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» بناگاه فضیل بیدار شد و توبه نمود. از آنجا برگشت و از خراسان به مکه هجرت نمود و چنان با توبه و انابه جبران گذشته نمود که از اولیا و از اصحاب حضرت صادق علیه السلام گردید.^۲

پیام‌ها

۱. ذکر خدا و تلاوت آیات قرآنی زمینه‌ساز خشوع قلب است: «تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ».

۱. تفسیر نور، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۴، ص ۲۲۷.

۲. از تاریخ پیشینیان عبرت بگیریم: «وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ».
۳. از مهلت دادن الهی سوء استفاده نکنیم: «فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ».
۴. سنگدلی، زمینه فسق و گناه است: «فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
لَمْ يَأْنِ	وقت آن نرسیده است	فعل مضارع مجزوم
طَالَ	سپری شد، گذشت	فعل ماضی
أَمَدٌ	آرزو	اسم
قَسَتْ	قساوت پیدا کرد	فعل ماضی

یادآوری قواعد مهم (فعل جحد)

هرگاه بر سر فعل مضارع «لَمْ» یا «لَمَّا» بیاید فعل جحد (انکاری) ساخته می شود. لم یا لَمَّا از نظر معنا، آن را ماضی منفی نموده و، از نظر ظاهر، فعل مضارع را مجزوم می کند، به این ترتیب که حرف آخر فعل مضارع [با توجه به ماده و صیغه فعل] یا ساکن یا حذف می شود.

مثال: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) (حدید: ۱۶).

تمرین

نمونه هایی از فعل مضارع مجزوم به لَمْ و لَمَّا در قرآن کریم را ذکر کنید.

درس پانزدهم

شکوفایی عقل در پرتو آیات

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ (حدید: ۱۷)

بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می‌کند، ما آیات [خود] را برای
شما بیان کردیم، شاید اندیشه کنید.

زنده شدن قلب‌ها

از آنجا که زنده شدن قلب‌ها با ذکر الهی و پیدا کردن حیات معنوی در پرتو
خشوع و خضوع در مقابل قرآن شباهت زیادی به زنده شدن زمین‌های مرده به
برکت قطرات حیات بخش باران دارد، در این آیه می‌فرماید: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»؛ بدانید که خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می‌کند.
حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ أَحْيَا اللَّهُ قَلْبَهُ وَ نَوَّرَ عَقْلَهُ وَ لُبَّهُ.^۱

هر کس خداوند سبحان را یاد کند خداوند قلبش را زنده و عقل و جانش را
نورانی می‌سازد.

امام کاظم علیه السلام نیز می‌فرماید:

۱. غررالحکم، ص ۶۴۴.

فَإِنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ بِنُورِ الْحِكْمَةِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ الْمَيِّتَةَ
بِوَابِلِ الْمَطَرِ.^۱

خداوند دل‌های مرده را به نور حکمت زنده می‌کند، همان‌گونه که

زمین‌های مرده را به وسیله باران‌های پربرکت زنده می‌گرداند.

خدا با الطاف خویش و ارزانی داشتن توفیق به انسان‌ها دل‌ها و قلب‌ها را

پس از سخت شدن و زنگار گرفتگی آنها نرم و در برابر حق خاشع می‌سازد.^۲

همان‌طور که خدا زمین مرده و موات را خرم و سرسبز می‌سازد، دل‌های سخت

را نیز به قلبی زنده و باایمان مبدل می‌نماید؛ قرآن می‌تواند قلب‌های مرده و

سخت را زنده و خاشع کند. پس، خدا دین خود را وانمی‌گذارد و رها نمی‌کند.

بنابراین، اگر مؤمنان خاشع نباشند، به جای آنها قوم دیگری را پدید می‌آورد که

آنها در برابر ذکر او خاشع باشند و دین او را یاری کنند.^۳

این آیه تأویلی دارد که به زندگی معنوی زمین مربوط می‌شود و معنای آن

گسترش عدل و صلح در اقطار و سرزمین‌ها است، و پیداست که خداوند زمین

را، طبق این معنا، به وسیله باران زنده نمی‌کند بلکه به دست بندگان صالح و

شایسته خود احیا می‌کند.

پرسش. خداوند با چه وسیله‌ای زمین را - به این معنا - زنده می‌کند؟

پاسخ. خداوند زمین را مطابق باروش‌ها و سنت‌هایی که هستی را بر اساس

آنها سرشته است زنده خواهد کرد. زمین به وسیله اهل آن از مؤمنان مجاهد و

کوشنده و با رهبری‌های صالح و شایسته که عهده‌دار جهاد در راه برپا کردن

حکومت حق و عدل در اقطار آباد جهان می‌شوند زنده خواهد شد.^۴

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۰۸.

۲. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۴، ص ۲۲۹.

۳. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۴.

۴. تفسیر هدايت، ج ۱۵، ص ۷۲.

امام صادق (ع) در تفسیر این آیه می فرماید:

منظور زنده شدن زمین به وسیله عدالت است، بعد از آنکه با ظلم و جور مرده باشد.^۱

امام باقر (ع) نیز می فرماید:

يُحْيِي اللَّهُ تَعَالَى بِالْقَائِمِ بَعْدَ مَوْتِهَا، يَعْنِي بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا وَالْكَافِرُ مَيِّتٌ.^۲
خداوند زمین را به وسیله حضرت مهدی (ع) زنده می کند بعد از آنکه مرده باشد، و منظور از مردن زمین کفر اهل آن است و کافر مرده است.

اندیشیدن در آیات الهی

خداوند در ادامه این آیه مبارکه می فرماید: «قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ ما آیات [خود] را برای شما بیان کردیم شاید اندیشه کنید.

از مهم ترین اهداف قرآن، آگاه کردن انسان و برانگیختن تفکر و خرد اوست. قرآن کریم پیوسته و در آیات فراوانی انسان را به تفکر دعوت می کند و با واژه های گوناگونی از قبیل تفکر، تعقل، تدبّر و ... اندیشیدن را مورد ستایش قرار داده و عاملان آن را مورد تایید و تشویق قرار داده است. دعوت به تفکر در سراسر قرآن کریم به چشم می خورد.

قرآن، از سویی، صاحبان فکر و اندیشه راستوده و، از سوی دیگر، کسانی را که از عقل و تفکر خود استفاده نمی کنند سرزنش و ملامت می کند و با جملاتی مانند افلات تعقلون، افلا يتدبرون، افلا تتذكرون، افلا تتفكرون آنها را متنبه می سازد. این مطالب نشان از ارزش و اهمیتی است که قرآن به تفکر و تعقل کردن داده است. به کارگیری الفاظ تفکر، تدبّر، تعقل و ... در آیات قرآن و تأکیدی که به پرورش نیروی عقل کرده است نشان می دهد که از نظر قرآن یک انسان

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۴۳.

۲. همان، ص ۲۴۲.

رشد یافته کسی است که اهل فکر و تشخیص باشد. از نظر قرآن کریم، اگر کسی فکر و اندیشه خود را به طرز صحیحی به کار گیرد و هدف او تنها درک حقیقت باشد می تواند رستگاری را از گمراهی تشخیص دهد. قرآن انسان را به تفکر در آفرینش آسمان ها و زمین، آمد و شد شب و روز، آفرینش روح و جسم انسان و بسیاری دیگر از مظاهر قدرت و حکمت خدا تشویق می کند تا به عظمت خدا و هدف از آفرینش اشیاء توجه کند و از این راه پرده غفلت را از جلو چشم خود کنار زند.

آثار تفکر

اندیشیدن و تفکر آثار پربراری دارد که به چند نمونه از این آثار اشاره می شود.

۱. رأی درست

اولین اثر نیکوی تفکر به دست آوردن رأی پخته و درست پیرامون کار مورد نظر است، زیرا متفکر، عجولانه عمل نمی کند بلکه با اندیشیدن پیرامون موضوع راه حل صحیحی برای آن می یابد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

مَنْ طَالَ فِكْرُهُ حَسُنَ نَظَرُهُ^۱

هر کس زیاد اندیشه کند رأیش نیکو گردد.

۲. مصونیت از لغزشها

شخص خردمند پیش از انجام هر کاری به فرجام آن می اندیشد و از تجربیات دیگران در آن زمینه استفاده می کند. بنابراین، احتمال خطا و انحراف در این روش بسیار کم می شود و بازدهی آن کار زیاد می گردد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

۱. همان، ص ۱۵۵.

مَنْ فَكَرَ قَبْلَ الْعَمَلِ كَثُرَ صَوَابُهُ^۱

هر کس پیش از اقدام به کار، بیندیشد درستی کارش فزونی می یابد.

۳. سلامت و نیک فرجامی

اثر دیگر اندیشه و تفکر سلامت و خوش عاقبتی در کارهاست، چرا که شخص خردمند با تدبّر و تأمل پیرامون کارها و برنامه های خویش تلاش می کند تا آفت ها و پیامدهای ناهنجار را شناسایی و دفع کند و به همین سبب است که کمتر دچار زیان های مادی و معنوی و گرفتار لغزش می شود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

أَصْلُ السَّلَامَةِ مِنَ الزَّلَلِ، الْفِكْرُ قَبْلَ الْفِعْلِ^۲

اصل و پایه در امان بودن از لغزش ها اندیشیدن پیش از انجام کار است.

۴. دعوت به نیکی ها

فکر و اندیشه صحیح انسان را به بسیاری از نیکی ها سوق می دهد و محرک قوی در انجام عمل خوب و پسندیده می باشد.

برای مثال، تفکر در عظمت خدا موجب خوف و خشیت و اطاعت الهی می شود، و تفکر در فناء دنیا و لذات دنیوی موجب ترک آن لذت است، و تفکر در عواقب کار صالحان موجب پیروی از روش آنها است، و فکر در عواقب شوم و شقاوتمندانه مجرمان سبب اجتناب از روش آنها است.

و نیز فکر در عیوب نفسانی و آفات آن سبب توجه به آن و اصلاح نفس است، و فکر در اسرار و نتایج عبادت موجب سعی و کوشش در تکمیل عبادت و برطرف کردن نواقص آن می شود، و فکر در ارزش درجات اخروی سبب

۱. شرح غرر الحکم، ج ۵، ص ۲۷۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۴۱۸.

تحصیل و به دست آوردن آن درجات می شود، و تفکر در ارزش اخلاق حسنه و پسندیده انسان را دعوت به آنها می نماید، و فکر در اخلاق نکوهیده و آثار زشت آنها باعث دوری از آنها می گردد.

همچنین، فکر در نواقص و معایب اعمال خویش موجب دقت در اصلاح آن می شود، و فکر در گناهان و نتایج شوم و کیفرهای اخروی آن و اینکه سبب بُعد و دوری از خدا و محرومیت از سعادت می شود موجب خودداری از گناه و جبران گذشته از راه توبه و ندامت می شود.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

إِنَّ التَّفَكُّرَ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ.^۱

اندیشیدن [انسان را] به نیکی و انجام آن فرامی خواند.

۵. دوری از غفلت

تفکر و اندیشه سبب پیشگیری و درمان غفلت نیز می شود. هرگاه انسان به کارهای خوب و آثار مثبت آن و به کارهای بد و نتایج سوء آن بیندیشد، غفلت از روح و جاننش دور می شود و جلوی هواپرستی و خودخواهی و فزون طلبی را می گیرد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

نَبَّهَ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ.^۲

به وسیله تفکر دل خود را بیدار کن.

پیامها

۱. پدیده های طبیعی کلاس رشد انسان است: «يُحْيِي الْأَرْضَ ... لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ».

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۵۴.

۲. مربّی باید در تربیت از مسائل طبیعی استفاده کند: «بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ».

۳. در مسائل طبیعی، باید با دید عمیق نگریند: «اعْلَمُوا... تَعْلَمُونَ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
يُحْيِي	زنده می گرداند	فعل مضارع و فاعل
بَيَّنَّا	بیان نمودیم	فعل ماضی و فاعل

یادآوری قواعد مهم (فعل مضارع)

فعل مضارع فعلی است که بر وقوع عملی یا تحقق حالتی در زمان حال یا آینده دلالت می کند، مانند: می داند و می گوید.

فعل مضارع مرفوع است و علامت رفع آن «ضمّه» یا «نون» عوض از رفع (ضمّه) در آخر فعل می باشد.

در زبان فارسی در ابتدای فعل های مضارع «می» قرار می گیرد که نشان دهنده مضارع بودن این افعال است. در زبان عربی نیز حروفی ابتدای افعال قرار می گیرند که نشان دهنده مضارع بودن این افعال می باشند این حروف «ا، ت، ی، ن» می باشند.

حرف «ی» در ابتدای افعال مضارع غایب به جز مفرد و مثنی مؤنث (صیغه ۴ و ۵) می آید.

حرف «ت»، علاوه بر دو صیغه غایب مؤنث، در ابتدای فعل های مخاطب به کار می رود.

حروف «الف» و «ن» هر یک به ترتیب در ابتدای متکلم وحده و متکلم مع الغیر می آید.

مثال: صرف فعل یَقْتُلُ

فعل مضارع غایب	مذکر (مرد)	مونث (زن)
مفرد	یَقْتُلُ	تَقْتُلُ
مثنی	یَقْتُلَانِ	تَقْتُلَانِ
جمع	یَقْتُلُونَ	یَقْتُلْنَ

فعل مضارع مخاطب	مذکر	مونث
مفرد	تَقْتُلُ	تَقْتُلِينَ
مثنی	تَقْتُلَانِ	تَقْتُلَانِ
جمع	تَقْتُلُونَ	تَقْتُلْنَ

فعل مضارع متکلم	مذکر و مونث
وحده	أَقْتُلُ
مع الغیر	نَقْتُلُ

تمرین

صیغه فعل های مضارع قرآنی زیر را مشخص کنید.
یَعْلَمُ، یُحْیِی، أَعْلَمُ، تَعْقِلُونَ، یَمْکُرُونَ.

درس شانزدهم

منزلت مؤمن نزد خداوند

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ
لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ ... (حدید: ۱۹)

کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آوردند آنها صدیقین اند، و شهداء نزد
پروردگارشان هستند، بر آنهاست پاداش [اعمال] شان، و نور [ایمان]
شان....^۱

ایمان به رسول ملازم با ایمان به خداوند

این بخش از آیه به اجر و پاداش مؤمنان در پیشگاه خداوند می پردازد. «وَالَّذِينَ
آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ».
ایمان تسلیم مطلق است به حق و به آنچه که در رسالت الهی آمده است و
باید تا زمان مرگ با انسان ادامه یابد. برای هیچ کس امکان ندارد که آن را به
تحقق رساند مگر با فرمانبرداری از رهبری های انبیا و رسولان و امامان و
کسانی که نماینده خط ایشان در زندگی هستند، زیرا ایشان حجّت خدایند؛
پیوستن به آنان و تسلیم به رهبری ایشان جزء جدایی ناپذیر از ایمان راستین و
حقیقی است که انسان را به درجه دوستان راستین و شهیدان بالا می برد.

۱. آیه هجدهم به علت تناسب مضامین آن با آیه یازدهم در درس سیزدهم بحث شده است.

از این روست که خداوند ایمان به فرستادگانش را بر ایمان به خود عطف کرده و گفته است: «وَرُسُلُهُ» و فرستادگان او. مراد از فرستادگان خداوند تمام فرستادگان و رسولان اند، زیرا مسیر و راه آنان یکی است و هریک کامل کننده آن دیگری است، و آنچه آورده اند از ارزش ها و اندرزهایی که بیان کرده و روش های نیک و سیرت های صالحی که نهاده اند، همه اندوخته ای برای انسان است و شایسته است که انسان ها از آنها بهره جویند.

آنگاه که بشر به سطح ایمانی که پیش از این بیان شد ارتقا یابد، به جایگاه صدیق یا شهید ارتقا می یابد و اشاره قرآن شامل او می گردد که «أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ». و آنان همان دوستان راستین و شهیدان نزد پروردگار خویش اند.^۱

«صدیق» صیغه مبالغه از «صدق» است و به معنای کسی است که عملش گفتارش را تصدیق می کند و نمونه کامل صداقت است.

«شهداء» جمع «شهید» از ماده «شهد» به معنای «حضور توأم با مشاهده» است، خواه با چشم ظاهر و خواه با چشم دل باشد؛ اگر به گواه شاهد و شهید اطلاق می شود به سبب حضور و مشاهده صحنه است.

«شهید» در آیه مورد بحث می تواند دارای دو معنا باشد:

۱. به معنای «شهادت بر اعمال» بوده باشد، همانگونه که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود که پیامبران گواه اعمال امت های خود هستند، و پیامبر اسلام ﷺ گواه بر آنها و بر امت اسلامی است.^۲ بنابراین، مقام شهداء (گواهان بر اعمال) مقام والایی است که برای افراد با ایمان است.^۳

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۸۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۸۴.

۳. همان، ج ۲۳، ص ۳۴۹.

۲. شهداء در اینجا به همان معنی شهیدان راه خدا باشد، یعنی افراد مؤمن، اجر و پاداش شهیدان را دارند، و به منزله شهداء محسوب می‌شوند، شخصی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: از خدا بخواه که شهادت را به من روزی کند. امام علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ شَهِيدٌ»: مؤمن شهید است، سپس، همین آیه (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ...) را قرائت فرمود.^۱

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: آنکه از شما شناخت به امر فرج داشته و منتظر آن باشد و آرزوی پاداش نیک دارد مانند کسی است که در رکاب قائم آل محمد علیه السلام با شمشیرش جهاد کرده باشد. «آنگاه فرمود: «بلکه به خدا سوگند، مانند کسی است که با شمشیرش در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد کرده و به شهادت رسیده باشد.» سپس، برای بار سوم فرمود: بلکه به خدا قسم مانند کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در خیمه آن حضرت شهید شده باشد و درباره شما آیه ای از کتاب خدا آمده است که «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ». به خدا قسم، شما در نزد پروردگارتان از راستگویان و شهیدان هستید.^۲

به هر حال، خداوند مؤمنان راستین را در اینجا به دو وصف توصیف می‌کند: نخست وصف صدیق و دیگری وصف شهید، و نشان می‌دهد که منظور از مؤمنان در آیه مورد بحث مقام بالایی از ایمان است.

صدیقین در کلام خدا

قرآن مجید در برخی آیات کسانی را با صفت صدیق توصیف نموده است:

- وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا. (مریم: ۴۱)

۱. نورالتقلین، ج ۵، ص ۲۴۴.

۲. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۴، ص ۲۳۱.

در این کتاب (قرآن) از ابراهیم یادی بنما که او شخصی راستگو و پیامبر بود.

- وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا. (مریم: ۵۶)

در قرآن از ادريس يادی کن که راستگو و پیامبر بود.

- يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ. (يوسف: ۴۶)

يوسف، ای مرد بسیار راستگو!

- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا

بَأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ. (حجرات: ۱۵)

مؤمنان تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آوردند، سپس

تردید نکردند و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کردند. آنان

همان راستگویان اند.

صدق در عمل این است که عمل انسان با گفته‌اش مطابق باشد و یک چنین

مطابقتی از صدق گفتار او پرده برمی‌دارد و ثابت می‌نماید که او به آنچه

می‌گوید معتقد است.

صدق در گفتار یعنی گفتار او مطابق واقع باشد و لازمه چنین حالت روحی

این است که صدیق هیچ‌گاه از هوای نفس پیروی نکند و چیزی را جز حق و

حقیقت انجام ندهد.^۱

به طور مسلم، وجود چنین حالت روانی یا ملکه نفسانی در افراد عادی،

به تدریج، پیدا می‌شود، تا آنجا که گفتار و کردار او به غیر حق متمایل نگردد.

شاهدان روز قیامت

از آیات قرآن استفاده می‌شود که شاهدان اعمال در روز قیامت، چند دسته

می‌شوند. در این بخش از سخن به شاهدان اعمال اشاره می‌شود.

۱. المیزان، ج ۴، ص ۴۳۴.

۱. خداوند سبحان

قرآن کریم می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَنْفُصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. (یوسف: ۴۶)
به یقین، خدای سبحان در میان آنان روز قیامت داوری می‌کند [و حق را از باطل جدا می‌کند] خداوند بر هر چیز گواه [و از همه چیز آگاه] است.

۲. پیامبر هر امت

یکی دیگر از شاهدان روز قیامت در قرآن کریم پیامبران هر امت هستند. قرآن کریم می‌فرماید:

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنْفُسِهِمْ. (نحل: ۸۹)

روزی که از هر امتی گواهی از خودشان بر آنها برمی‌انگیزیم.

در اینجا، منظور از شاهد هر امت پیامبر همان امت است، زیرا شهادت در قیامت باید شهادت حقیقی باشد. پس، چنین شهادی باید عالم به حقیقت آن اعمالی باشد که به آنها شهادت می‌دهد و چنین چیزی ممکن نیست مگر اینکه حاضر و غایب برای شاهد یکسان باشد، چنین مقامی برای کسی غیر از پیامبر آن امت متصور نیست.

۳. پیامبر اسلام

قرآن کریم می‌فرماید:

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا. (نساء: ۴۱)

حال آنها چگونه است آن روزی که از هر امتی شاهد و گواهی می‌آوریم و تو را نیز [ای پیامبر] بر آنان گواه خواهیم آورد.

۴. افرادی از امت اسلام

قرآن کریم می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ
الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا... (بقره: ۱۴۳)

همانگونه شما را نیز امت میانه‌ای قرار دادیم [در حد اعتدال میان افراط و
تفریط] تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم بر شما گواه است.

۵. اعضا و جوارح

قرآن کریم می‌فرماید:

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.
(نور: ۲۴)

در آن روز زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان بر ضد اعمالی که مرتکب
می‌شدند گواهی می‌دهد.

کسانی که ایمان به خدا و رسولان خدا دارند به صدیقان و شهدا می‌پیوندند
و نزد خدا منزلتی چون منزلت آنان می‌یابند و به حکم خدا [نه اینکه خودشان از
نظر مقام با آنان برابر باشند، بلکه به حکم خدا] پاداش و نوری نظیر پاداش و نور
آنان خواهند داشت.^۱

اجر مؤمنان

«لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ»؛ برای مؤمنان، اجر و نوری از نوع اجر و نور صدیقان و
شهدا است.^۲ اجر و پاداش آخرت به صورت بهشت‌هاست، اما در دنیا این
پاداش در استقرار نظامی زندگی بخش و متکامل با تمام دستاوردهای شریف

۱. ر.ک. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۶.

۲. همان، ص ۲۸۷.

آن جلوه گر می شود. نور و روشنایی در آخرت به صورت پرتوی تجلی می کند که به روز محشر دیگر مردم فاقد آن اند، اما در دنیا این نور همان چراغ هدایتی است که مؤمن در پرتو آن در تمام زمینه های زندگی پیش می رود و بر اساس آن حرکت می کند.^۱

پیام ها

۱. ایمان به خدا و تمام انبیا نشانه صداقت انسان است: «آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ... هُمُ الصَّادِقُونَ».

۲. برای کسانی که در دنیا از نور هدایت انبیا بهره مند شده اند در قیامت نور خواهد بود: «لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ».

۳- مؤمنان، هم اجر دارند و هم نور. «أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ»

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
رُسُل	فرستادگان (پیامبران)	جمع مکسر
الصَّادِقُونَ	کسانی که سر تا پا راستی هستند	صیغه مبالغه جمع

یادآوری قواعد مهم (فعل ماضی)

فعل ماضی فعلی است که در گذشته انجام گرفته است. مانند: آمد، رفت، انجام داد. در زبان فارسی برای بیان زمان گذشته شش صیغه وجود دارد: رفتم، رفتی، رفت، رفتیم، رفتید، رفتند.

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص: ۸۴.

در زبان عربی نیز چندین صیغه وجود دارد که تعداد آن از صیغه‌های زبان فارسی بیش‌تر است، زیرا در زبان عربی برای هر یک از صیغه‌های مذکر و مؤنث (مرد و زن)، مثنی (دو نفر) و جمع نیز افعال جداگانه‌ای به کار می‌رود. بدین شکل که هر یک از افراد (من، تو، او، ما، شما، و ایشان) برای مردها و زن-ها و برای مثنی و جمع فعل جداگانه‌ای دارد.

فعل ماضی در عربی به اعتبار اینکه فاعلش غایب، مفرد، تثنیه، جمع؛ مذکر یا مؤنث است شش صیغه (ساختار) پیدا می‌کند.

مثال:

صیغه	مذکر (مرد)	مؤنث (زن)
مفرد	قَتَلَ	قَتَلَتْ
مثنی	قَتَلَا	قَتَلَتَا
جمع	قَتَلُوا	قَتَلْنَ

تمرین

صیغه فعل‌های ماضی عبارت‌های قرآنی زیر را مشخص کنید.

جَاءَ، آمَنُوا، بَلَغَتْ

درس هفدهم

کفر و تکذیب آیات الهی و فرجام آن

... وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ. (حدید: ۱۹)
... و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند اصحاب دوزخ‌اند.

تقابل مقام مؤمنان و کفار

خداوند در این آیه، با مقابله این دو گروه بایکدیگر، مقام والای گروه اول و انحطاط و بدبختی گروه دوم را آشکار نموده است.

از آنجا که در گروه اول سطح بالای ایمان مطرح بود، در این گروه نیز کفر شدید مطرح است. بنابراین، همراه با تکذیب آیات الهی ذکر شده است.^۱
منظور از «أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» اصحاب دوزخ بودن» این است که از آن جدا نخواهند شد و دائماً در آن هستند.

این آیه تهدید عظیمی نسبت به کفار و معاندان و منکران آیات الهی است، چراکه کفر و تکذیب آیات قرآن سبب قطع رابطه اعتقادی از ساحت پروردگار و سیر در جهت تمرّد می‌باشد. بنابراین، کافران مشمول غضب پروردگار می‌شوند و در دوزخ به طور جاویدان جای می‌گیرند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۵۱.

عبارت «کَذَّبُوا: تکذیب کردند» نشان می‌دهد که دین بر کافران عرضه شده است ولی آن را دروغ پنداشته‌اند. به عبارت دیگر، آنها از روی عناد و لجاجت و نه از روی جهل و نادانی کافر می‌باشند.

خدای سبحان در این آیه متعرض حال دو طایفه از مردم شده است:
۱. آنان که ملحق به صدیقین و شهدا هستند، یعنی برجستگان از مردم که به طور قطع اهل نجات‌اند

۲. کفّاری که آیات او را تکذیب کرده و به طور قطع اهل هلاکت‌اند، و عبارتند از اشرار مردم که به هیچ وجه به راه خدا نمی‌آیند.

اما در اینجا طایفه سوّمی که نه نجاتشان قطعی است و نه هلاکتشان باقی می‌ماند و آن طایفه عبارتند از مردمی که ایمان دارند و، در عین حال، مرتکب گناهانی هم می‌شوند. البته، اینان هم در بین خود طبقاتی هستند و درجه گناهکاری و تمردشان از اطاعت خدا و رسول او مختلف است.

اینکه قرآن دو طایفه را نام بُرد و وضع آنان را بیان کرد و طایفه سوم را نام نبرد، روش قرآن و رسم آن است؛ قرآن در بسیاری از مواردی که متعرض بیان حال مردم در قیامت می‌شود طبقه سوّم را نام نمی‌برد و بیان نمی‌کند که این طبقه چه وضعی دارند، چون می‌خواهد این طایفه را در میان خوف و رجاء نگه دارد و خوف و رجای آنان را تحریک کند، تا به این وسیله به اطاعت از خدا و رسول و به دست آوردن سعادت خود تشویق و تحریک شوند و از تمرد، و از هلاکت اجتناب بورزند.^۱

حقیقت کفر و اقسام آن

معنای لغوی کفر پوشش و پوشاندن است. از این رو، مردم عرب شب را کافر می‌گویند، زیرا اشیاء را می‌پوشاند و پنهان می‌کند اما کفر در اصطلاح دینی

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۸.

عبارت است از انکار و باور نداشتن آنچه باید باورش کرد، همانند توحید، نبوت، معاد و ضروریات دین.^۱

کفر نقیض ایمان است و حقیقت آن عبارت است از عناد و میل بر پوشانیدن حقیقت.^۲ شخص کافر، در حقیقت، فطرت خود را مخفی می کند و آن را می پوشاند. کفر اقسامی دارد که در اینجا ذکر می شود.

۱. کفر انکار

کفر انکار بدین معنا است که کسی به قلب و زبان، خدا و رسول خدا ﷺ را انکار کند:

وَإِنْ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ. (بقره: ۱۴۶)

و بی تردید، گروهی از ایشان حقیقت را پنهان می دارند و خودشان [هم] می دانند.

۲. کفر جحود

کفر جحود یعنی کسی با قلب اعتراف اما به زبان انکار کند:

وَ جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ. (نمل: ۱۴)

با آنکه در درون به آن یقین آورده بودند، ولی از روی ستم و برتری جویی انکارش کردند. پس، بنگر که عاقبت تبهاران چگونه بود.

۳. کفر عناد

کفر عناد به این معنا است که کسی هم به دل و هم به زبان اذعان کند اما از روی حسادت و عناد تن به آن ندهد:

۱. الایمان و الکفر فی الکتاب و السنّه، ص ۴۹.

۲. فرهنگ مطهر، ص ۶۶۳.

إِنَّهُ كَانَ لَآيَاتِنَا عَنِيدًا. (مدثر: ۱۶)
او دشمن آیات ما بود.

۴. کفر نفاق

کفر نفاق آن است که زبان دم از ایمان زند اما دل از ایمان تهی باشد:

يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ. (آل عمران: ۱۶۷)

به زبان خویش چیزی می گویند که در دل هایشان نیست.

جاودانگان در جهنم

از آیات قرآن و روایات امامان معصوم علیهم السلام استفاده می شود که عده ای برای همیشه در آتش خواهند ماند. این افراد در چند دسته خلاصه می شوند.

۱. کافران و تکذیب کنندگان آیات الهی

قرآن کریم می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا خَلَدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ لَا يُجَدُّونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا. (احزاب: ۶۴ - ۶۵)

همانا خداوند کافران را لعنت کرده، برای آنان آتشی افروخته و آماده نموده است که همیشه در آن به سر می برند و هیچ یار و یاورى ندارند.

همچنین، در آیه دیگری می فرماید:

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (اعراف: ۳۶)

و آنها که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن تکبر ورزند اهل دوزخ اند، جاودانه در آن خواهند ماند.

۲. منکران امامت و ولایت امامان معصوم علیهم السلام

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ظَاهِرٌ عَادِلٌ أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا وَإِنْ مَنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ مَاتَ مَيِّتَةً كُفْرٍ وَنِفَاقٍ.^۱

هر کس از افراد این امت صبح کند در حالی که امامی تعیین شده و عادل از طرف خداوند نداشته باشد، صبح کرده با حالت گمراهی و سرگردانی و

کسی که بر این حالت بمیرد به مرگ کفر و نفاق مرده است.

بدیهی است که مرگ با حالت کفر و نفاق، خلود در آتش را به دنبال دارد.

اگر کسی امامت یکی از امامان را انکار کند و اطاعت و اجبی را که خداوند بر او لازم کرده انکار نماید، او کافر، گمراه و مستحق خلود در آتش است.^۲ البته، مقصود کسانی هستند که از روی علم و عمد، ولایت اهل بیت را انکار می کنند اما کسانی که از روی ناآگاهی و بدون لجاجت به این اشتباه بزرگ مبتلا شده اند و، به عبارت دیگر، از جمله مستضعفان شمرده می شوند ممکن است مورد لطف الهی قرار گیرند. البته، به درجات متفاوتی که دارند در عذاب جهنم قرار می گیرند و پس از مدت ها ممکن است مورد عفو الهی قرار گیرند.

امام محمد باقر علیه السلام درباره دشمنان علی می فرماید:

إِنَّ أَعْدَاءَ عَلِيٍّ هُمُ الْخَالِدُونَ فِي النَّارِ لَا تُدْرِكُهُمُ الشَّفَاعَةُ.^۳

همانا دشمنان علی همواره در آتش هستند، شفاعت شامل حالشان نمی شود.

راز جاودانگی در جهنم

راز جاودانگی عده ای در جهنم دو عامل می تواند باشد.

۱. بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۶۹.

۲. همان، ص ۳۶۶.

۳. همان، ص ۳۵۷.

۱. کفر و شرک

اهل شرک و کفر مستحق پاداش الهی نیستند بنابراین، در بهشت هرگز جای ندارند و به دلیل اینکه کفران نعمت الهی کرده‌اند مستحق کیفرند. درجه کیفر آنها متناسب با درجه کفر و شرک آنهاست. اگر کفر آنان کفر جحود است، یعنی حق را درک کرده‌اند ولی از روی لجاجت بر شرک و کفر اصرار ورزیده‌اند، کیفر آنها بقای همیشگی در عذاب است، همچنان که اگر برای ابد در دنیا می‌بودند، بر کفر خود باقی می‌ماندند. در عالم قیامت، کیفرها اثر طبیعی اعمال افراد است و آنچه کاشته‌اند را برداشت می‌کنند.

امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید:

لَا يُخَلَّدُ اللَّهُ فِي النَّارِ إِلَّا أَهْلُ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ وَ أَهْلُ الضَّلَالِ وَالشُّرْكِ.^۱
خداوند، افراد را به طور جاودان در آتش نگه نمی‌دارد مگر اهل کفر و انکار و گمراهی و شرک را.

۲. کیفر متناسب با گناه

کیفر و مجازات، در عالم رستاخیز، اثر طبیعی عمل و گناه افراد است؛ عذاب‌ها و رنج‌هایی را که گناهکاران می‌کشند نتیجه اعمال خود آنهاست. اقتضای بعضی از گناهان خلود در آتش است.

قرآن می‌فرماید:

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا. (نساء: ۹۳)

هر کسی مؤمنی را به طور عمد بکشد کیفر او جهنم است و برای همیشه در آن خواهد ماند و مورد غضب و لعنت خداست و عذاب عظیمی برای او

۱. توحید صدوق، ص ۴۰۷.

آماده ساخته است.

همچنین، اگر کسی مرتکب گناه کبیره گردد اما پشیمان نشود و مُصِرّ بر گناه و نافرمانی خدا باشد به حدّی که ارتکاب آن گناه برایش ملکه شود و ترک آن برایش میسر نباشد، چنین کسی مستحق کیفری همیشگی خواهد بود.

امام کاظم علیه السلام می فرماید: هیچ کس نیست که مرتکب گناه کبیره ای شود و واقعاً بداند که به کیفر آن عذاب می شود، مگر آنکه بر آنچه انجام داده است پشیمان می شود. و چون پشیمان شد، پس توبه کرده است و مستحق شفاعت است. و اما اگر پشیمان نشد، پس بر آن گناه اصرار دارد و اصرار کننده بر گناه آمرزیده نمی شود، چون به عذاب و پاداش عملی که انجام داده است ایمان نیاورده است، زیرا اگر ایمان داشت، پشیمان می شد.^۱

کیفر متناسب برای فردی که گناهکاری سیره عملی اش شده است و تا زمانی که حیات دارد به گناه خود ادامه دهد، عذاب سخت و همیشگی است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

أَمَّا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لَأَنَّ نِيَّاتَهُمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا لَوْ خُلِدُوا فِيهَا
أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا وَأَمَّا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لَأَنَّ نِيَّاتَهُمْ كَانَتْ فِي
الدُّنْيَا لَوْ بَقَوْا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا.^۲

علّت همیشه بودن دوزخیان در جهنم این است که نیت و تصمیم آنها این بوده که اگر جاودانه در دنیا بمانند، خدا را نافرمانی خواهند کرد و سبب همیشه بودن بهشتیان در بهشت این است که تصمیم آنها این بوده که اگر جاودانه در دنیا بمانند، خداوند را اطاعت خواهند کرد.

۱. همان، ص ۴۰۸.

۲. بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۴۷.

پیام‌ها

۱. کافران کیفر و عذابی سخت دارند: «أَصْحَابُ الْجَحِيمِ».
۲. کفر و تکذیب آیات الهی اسباب ورود به دوزخ هستند: «كَفَرُوا وَكَذَّبُوا... أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
كَفَرُوا	کافر شدند	فعل ماضی و فاعل
كَذَّبُوا	تکذیب کردند	فعل ماضی و فاعل
جَحِيمٍ	دوزخ	اسم

یادآوری قواعد مهم (فعل ماضی)

فعل ماضی به اعتبار اینکه فاعلش مخاطب، متکلم، مفرد، تشبیه، جمع؛ مذکر یا مؤنث است هشت صیغه (ساختار) پیدا می‌کند.

نمونه:

قَتَلَ	مفرد	قَتَلَ	قَتَلَ
	مثنی	قَتَلْتُمَا	قَتَلْتُمَا
	جمع	قَتَلْتُمْ	قَتَلْتُمْ

قَتَلَ	وحده	قَتَلَ
	مع الغير	قَتَلْنَا

نکات

۱. هرگاه حرف: «ما» بر سر فعل ماضی بیاید، آن را منفی می‌کند: ما رَمَيْتَ: نینداختی.
۲. هرگاه حرف «هَلْ» و «أُ» در اول فعل ماضی بیاید، آن را سؤالی (استفهامی) می‌کند: هَلْ ضَرَبَ: آیا زد؟ أَجاءَ: آیا آمد؟

تمرین

صیغه فعل‌های ماضی عبارت‌های قرآنی زیر را مشخص کنید.
ما رَمَيْتَ، حَرَصْتُ، عَفَوْنَا

درس هجدهم

حقیقت حیات دنیا

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي
الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا
ثُمَّ يَكُونُ خُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ
وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ. (حدید: ۲۰)

بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی، و تجمل پرستی و تفاخر در میان
شما، و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش
کشاورزان را در شگفتی فرومی برد، سپس، خشک می شود به گونه ای که
آن را زرد رنگ می بینی، سپس، تبدیل به کاه می شود، و در آخرت یا
عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی، و [به هر حال] زندگی دنیا
چیزی جز متاع غرور نیست.

مراحل مختلف حیات دنیا

از آنجا که حب و علاقه دنیا سرچشمه هر گناهی است، قرآن کریم در این آیه
ترسیم گویایی از وضع زندگی دنیا و مراحل مختلف و انگیزه های حاکم بر هر
مرحله را ارائه داده است.

غفلت، سرگرمی، تجمل، تفاخر و تکاثر دوران‌های پنجگانه عمر آدمی را تشکیل می‌دهند:

۱. دوران کودکی که زندگی در هاله‌ای از غفلت و بی‌خبری و لعب و بازی فرو می‌رود؛

۲. مرحله نوجوانی که سرگرمی جای بازی را می‌گیرد؛ و در این مرحله، انسان به دنبال مسائلی است که او را به خود سرگرم سازد و از مسائل جدی دور دارد.

۳. مرحله جوانی که زمان شور و عشق و تجمل پرستی است؛

۴. انگیزه کسب مقام و فخر در انسان زنده می‌شود؛

۵. به فکر افزایش مال و نفرات و جمع ثروت می‌افتد.

این پنج خصلتی که در آیه شریفه ذکر شده از نظر سنین عمر آدمی و مراحل حیاتش مترتب بر یکدیگرند، چون تا کودک است حریص در لعب و بازی است و همین که به حد بلوغ می‌رسد و استخوان بندیش محکم می‌شود علاقه‌مند به لهو و سرگرمی‌ها می‌شود، و پس از آنکه بلوغش به حد نهایت رسید به آرایش خود و زندگی‌اش می‌پردازد و همواره به فکر این است که لباس فاخری تهیه کند، مرکب جالب توجهی سوار شود، منزل زیبایی بسازد و همواره به زیبایی و آرایش خود بپردازد. بعد از این سنین به حد کهنوت می‌رسد آن وقت است که دیگر به اینگونه امور توجهی نمی‌کند و برایش قانع‌کننده نیست، بلکه بیشتر به فکر تفاخر به حسب و نسب می‌افتد، و چون سالخورده شد همه کوشش و تلاشش در بیشتر کردن مال و اولاد صرف می‌شود.^۱

مراحل نخستین تقریباً بر حسب سنین عمر مشخص است، اما مراحل بعد در افراد کاملاً متفاوت می‌باشد و بعضی از آنها، مانند مرحله تکاثر اموال، تا پایان عمر ادامه دارد، هر چند بعضی معتقدند که هر دوره‌ای از این دوره‌های

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۹.

پنجگانه هشت سال از عمر انسان را می گیرد، و در مجموع به چهل سال بالغ می گردد، و هنگامی که به این سن رسید، شخصیت انسان تثبیت می گردد. این امر نیز کاملاً ممکن است که بعضی از انسان ها شخصیتشان در همان مرحله اول و دوم متوقف گردد و تا پیری در فکر بازی و سرگرمی و معرکه گیری باشند یا در دوران تجمل پرستی متوقف گردد و ذکر و فکرشان تا دم مرگ فراهم کردن خانه و مرکب و لباس زینتی باشد؛ اینها کودکانی در سن کهولت و پیرانی با روحیه کودکی هستند.^۱

دنیا، دار غرور

قرآن کریم، با ذکر یک مثال، آغاز و پایان زندگی دنیا را در برابر دیدگان انسان ها مجسم ساخته، می فرماید:

«كَمْثَلٍ غَيْثٍ اَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ^۲ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا»؛
زندگی دنیا همانند بارانی است که از آسمان نازل می شود و چنان زمین را زنده می کند که گیاهان شان زار عان را در شگفتی فرو می برد. سپس، خشک می گردد، به گونه ای که آن را زرد رنگ می بینی. سپس، درهم شکسته و خرد و تبدیل به کاه می شود.

«کفار» در اینجا به معنای افراد بی ایمان نیست بلکه به معنای کشاورزان است، زیرا اصل معنای کفر به معنای پوشاندن است، و چون کشاورز

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۵۲.

۲. یهیج، از ماده هیجان، در لغت به دو معنا آمده است: یکی خشک شدن گیاه و دیگری به حرکت در آمدن و جوش و خروش. ممکن است این دو معنا به یک ریشه بازگردند، زیرا هنگامی که گیاه خشک شد، آماده جدایی و پراکندگی و حرکت و جوش و خروش می شود.

بذرافشانی کرده و آن را زیر خاک می پوشانند، به او کافر می گویند. پس، گاهی کفر به معنای قبر نیز آمده است، چون بدن میت را می پوشانند، و گاه به شب نیز کافر گفته می شود، چراکه تاریکی اش همه جا را می پوشاند.

«حُطام»، از ماده حَطَم، به معنی شکستن و خرد کردن است، و به اجزای پراکنده کاه حطام گفته می شود که همراه تندباد به هر سو می دود. مراحل را که انسان در طی هفتاد سال یا بیشتر طی می کند در چند ماه در گیاهان ظاهر می شود؛ انسان می تواند بر لب کشتزار بنشیند و گذشت عمر و آغاز و پایان آن را در دیداری کوتاه بنگرد.

مَثَل بعضی از انسان ها در غفلت و غرور و سرمستی مَثَل کسی است که به ریسمانی در چاه آویخته شده است. در ته چاه، مار بزرگی دهانش را باز نگه داشته است و منتظر است تا او را یکجا ببلعد. در بالای چاه، دو موش سیاه و سفید، بی سر و صدا و با آرامش خاطر دارند آن ریسمان را می جووند و لحظه ای بیکار نمی نشینند و این آدم، با این احوال، حواسش به کندوی عسلی است که بر دیواره چاه جای گرفته و ذرات عسل خاک آلود، از آن کندو بیرون زده است و زنبورها و زوزکنان دور کندو می چرخند و این بیچاره برای آن یک ذره عسل، با زنبورها در افتاده و انگار نه انگار که هر لحظه سقوط است و دهان مار!!

در این مثل، حکایت آن چاه حکایت دنیا است و آن ریسمان، عمر انسان. آن مارِ منتظر مرگ است و آن دو موش سیاه و سفید شب و روزند که مشغول جویدن ریسمان عمر انسان تا دم مرگ هستند. عسل مخلوط به خاک لذت های این دنیا هستند که هیچ گاه خالص نبوده اند و همیشه همراه با تلخی ها و سختی ها مخلوط با درد و رنج بوده اند. مَثَل آن عسل خاک آلود و آن زنبورها دنیاپرستان سمجی هستند که و زوز حرصشان بر دنیا لحظه ای ساکت نمی شود.

اگر انسان در این مَثَل کمی دقت کند، شاید اشک حسرت بر دیدگانش جاری شود که چرا اینقدر غافل است و هستی خود را به کمتر از بهشت بفروشد؟! حضرت علی علیه السلام می فرماید:

أَحْذَرُكُمْ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا لَيْسَتْ بِدَارِ غِبْطَةٍ، قَدْ تَزَيَّنَتْ بِغُرُورِهَا، وَ غَرَّتْ بِزِينَتِهَا لِمَنْ كَانَ يَنْظُرُ إِلَيْهَا.^۱

شما را از دنیا بر حذر می دارم، که دنیا جای شادمانی نیست. دنیا با چیزهای فریبنده خود را آراسته است و زرق و برق آن کسی را که بدان بنگرد می فریبد.

مغفرت و رضوان، غایت خلقت الهی

آیه سپس به بازده عمر و محصول نهایی آن پرداخته، می افزاید:

«وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ»؛ اما در سرای آخرت از دو حال خارج نیست: یا عذاب شدید است یا مغفرت و رضا و خشنودی اوست.

در این قسمت از آیه، مغفرت قبل از رضوان آمده است، زیرا کسی که می خواهد به رضوان خدا درآید باید پیش از آن به وسیله مغفرت خدا شستشو و تطهیر شده باشد. و نیز در این جمله مغفرت را توصیف کرد به اینکه از ناحیه خداست، ولی عذاب را چنین توصیفی نکرد تا اشاره کرده باشد به اینکه مطلوب اصلی و آن غرضی که خلقت به خاطر آن بوده مغفرت است نه عذاب، و این خود انسان است که سبب عذاب می شود و با خروجهش از زی بندگی و عبودیت آن را پدید می آورد.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۱.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۹۰.

و سرانجام، آیه با این جمله پایان می‌پذیرد: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»؛ و زندگی دنیا جز متاع غرور و فریب چیزی نیست. «غرور» در اصل از ماده «غُر» به معنای اثر ظاهر است، و به حالت غفلت اطلاق شده است که در ظاهر انسان هوشیار است اما در حقیقت بی‌خبر است، و به معنای فریب و نیرنگ نیز استعمال می‌شود.

«متاع» به معنای هر گونه وسایل بهره‌گیری است. بنابراین، جمله دنیا متاع غرور است، بدین معنا است که دنیا وسیله و ابزاری برای فریبکاری، فریب دادن خویشتن، و هم فریب دیگران است. البته، این در مورد کسانی است که دنیا را هدف نهایی قرار می‌دهند و به آن دل می‌بندند و بر آن تکیه می‌کنند و آخرین آرزویشان وصول به آن است. اما اگر مواهب این جهان مادی وسیله‌ای برای وصول به ارزش‌های والای انسانی و سعادت جاودان باشد، هرگز دنیا نیست بلکه مزرعه آخرت است و پلی برای رسیدن به آن هدف‌های بزرگ است.^۱

بدیهی است توجه به دنیا و مواهب آن، به عنوان یک گذرگاه یا یک فرارگاه، دو جهت‌گیری مختلف به انسان می‌دهد که در یکی مایه نزع و فساد و تجاوز و بیدادگری و طغیان و غفلت است و در دیگری وسیله ایثار، برادری و گذشت و آگاهی است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

أَحْذَرُكُمْ الدُّنْيَا وَالْإِغْتِرَارَ بِهَا ، فَكَأَنَّ قَدْ زَالَتْ عَنْ قَلِيلٍ عَنْكُمْ كَمَا زَالَتْ عَمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، فَاجْعَلُوا اجْتِهَادَكُمْ فِيهَا التَّزَوُّدَ مِنْ يَوْمِهَا الْقَصِيرِ لِيَوْمِ الْآخِرَةِ الطَّوِيلِ.^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۵۴.

۲. تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۵۰.

شمارا از دنیا و فریفته شدن به آن بر حذر می‌دارم، زیرا دنیا به زودی از شما گرفته و جدا خواهد شد، همچنان که از پیشینیان شما جدا شد. پس، کوشش خود را در دنیا مصروف این دارید که از چند روزه کوتاه آن برای روز طولانی آخرت توشه بگیرید.

انسان هرگز در جهان پایدار نمی‌ماند و مسیر حرکتش در دنیا متوقف نمی‌شود بلکه به سفری دراز رهسپار می‌شود که او را به قرارگاه ابدی و پایانی خود می‌برد. پس، بر او واجب است که نفس خویش را با این سفر توافقی دهد. بنابراین، نباید این سفر ناگزیر و حتمی را فراموش کند، و با دنیا چنان رفتاری در پیش گیرد که گویی جهان سرای جاودان و خانه درنگ و بقاءست، بلکه باید آمادگی خود را برای این کوچیدن دشوار فرونگذارد و آنگاه که ساعت حرکتش فرارسید و مهلتش سرآمد و مرگش بدو هجوم آورد آماده باشد. هنگامی که انسان به لهو بپردازد و سرگرم بیهوده شود، آن سفر اصلی به سوی آخرت را فراموش می‌کند و آماده شدن به سوی آن را از یاد می‌برد.

کسی که تنها به دنیا باور دارد کوشش او برای سیر کردن خواهش‌های نفسانی و گردآوری زینت خواهد بود و زینت دنیا او را سخت در خود فرومی‌برد و از حق دور می‌کند، در حالی که مؤمن به آخرت احساس مسئولیت می‌کند و می‌داند که مورد پرسش قرار می‌گیرد و، از این رو در پیروی شهوت‌ها و خواهش‌های نفسانی گام بر نمی‌دارد و به زینتی که مخالف مصلحت حقیقی اوست روی نمی‌نهد و بدان سو رانده نمی‌شود.

هنگامی که انسان از حقیقت دنیا مطمئن شود، در خواهد یافت که خاشاک آن چیزی نیست که پهنه آرزوهای او را پر کند و به بلندی جویی‌های او تحقق بخشد. به راستی، انسان خواهان نیکبختی و سعادت است که برای او در دنیا به انجام نمی‌رسد و خواستار جاودانگی است که در این جهان مادی بسی دور و

ناشدنی است. پس، ناگزیر است که برای خود هدفی والا بجوید که خود را شایسته کوشش برای رسیدن بدان می داند و این امر ممکن نیست مگر آنکه به دانشی که نسبت به حقیقت دنیا دارد دانش به حقیقت آخرت را نیز بیفزاید. بر پایه ایمان به این امر که آخرت سرای پاداش و جاودانگی است - یا عذاب سخت یا بخشایش و خرسندی از جانب خدا، بر حسب آنچه انسان پیشاپیش در دنیا برای آن روز فرستاده باشد -، شکی نیست که مؤمن اهمیت زندگی دنیا و نقش قاطع آن را در ساختن آینده ابدی خود خواهد دانست و در این فرصت اجازه نمی دهد که شوخی و مزاح و بازی وقت او را بگیرد، زیرا غایت بسی سترگ و خطر بزرگ و فرصت کوتاه است. بلکه دلش از بیم عذاب خدا و به امید بخشایش و خرسندی او به ذکر خدا نرم می شود و سر می سپارد. هرگاه نظر و دل انسان متحول شود، شک نیست که موضع او نسبت به دنیا و رفتار در آن دگرگون خواهد شد، و از آنجا که آن اهداف بزرگ و فرصت کوتاه است، ناگزیر باید بازی و بیهودگی را رها کرد و به جانب جد و جهد و سعی و کوشش روی آورد، و پیرایه و زینت را ترک گوید و چیزی را که سودی دارد به دست آورد، و فخر فروشی و افزون جویی در اموال را کنار نهاد و به مسابقه در خیر و کارهای نیک باقی ماندنی بشتابد.^۱

پیامها

۱. دنیا همواره بهار و پاییز دارد و هرچه رنگ دنیا داشته باشد، گرفتار برگریزان است: «أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مَصْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا».
۲. بازی و سرگرمی ویژگی زندگی دنیاست ولی اگر در مسیر درست قرار نگیرد، به عذاب آخرت می رسد. «لَعِبٌ وَلَهْوٌ... أَعْجَبَ الْكُفَّارَ... وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ».

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۱۰۱.

۳. دنیا برای عده‌ای موجب فریب و کیفر است [«فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ»] و برای مؤمن اسباب رشد و تکامل و کسب مغفرت و رضوان الهی است. [«أَتَمَّا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا... وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ»].

۴. تا لغزش‌ها بر طرف نشود، دستیابی به رضوان الهی سخت خواهد بود: «وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ».

۵. کثرت فرزندان و افزایش جمعیت، در صورتی ارزش است که به کثرتِ دوزخیان منجر نشود و فرزندان با تربیت درست بزرگ شوند: «تَكَاثُرٌ فِي... الْأَوْلَادِ... وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
تَفَاخُرٌ	فخر فروشی	اسم - مصدر
تَكَاثُرٌ	افزون طلبی	اسم - مصدر
يَهِيحُ	خشک می‌شود	فعل مضارع
مُصْفَرٌ	رنگ شده به رنگ زرد	اسم مفعول

یادآوری قواعد مهم (فعل امر)

افعالی چون: برو، نرو، بگیر و بنویس، در فارسی صیغه‌های امری نامیده می‌شوند. به عبارت دیگر، صیغه‌هایی که بر انجام یا ترک کاری به طور فرمان و خواهش در زمان حال و آینده دلالت کنند امر نامیده می‌شوند.

در زبان عربی شش صیغه فعل امر (حاضر) از شش صیغه دوم (مخاطب) فعل مضارع به ترتیب زیر ساخته می‌شود:

۱. حرف مضارعه (تاء) را از اول آن برمی داریم.
 ۲. اگر حرف بعد از «تاء» ساکن باشد، یک همزه در اول فعل می آوریم. حرکت همزه نیز همیشه مکسور است، مگر اینکه عین الفعل فعل مورد نظر مضموم باشد که در این صورت همزه را مضموم می آوریم.
 ۳. علامت رفع (ضمه و نون عوض از ضمه) را از آخر فعل حذف می کنیم.
- مثال:

فعل مضارع	فعل امر
تَنْظُرُ	اَنْظُرْ: ببین تو (یک مرد)
تَنْظُرَانِ	اَنْظُرَا: ببینید شما (دو مرد)
تَنْظُرُونَ	اَنْظُرُوا: ببینید شما (مردان)
تَنْظُرِينَ	اَنْظُرِي: ببین تو (یک زن)
تَنْظُرَانِ	اَنْظُرَا: ببینید شما (دو زن)
تَنْظُرْنَ	اَنْظُرْنَ: ببینید شما (زنان)

تمرین

شش صیغه فعل امر حاضر را از «يَذْهَبُ» بسازید.

درس نوزدهم سبقت در آمرزش الهی

سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. (حدید: ۲۱)

بر یکدیگر سبقت گیرید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی
که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است، و آماده شده برای کسانی که
به خدا و رسولانش ایمان آورده‌اند، این فضل الهی است به هر کس
بخواهد می‌دهد، و خداوند صاحب فضل عظیم است.

مغفرت الهی، کلید بهشت

قرآن کریم در این آیه مردم را به یک مسابقه عظیم روحانی در طریق کسب
آنچه پایدار و سزاوار هر گونه تلاش و کوشش است دعوت کرده، می‌فرماید:
«سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ
آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ».

مغفرت پروردگار کلید بهشت است، همان بهشتی که پهنه آسمان و زمین را
فرامی‌گیرد و از هم‌اکنون آماده برای پذیرایی مؤمنان است، تا کسی نگوید

بهشت نسیه است و بر نسیه دل نباید نهاد، گرچه به فرض هم که نسیه بود از هر نقدی نقدتر شمرده می شد، چراکه از سوی خدایی وعده داده شده که قادر بر همه چیز است، تا چه رسد به اینکه کاملاً نقد و الان موجود است. کلمه «مسابقه» که مصدر فعل امر «سابقوا» است به معنای غلبه جویی در رسیدن به هدف است، به اینکه هر یک از دو طرف مسابقه حرکت خود را سریع تر از حرکت حریفش کند پس، در معنای مسابقه چیزی زیاده تر از معنای مسارعت هست، چون مسارعت تنها به معنای کوشش در سرعت دادن به حرکت است، ولی مسابقه هم این معنا را می رساند که سرعت دادن باید طوری باشد که زیاده تر از سرعت حریف شود.^۱

اسباب مغفرت

مغفرت عبارت است از بخشش گناهان از سوی خداوند. قرآن کریم خداوند را با صفاتی همچون غافر، غفار و غفور یاد می کند. نسبت این صفت به خداوند از آنجا ناشی می شود که او بسیار بخشاینده و مهربان و پوشاننده گناهان و بدی های بندگان است.

تعبیر به «مغفرت» و آمرزش قبل از بشارت به بهشت اشاره لطیفی به این حقیقت است که تا انسان از گناه پاک نشود لایق ورود به بهشت و جوار قرب پروردگار نخواهد بود.

پیشی گرفتن به سوی مغفرت پروردگار از طریق اسباب آن است که برخی از آنها در اینجا ذکر می شود.

۱. توبه

امام باقر علیه السلام می فرماید:

۱- ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۹۲.

التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ.^۱

توبه‌کننده از گناه مثل کسی است که گناهی بر او نیست.

۲. ذکر

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

مَا جَلَسَ قَوْمٌ يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا نَادَى بِهِمْ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ قَوْمُوا فَقَدْ بَدَّلَ
اللَّهُ سَيِّئَاتِكُمْ حَسَنَاتٍ وَ عَفَّرَ لَكُمْ جَمِيعاً.^۲

هیچ گروهی در یاد خدا به سر نمی‌برند جز آنکه به آنان از سوی خداوند
متعال ندای می‌رسد: برخیزید که البته خداوند سیئات و گناهان شما را
مبدل به حسنات نمود و از همه گناهان شما درگذشت.

۳. صلوات بر محمد و آل محمد

امام رضا ﷺ فرمود:

مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يَكْفُرُ بِهِ ذُنُوبُهُ فَلْيَكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ ﷺ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ.^۳

کسی که قدرت بر انجام کفاره گناهان خویش را ندارد فراوان صلوات و
درود بر پیامبر و آل او بفرستد، زیرا این عمل گناهان را نابود می‌سازد.

۴. دوستی و پیروی از اهل بیت

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَكْفُرُ الذُّنُوبَ وَ يَضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ.^۴

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۳۵.

۲. نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۴.

۳. الخصال، ص ۱۹۶.

۴. نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۴.

محبت ما اهل بیت گناهان را مستور می‌دارد و حسنات را دوچندان می‌کند.

۵. اعمال نیک

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

إِذَا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَأَعْمَلْ حَسَنَةً تَمْحُوهَا.^۱

هر گاه عملی ناشایست انجام دادی، به انجام عمل نیک بپرداز، زیرا عمل نیک گناه را نابود می‌سازد.

۶. سجده برای خداوند

امام صادق علیه السلام فرمود:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَثُرَتْ ذُنُوبِي وَضَعُفَ عَمَلِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَكْثِرِ السُّجُودَ فَإِنَّهُ يَحُطُّ الذَّنْبَ كَمَا تَحُطُّ الرِّيحُ وَرَقَ الشَّجَرِ.^۲

مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله، گناهانم بی‌شمار است ولی عمل نیک من اندک است، آن حضرت ﷺ فرمود: سجده فراوان بجای آور، زیرا سجده گناهان را دور می‌سازد، همچنان که باد برگ درخت را می‌ریزاند.

۷. خوف و خشیت الهی

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَبْكِي مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا غُفِرَ لَهُ ذُنُوبُهُ وَإِنْ كَانَتْ أَكْثَرَ مِنْ نُجُومِ السَّمَاءِ وَعَدَدِ قَطَرَاتِ الْبَحَارِ.^۳

۱. همان، ص ۱۵۹.

۲. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۶۲.

۳. جامع الأخبار، فصل ۵۴، ص ۹۷.

هیچ انسان مؤمنی نیست که از خوف و خشیت خدا بگریزد جز آنکه خداوند گناهانش را ببامرزد، گرچه گناهش به تعداد ستارگان و به اندازه قطره‌های آب دریا باشد.

۸. اخلاق نیک

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْخُلُقَ الْحَسَنَ يَمِثُّ الْخَطِيئَةَ كَمَا تَمِثُّ الشَّمْسُ الْجَلِيدَ^۱.

به درستی که اخلاق نیکو لغزش‌ها را ذوب می‌کند، همان‌گونه که آفتاب یخ را ذوب می‌کند.

۹. روزه

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَ احْتِسَابًا غُفِرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَ احْتِسَابًا غُفِرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ.

کسی که ماه رمضان را از روی ایمان و امید پاداش الهی روزه بگیرد خداوند گناه گذشته‌اش را ببامرزد، و کسی که شب قدر از روی ایمان و امید پاداش الهی نماز بخواند خداوند گناه گذشته‌اش را ببامرزد.^۲

۱۰. شهادت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

الشَّهَادَةُ تُكَفِّرُ كُلَّ ذَنْبٍ إِلَّا الدِّينَ^۳.

شهادت موجب ناپدید شدن و از بین رفتن همه گناهان است مگر حق الناس.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۰.

۲. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۶۶.

۳. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۱۹۲.

۱۱. صدقه

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

الصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الْخَطِيئَةَ كَمَا يُطْفِئُ الْمَاءُ النَّارَ.^۱

صدقه گناهان را از بین می برد، همانطوریکه آب آتش را از بین می برد و خاموش می سازد.

۱۲. عیادت بیمار

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ عَادَ مَرِيضًا شَعْبَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ.^۲

هر کس به عیادت بیمار برود هفتاد هزار فرشته او را مشایعت می کنند و برایش آمرزش می طلبند تا آن گاه که به منزل خود برگردد.

۱۳. تفکر

امام صادق علیه السلام فرمود:

الْفَكْرُ مَرَاتُ الْحَسَنَاتِ وَ كَفَّارَةُ السَّيِّئَاتِ.^۳

تفکر و اندیشیدن آیینۀ نیکی ها و کفاره بدی ها و سیئات است.

اگر در بعضی از احادیث یا تفاسیر روی بعضی از واجبات و مستحبات تکیه شده، مانند «پیشی گرفتن در جماعت در صف اول» و یا «صف اول در جهاد» و یا «نماز اول وقت» به معنای ذکر مثال یا بیان مصداق روشن است و چیزی از گستردگی مفهوم آیه نمی کاهد.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۶۲.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۱۲۰.

۳. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۶.

منظور از عرض بهشت

تعبیر به «عرض» در اینجا در مقابل «طول» نیست بلکه «عرض» در اینگونه استعمالات به معنای وسعت است.

در ذکر عرض تنها بدون ذکر طول چند وجه گفته شده است:

۱. بزرگی عرض بر عظمت طول دلالت می‌کند؛
 ۲. گاهی ممکن است که طول بدون عرض باشد، ولی هیچ عرضی نیست که بدون طول باشد؛
 ۳. عرضش مانند عرض آسمان‌ها و زمین است ولی طول آن را جز خدای تعالی هیچ کس نمی‌داند.^۱
- مراد از «ایمان به خدا و رسولان او»، مرتبه‌ی عالی از ایمان است که همواره آثارش بر آن مترتب است، یعنی کسی که دارای چنین مرتبه‌ای از ایمان باشد همواره اعمال صالح انجام می‌دهد و از فسوق و گناه اجتناب می‌ورزد.^۲

بهشت، تفضلی الهی

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ این فضل الهی است که به هر کس بخواهد می‌دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است.

آن بهشت گسترده با آن مواهب عظیمش به این دلیل فضلی الهی است که انسان با این اعمال ناچیز خود نمی‌تواند به آن دست یابد، و این تنها فضل و رحمت و لطف الهی است که آن پاداش عظیم را در مقابل این قلیل قرار داده، و از او نیز جز این انتظار نیست. چراکه پاداش‌ها همیشه به مقیاس اعمال نیست بلکه به مقیاس کرم پاداش دهنده است. و به هر حال، این تعبیر به خوبی نشان

۱. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۴، ص ۲۳۸.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۹۳.

می دهد که ثواب و جزا مزد عمل نیست بلکه یک نوع تفضل و رحمت است.^۱ و خدا خواسته است این فضل خود را به کسانی بدهد که به خدا و رسولانش ایمان آورده باشند، و پاداش خدا به مؤمنان فضلی از ناحیه خداوند است، چرا که بندگان مستحق و طلبکار هیچ پاداشی از خدای تعالی نیستند. این جنت فضل خداست به هر کس که بخواهد می دهد، یعنی پاداش جاودانه و همیشگی می دهد بر عمل اندک فانی شده. اگر پروردگار اکتفا کند در پاداش به اندازه آنچه به سبب اعمال مستحق می شوند از عدالت او خواهد بود، اما او تفضل فرمود به زیادتیر دادن و هیچ کس در دنیا و آخرت به خیری نمی رسد مگر به فضل خدا، زیرا اگر خداوند سبحان انسان را به طاعت خود نخوانده و راه آن را برای او بیان نکرده بود و توفیق عمل صالح به او نداده بود، هر آینه انسان ها به سوی او هدایت نشده بودند و همه اینها از فضل خداست. پس، به راستی که او تفضل فرمود به اسبابی که به سبب آن طاعت انجام می شود از امکانات و الطاف و کمال عقل و ارائه دادن ثواب به مکلف. پس، تکلیف نیز تفضل و وسیله رسیدن به ثواب است.

خلاصه آنکه خداوند سبحان و تعالی اگر برای بندگان در طاعاتشان بر صرف احسان های گذشته او بر ایشان بسنده کند، هر آینه عدل خواهد بود و به همین دلیل، خداوند سبحان ثواب و بهشت را فضل قرار داد.^۲ این فضل خداست که به هر که خواهد می دهد. پس، هیچ کس نباید بپندارد که با ایمان آوردن خود مدتی بر پروردگار خویش دارد یا می تواند تنها به کوشش خود ایمان را به دست آورد یا با سعی خود به بهشت راه یابد بلکه این همه منوط به فضل خداست و انسان به عنایت و فضل الهی از ایمان برخوردار می شود و به بهشت در می آید. اراده و کوشش انسان ضروری است و هر که خواهان آخرت

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۶۱.

۲. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۴، ص ۲۳۹.

باشد و در طلب آن سعی کند و مؤمن باشد، سعی این افراد را پاس خواهند داشت و جزای سعیشان داده خواهد شد، اما توفیق دستیابی بدان فیض خود بخشی از فضل خدای تعالی است.^۱

«وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ». این جمله اشاره به عظمت فضل او است و اینکه مغفرت و جنتی که خدا به عنوان پاداش به ایشان می دهد فضل عظیمی است.^۲ وقتی انسان در درگاه پروردگار صاحب فضلی بزرگ، زندگی می کند، به راستی از نابخردی است که خود را به کمتر از آن راضی کند و به اندک چیزی بسازد و چنان فضل بزرگی را پشت سر نهد و رها کند.

فرمان الهی درباره مسابقه ای که هدف آن آموزش و خشنودی است فرا می رسد. این مسابقه الهی وقتی به حدّ اعلای خود می رسد که مؤمنان فریفته شدن به کردار و آرزوهای خود را کنار می گذارند و از مبدأ احساس تقصیر و کوتاهی خود به حرکت در می آیند و به مسابقه می پردازند، زیرا احساس کمال آنان را از سعی و تلاش بیشتر باز نمی دارد از این روست که خدای تعالی فرمان می دهد که در این مسابقه به سوی آموزش و مغفرت بشتابید. و این از صفات پرهیزگاران است که «از کردار اندک خود خرسندی ندارند و طاعت های فراوان را بسیار نشمارند پس، آنان خود را متهم انگارند و از کرده های خویش بیم دارند. اگر یکی از ایشان را بستانند، از آنچه درباره او گویند بترسد و گوید: من خود را از دیگران بهتر می شناسم و پروردگار من مرا از خویش بهتر می شناسد. بار خدایا، مرا مگیر بدانچه بر زبان می آرند، و بهتر از آنم کن که می پندارند، و بر من ببخشای آنچه را که آنان از آن آگاهی ندارند.»^۳ و این صفت است که در فرد و جامعه نوآوری و پویایی به وجود می آورد و آدمی را بر آن می دارد که همواره به سوی جلو پیش رود. حضرت علی (ع) در توصیف اسلام می فرماید:

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۱۰۲.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۹۳.

۳. نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، خطبه ۱۹۳، ص ۲۲۶.

مُتَنَافِسُ السَّبَقَةِ، شَرِيفُ الْفُرْسَانِ، التَّصَدِيقُ مِنْهَاجُهُ، وَ الصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ،
و الْمَوْتُ غَايَتُهُ، وَ الدُّنْيَا مِضْمَارُهُ، وَ الْقِيَامَةُ حَلَّتُهُ، وَ الْجَنَّةُ سَبَقَتُهُ.^۱
جایزه مسابقه ارزش رقابت را دارد، سوار کارانش شریف و بزرگوارند،
مسیرش تصدیق، و نشانه‌اش کارهای شایسته، و خط پایانش مرگ است.
دنیا میدان تمرین و کسب آمادگی آن است و قیامت محل گرد آمدن
مسابقه‌دهندگان، و بهشت جایزه آن است.

پیام‌ها

۱. آنچه به کارهای خیر ارزش می‌دهد سرعت و سبقت است: «سَابِقُوا...».
۲. اول بخشیده شدن و سپس به بهشت وارد شدن: «مَغْفَرَةٌ... وَ جَنَّةٌ...».
۳. گذشت از دنیایی که متاعش اندک و فریبنده است شمارا به بهشتی می‌رساند
که وسعتش وسعت آسمان و زمین است: «كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ...».
۴. ایمان به همه پیامبران لازمه ایمان به خداست: «آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ».
۵. بهشت فضل خداوند به مؤمنان است: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
سَابِقُوا	سبقت بگیرید	فعل امر و فاعل
أُعِدَّتْ	فراهم شده است	فعل ماضی مجهول
يُؤْتِيهِ	می‌دهد آن را	فعل مضارع و فاعل و مفعول
يَشَاءُ	می‌خواهد	فعل مضارع

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶.

یادآوری قواعد مهم (فعل امر)

برای ساختن امر غایب (شش صیغه اول غایب) و متکلم (دو صیغه متکلم) به شکل زیر عمل می‌کنیم:

حرف لام (لِ) + فعل مضارع + مجزوم ساختن فعل = امر غایب؛ مثال:

لِضَرْبُ [آن مرد] باید بزند	لِضَرْبُ [آن زن] باید بزند
لِضَرْبَا [آن دو مرد] باید بزنند	لِضَرْبَا [آن دو زن] باید بزنند
لِضَرْبُوا [آن مردان] باید بزنند	لِضَرْبُنَّ [آن زنان] باید بزنند
لَاضَرْبُ [من] باید بزنم	لَاضَرْبُ [ما] باید بزنیم

تمرین

صیغه‌های امر غایب از فعل «يَسْتَأْذِنُ» را بسازید.

درس بیستم

سنت الهی در مصیبت و بلا

ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ. (حدید: ۲۲)

هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر اینکه همه آنها را قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خداوند آسان است.

مصیبت و انواع آن

کلمه «مصیبت» به معنای واقعه و حادثه ای است که به انسان یا هر چیز اصابت کند، و اسم فاعل از مصدر اصابت است، هر چند اصابت حادثه از نظر مفهوم اعم است، هم شامل اصابت حوادث خیر می شود و هم اصابت حوادث شر، اما استعمال آن در شر غلبه دارد. در نتیجه، هر وقت کلمه «مصیبت» اطلاق شود بلا و گرفتاری به ذهن تبادر می کند، و در آیه مورد بحث هم به همین معنا است. مراد از «مصیبتی که در زمین و از ناحیه آن به انسان ها می رسد»، قحطی و آفت میوه ها و زلزله های ویرانگر و امثال آن است و مراد از «مصیبتی که به جان آدمی روی می آورد»، بیماری و جراحت و شکستن استخوان و مردن و کشته

شدن و امثال آن است و مراد از «برء» که مصدر فعل «تبرأها» است خلقت از عدم است.^۱

مصایبی که در زمین رخ می دهد، همچون زلزله ها، سیل ها، طوفان ها و آفات مختلف، و همچنین مصایبی که در نفوس انسان ها واقع می شود، مانند مرگ و میرها و انواع حوادث دردناکی که دامن انسان را می گیرد، همه آنها از قبل مقدر شده است.

ولی باید توجه داشت مصایبی که در این آیه به آن اشاره شده است، تنها مواردی است که به هیچ وجه قابل اجتناب نیست و مولود اعمال انسان ها نمی باشد.^۲

قرآن کریم می فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»؛ هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند. (شوری: ۳۰)

با توجه به اینکه آیات یکدیگر را تفسیر می کنند، هنگامی که این دو آیه در برابر هم قرار گیرند نشان می دهد مصایبی که دامن گیر انسان می شود بر دو گونه است:

۱. **مصایب اکتسابی:** مصایبی هستند که خود انسان در وقوع آن نقش مستقیم دارد. این مصایب مجازات و کفاره گناهان او است. ظلم ها، بیدادگری ها، خیانت ها، انحرافات و ندانم کاری ها و امثال آن سرچشمه بسیاری از مصایب خودساخته ما است.

۲. **مصایب خدادادی:** مصایبی که بدون تقصیر انسان از جانب خداوند سبحان نازل می شود و ما هیچ گونه نقشی در آنها نداریم و به صورت یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر دامن فرد یا جامعه ای را می گیرد.

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۹۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۶۳.

حساب این دوازدهم جدا است. بسیاری از انبیاء و اولیا و صلحا گرفتار مصایب خدادادی می شدند. این مصایب فلسفه دقیقی دارد که در بحث های خداشناسی و عدل الهی و مسئله آفات و بلاها به آنها اشاره شده است.^۱

مصایب اکتسابی

در بسیاری از موارد، مصایب و بلاهای انسان بازتاب رفتار و عملکرد خود اوست. از آنجا که پدیدآورنده اینگونه مصایب خود انسان است، مصایب اکتسابی نام می گیرند. مثلاً افراد گناهکار، در اثر گناه و نافرمانی، معمولاً زندگی پریشان و ناآرامی دارند و این مصیبت را خود به وجود آورده اند. اشخاص ناباب و تابع هوا و هوس و کسانی که خانه آنان پر از شهوت و هوس رانی است، طبق سنت خداوند سبحان، بدبخت و پریشان احوال خواهند بود. قرآن کریم می فرماید:

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا.^۲

اما پس از آنان، فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را تباه کردند، و از شهوات پیروی نمودند؛ و بزودی [مجازات] گمراهی خود را خواهند دید.

بدبختی آنان فقط در آخرت نیست، بلکه از دنیا شروع می شود و تقیامت و پس از ورود به جهنم ادامه خواهد یافت. همچنین، کردار آدم مسرف و تجمل گرا چنین اقتضای می کند که او در همین دنیا و هنگام مواجهه با معضلات ناشی از تجمل گرایی سوزندگی جهنم را احساس کند و در آخرت هم در جهنم بسوزد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۳۶۳؛ سایت آیت الله مظاهری (<http://www.almazaheri.ir>)
جلسات اخلاق (۱۳۹۲).

۲. مریم (۱۹)، آیه ۵۹.

مصیبت اکتسابی یا بلای ناشی از گناه یا اشتباه از سوی خداوند سبحان نازل نمی‌شود و خود انسان پدیدآورنده آن است. در این صورت، کسی حق ندارد مصیبت اکتسابی خود را تقصیر خدا بداند و مهم تر اینکه در صورت رخداد چنین مصایبی کسی حق ندارد انتظار پاداش از جانب خداوند متعال داشته باشد. انسانی که در اثر گناه یا خطای خود دچار بلا شده است چاره‌ای جز توبه ندارد. او باید با بازگشت به سوی خدا و جبران گذشته به نحو آثار زیان بار گناه و اشتباه خود بپردازد. اگر چنین نباشد، گناه او را به نوعی زندگی توأم با نگرانی، فقر، دلهره و اضطراب مبتلا می‌کند..

مصایب خدادادی

دسته‌ای از مصایب مصایبی هستند که انسان در وقوع آن دخالت و تقصیری ندارند و، در واقع، آن بلا یا مصیبت از جانب خداوند متعال است. صبر در برابر این مصایب ارزش والایی دارد و منتهی به رشد معنوی انسان شده، مانع سقوط وی خواهد بود.

مصایب خدادادی الطاف خفیه خداوند متعال هستند. گاهی الطاف پروردگار متعال آشکارا به انسان می‌رسد که به آن الطاف جلیه گفته می‌شود. نعمت‌های ظاهری نظیر زندگی خوب، خانواده صالح و بدن سالم از الطاف جلیه شمرده می‌شوند. این الطاف نیاز به صبر ندارند، ولی بجا آوردن شکر چنین نعمت‌هایی لازم است.

در مقابل، الطاف خفیه از آن نظر که نعمت‌های باطنی هستند و ظاهری دشوار و بلاگونه دارند صبر و استقامت می‌طلبند. از این رو، الطاف خفیه برتر و کاربردی‌تر از الطاف جلیه می‌باشد و از فرصت معنوی صبر در بلا بهره‌های فراوانی می‌برند.

بنا بر تصریح قرآن کریم، هر بلا و مصیبت ناگواری که در زمین رخ می دهد یا ناخواسته و بدون تقصیر به انسان می رسد، قبل از آفرینش زمین و آدمیان، در لوح محفوظ ثبت و ضبط شده است:

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ^۱

هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر این که همه آنها را قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خداوند آسان است.

قرآن کریم در آیه بعد می فرماید: «لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»؛ برای مصیبتی که به شما رسیده یا آنچه از دست داده اید تأسف نخورید و نیز به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمان نباشید. (حدید: ۲۳)

آنچه مقدر شما است بدون ذره ای کم و زیاد به شما خواهد رسید. پس، اگر مشکل و بلایی ناخواسته و بدون تقصیر بر انسان نازل شد، نباید به خاطر آن ناشکیبا بود، چرا که مقدر این بوده است، همچنان که اگر نعمتی هم پیش آمد، خوشحالی آن نباید سبب خروج از تعادل و میانه روی شود.

همه امور و حوادث عالم وجود بر وفق حکمت و بر اساس نظم خاصی تبیین می شود. اگر ذره ای از این دنیا کم شود یا ذره ای بر آنچه هست افزوده شود، عالم مضمحل خواهد شد.

مثال این حقیقت علمی حرکت منظم کره زمین است که بر اساس حکمت و طبق قانون از پیش تعیین شده می باشد. حرکت زمین به اندازه ای دقیق و منظم است که اگر ذره ای تند یا کند شود، از قافله هستی عقب می ماند و در فضا پرتاب و نابود می گردد. اما مهم تر اینکه در صورت وقوع این بی نظمی بسیار اندک همه کهکشان ها نیز به همراه زمین نابود خواهند شد.

۱. حدید (۵۷)، آیه ۲۲.

برهان نظم، که دلیل محکمی برای اثبات وجود و یگانگی خداوند است، مبین همین اصل مهم علمی و اعتقادی است که اگر در عالم وجود ذره‌ای کم یا زیاد شود عالم نابود خواهد شد.

پس بلا یا و مصایبی که وقوع آن تقصیر انسان نیست و از طرف پروردگار عالم است، حتماً مصلحت تامه ملزمه دارد و یقیناً بر وفق حکمت است، هر چند انسان فهم و درک مصلحت و حکمت آن را نداشته باشد.

اهمیت صبر در برابر مصیبت خدادادی به قدری است که خداوند رحمان و رحیم در قرآن کریم به کسی که در مشکلات و در امتحان الهی خود را نبازد و در مواجهه با بلا اسقامت ورزد و ناشکری، ناسپاسی و جزع و فزع نکند، بشارت داده و درود فرستاده است:

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.
(بقره: ۱۵۷)

اینها همان‌ها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده و آنها هستند هدایت‌یافتگان.

هدایت در این آیه شریفه هدایت عنائیه است، یعنی عنایت خداوند متعال شامل انسان صابر و شکیب‌خواهد شد و چنین کسی رستگار می‌شود و افزون بر نیل به سعادت دنیا و آخرت سقوط نخواهد کرد.

انسان باید هنگام برخورد با مصیبت یا نزول بلا صبر و استقامت داشته باشد، به این معنا که باید در صورت توان مشکل را حل کند، وگرنه از کنار مشکل بگذرد و اگر نشد، باید مشکل را تحمل کرده و به حرکت خود در زندگی ادامه دهد. هر چند ممکن است حرکت چنین کسی آهسته و توأم با مانع باشد، اما باید همان حرکت آهسته را با صبر و حوصله ادامه دهد. در هر صورت، توقف، به خصوص در حرکت معنوی، ممنوع است و منجر به خروج از مسیر یا سقوط خواهد شد.

ثبت مصایب در لوح محفوظ

مراد از «کتاب» لوحی است که در آن همه آنچه بوده و هست و تاقیامت خواهد بود نوشته شده، همچنان که آیات و روایات هم بر آن دلالت دارد. و اگر از میان مصایب تنها به آنچه از زمین و از وجود خود انسان‌ها ناشی می‌شود اکتفا شد، برای این بود که گفتگو درباره آنها بود.^۱

جمله «إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» این امر برای خداوند آسان است» اشاره به این است که ثبت و حفظ این همه حوادث در لوح محفوظ با کثرت فوق العاده‌ای که دارد برای خداوند آسان است.

این امور در تقدیر الهی پیش از آفرینش نخستین بر انسان نوشته شده و تبدیل آن به واقعیت همان تصویب قدر به اجرای قضای رانده شده است؛ برای انسان دشوار است که این حقیقت را از دیدگاه نگرش به خویشتن و سنجش با توانایی‌های محدود خود دریابد، اما اگر از خلال اراده خدا و دانش او در آن بیندیشد می‌بیند که این کار برای خدای تعالی بسیار آسان است.

پیام‌ها

۱. حوادث طبیعی همچون سیل و زلزله که موجب تخریب منازل و مزارع [«مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ»] یا جراحات و مرگ و میر [«فِي أَنْفُسِكُمْ»] می‌شود، بر اساس نظام از پیش پایه‌گذاری شده الهی است، نه اموری تصادفی که از تحت قدرت خداوند خارج باشد. [«إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا»].

۲. هستی حساب و کتاب دارد و تمام پدیده‌ها، پیش از وقوع ثبت است: «مَا أَصَابَ... إِلَّا فِي كِتَابٍ».

۳. هیچ حادثه‌ای برای خداوند تازگی ندارد: «فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا».

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۹۳.

۴. از احاطه خداوند بر تمام حوادث طبیعی تعجب نکنید: «إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
أَصَابَ	روی می دهد	فعل ماضی
نَبَرَأَ	می آفرینیم	فعل مضارع و فاعل

یادآوری قواعد مهم (حروف ناصبه)

حروف ناصبه حروفی هستند که بر فعل مضارع وارد می شوند و آن را منصوب می کنند و عبارت اند از: آن، کن، کی، إذن.

حروف ناصبه در معنای فعل مضارع نیز تأثیر گذارند. همه این حروف معنای فعل مضارع را به آینده اختصاص می دهند.

۱. آن: به فعل مضارع معنای مصدری می دهد و آن را تأویل به مصدر می برد، یعنی معنایی به آن می دهد که می توان به جای آن و فعل بعد از آن مصدر فعل را در نظر گرفت و معنای آن را اراده کرد.

مثال: «وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا»؛ همسر فرعون گفت: نور چشم من و توست. او را نکشید شاید برای ما مفید باشد یا او را به عنوان فرزند خود برگزینیم. (قصص: ۹)

۲. کن: معنای فعل مضارع را منفی می کند.

مثال: «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى»؛ و گفتند: هرگز به بهشت نمی رود جز کسی که یهودی یا نصرانی باشد. (بقره: ۱۱۱)

۳. کَی: فعل مضارع را تأویل به مصدر می برد و هدف از انجام فعل ماقبل را بیان می کند.

مثال: «فَرَدَّ ذُنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ»؛ سرانجام ما او را به مادرش بازگردانیدیم تا دیده اش روشنی یابد و غمگین نشود. (قصص: ۱۳)

۴. إِذْنٌ: فعل مضارع را نتیجه جمله قبل معرفی می کند.

مثال: «إِذْنٌ وَاللَّهِ نَرْمِيهِمْ بِحَرْبٍ»؛ در این صورت، به خدا سوگند آنان را در جنگی درمی اندازیم.

تمرین

نمونه هایی از حروف ناصبه در قرآن کریم را ذکر نمایید.

درس بیست و یکم حکمت و آثار تربیتی بلایا

لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ
مُخْتَالٍ فَخُورٍ. (حدید: ۲۳)

این را بدان جهت خاطر نشان ساختیم تا دیگر از آنچه از دستتان می‌رود
غمگین نشوید و به آنچه به شما عاید می‌گردد خوشحالی نکنید، که خدا
هیچ متکبر و فخر فروش را دوست نمی‌دارد.

مفاهیم چهارگانه آیه

آیه مبارکه اشاره به چهار مطلب دارد:

۱. حسن خلق و خوش اخلاقی، زیرا کسی که وجود دنیا و عدمش در نزد او
بی تفاوت باشد حسد نمی‌ورزد، دشمنی نمی‌کند و مالش را از کسی دریغ و
مضایقه نمی‌کند؛ او به خوبی می‌داند که این امور از موجبات سوء خلق و
بد اخلاقی است که آن هم از ثمرات دلبستگی به دنیا است.
۲. کوچک شمردن دنیا و دنیاگرایان
۳. بزرگ شمردن آخرت

۴. افتخار و مباهات به خدای متعال نمودن نه به اسباب دنیا و زرو زیور ظاهری آن.^۱

عدم دلبستگی به دنیا

حکمت و فایده دانستن اینکه حوادث دنیا مکتوب و مقدرند این است که در از دست دادن اندوه مخورید و در به دست آوردن شادی مکنید، چرا که اگر انسان یقین کند که آنچه فوت شده باید می شد و ممکن نبود که فوت نشود و آنچه عایدش گشت باید می شد و ممکن نبود که نشود و ودیعه ای که خدا به او سپرده از او باز پس می گیرد، چنین کسی نه در هنگام فوت نعمت خیلی غصه می خورد و نه در هنگام فرج و آمدن نعمت.

کلمه «أسی» که مبدأ فعل «تأسوا» است به معنای اندوه است و منظور از «مَا فَاتَ» و نیز از «مَا آتَى» نعمت فوت شده و نعمت داده شده است.^۲

این دو جمله کوتاه «در از دست دادن اندوه مخورید و در به دست آوردن شادی مکنید»، در حقیقت، یکی از مسائل پیچیده فلسفه آفرینش را حل می کند، چرا که انسان همیشه در جهان هستی با مشکلات و گرفتاری ها و حوادث ناگواری روبرو است و غالباً از خود سؤال می کند: با اینکه خداوند مهربان و کریم و رحیم است این حوادث دردناک برای چیست؟! قرآن می گوید: «هدف این بوده که شما دلبسته و اسیر زرق و برق این جهان نباشید.» موقعیت این گذرگاه و پلی که نامش دنیا است و همچنین موقعیت خودتان را در این جهان گم نکنید؛ دلباخته و دلدادۀ دنیا نشوید و آن را جاودانه نپندارید که این دلبستگی فوق العاده بزرگ ترین دشمن سعادت شما است؛ آگاه باشید که دنیا شما را از یاد خدا غافل می کند و از مسیر تکامل باز می دارد.

۱. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۴، ص ۲۴۰.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۹۴.

این مصایب زنگ بیدارباشی برای غافلان و شلاقی برارواح خفته است و رمزی است از ناپایداری جهان و کوتاه بودن عمر این زندگی. مظاهر فریبنده این «دار الغرور» زودانسان را به خود جذب و سرگرم می کند و از یاد حق غافل می نمایی آدمی زمانی بیدار می شود که کاروان رفته و او در خواب مانده است.^۱

پرسش. چرا قرآن فوت شدن را به خود فوت شدنی ها نسبت داد و فرمود: «ما فاتکم؛ آنچه از شما فوت می شود» ولی نعمت های تازه رسیده را به خدا نسبت داده و فرمود: «بِمَا آتَاکُمْ؛ آنچه خدا به شما می دهد»؟

پاسخ. آمدن نعمت احتیاج به علت دارد، ولی فوت آن احتیاجی به «مفوت» کسی که آن را فوت کند ندارد، چون فوت و فنا، ذاتی هر چیز است. اگر به طبع خودش واگذار شود، فوت می شود و باقی نمی ماند، به خلاف حاصل شدن نعمت و بقای آن که علت می خواهد، و آن خداست. پس، باید بقای نعمت و خود نعمت را به خدا نسبت داد.^۲

افراد باایمان، با توجه به اصل فوق، هنگامی که به نعمتی از سوی خدا می رسند، خود را امانتدار او می دانند، نه از رفتن آن غمگین می شوند و نه از داشتن آن مست و مغرور. در حقیقت، آنها خود را همچون مسئولان بیت المال می دانند که یک روز اموال زیادی را دریافت، و روز دیگر هزاران هزار پرداخت می کنند، نه از دریافتش ذوق زده می شوند و نه از پرداختش غمگین می شوند.

تعادل و توازن در خوشی و ناخوشی

آدمی هرگاه بداند که آنچه از نعمت ها از دستش می رود خداوند تعالی ضمانت کرده است که عوضش را در آخرت عطا کند، سزاوار نیست برای فقدان آن

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۶۵.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۹۴.

غمناک و اندوهگین شود. همچنین، اگر بداند که آنچه از نعمت‌ها را که به او داده است تکلیف به شکر آن نعمت‌ها و پرداختن حقوق واجب آنها را نموده است، سزاوار نیست که مسرور به آن شود، و وقتی که دانست که چیزی از آن باقی نمی‌ماند، شایسته نیست که برای آن غمگین شود بلکه واجب است اهتمام و کوشش برای امر آخرت کند که دایمی است و نابود نمی‌شود.

حقیقت زهد

مردی خدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام رسید و عرض کرد: زهد چیست؟ آن حضرت فرمود:

زهد دارای ده جزء است، و بالاترین درجه زهد کمترین درجه ورع و تقوا است، و بالاترین درجه ورع کمترین درجه و مرتبه یقین است، و بالاترین درجه یقین کمترین درجه رضا است و تمام زهد در آیه‌ای از کتاب خدا: «لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»^۱ می‌باشد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ «لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يُفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرْفَيْهِ.^۲

تمام زهد در میان دو جمله از قرآن است، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: «این برای آن است که به خاطر آنچه از دست داده‌اید غمگین نشوید، و به آنچه خدا به شما داده دل‌بسته و مغرور نباشید». بنابراین، هر کس بر گذشته تأسف نخورد و به آنچه در دست دارد دل‌بسته نباشد زهد را از هر دو طرف در اختیار گرفته است.

۱. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۴، ص ۲۴۱.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار ۴۳۹.

ناکامی‌ها با زندگی انسان از آغاز عجین بوده، و طبق سنت حکیمانه‌ای مقدر شده است. دنیا پیوسته فراز و نشیب دارد. بنابراین، این نوع بینش انسان را برای تحمل شداید شجاع و در برابر حوادث سخت صبور و مقاوم می‌سازد، به او آرامش خاطر می‌دهد، و از بی‌تابی‌ها و جزع مانع می‌گردد.

مصایب و بلایا، شکنندهٔ تفاخر و غرور

مصایب و بلایا شکنندهٔ تفاخر و غرور هستند. به همین دلیل، خداوند در پایان آیه تکبر و فخر فروشی را مورد اشاره قرار داده، می‌افزاید: «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»؛ خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد.

«مُخْتَالٌ» از مادهٔ «خیال» گرفته شده و به معنای «متکبر» است، زیرا تکبر از خیال فضیلت و از پندار برتری بر دیگران پیدا می‌شود، «فَخُورٌ» صیغهٔ مبالغه از مادهٔ «فخر» و به معنای کسی است که بسیار بر دیگران فخر فروشی می‌کند.^۱

افتخار ناشی از این می‌شود که انسان توهم کند که آنچه نعمت دارد به سبب استحقاق خودش است، و این برخلاف حق است، چون او فعلی را که باید مستند به تقدیر خدا کند به استقلال نفس خود کرده است؛ این اختیال و افتخار، هر دو، از رذایل نفس‌اند، که خدا آن را دوست نمی‌دارد.^۲

تنها کسی گرفتار این حالات می‌شود که مست ناز و نعمت گردد، ولی وجود آفات و مصایب برای آنها که قابل بیداری و هدایت‌اند این مستی و آثار آن را از بین می‌برد.

دو صفت تکبر و خودستایی نزد خدای تعالی مطرود و مذموم‌اند و نسب و منصب و برتری مادی یا معنوی آنها را توجیه نمی‌کند.^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۶۶.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۹۵.

۳. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۱۰۷.

بنابراین، می توان گفت:

۱. شادمانی و خوشی انسان نسبت به آنچه دارد موجب تکبر بر مردم و فخر بر آنها می شود؛
۲. هر کس که با تکبر و فخر زندگی کند از آنچه خداوند برایش فرستاده خسارت و زیان می بیند، زیرا خداوند هیچ متکبر خودستایی را دوست ندارد. و چون آن نعمت از جانب خدا بوده، پس، بی گمان نابودی و زوالش به دست او خواهد بود.^۱
۳. علاج تکبر و فخر با ایمان به قضا و قدر و اعتقاد انسان به این حقیقت است که آنچه دارد خود به دست نیاورده است بلکه تملک او بر آن به فضل خدای سبحان است. پس، موجبی ندارد که بر مردم به سبب آن برتری جوید یا فخر بفروشد و فریفته شود.

آثار تربیتی بلایا

بلایا آثار تربیتی گوناگونی بر انسان دارند که مهم ترین آنها در اینجا ذکر می شود.

۱. تربیت و کمال انسان

سختی و گرفتاری هم تربیت کننده فرد و هم هوشیار کننده انسان های خفته و تحریک کننده عزم ها و اراده هاست. شاید همچون صیقلی که به آهن و فولاد می دهند، هر چه بیشتر باروان آدمی تماس گیرد، او را مصمم تر و برنده تر می کند. انسان می تواند با صبر و استقامت و مواجهه بادشواری هایی که مصایب تولید می کنند روح خود را کمال بخشد. اما اگر انسان در برابر سختی ها فرار را انتخاب

۱. همان، ص ۱۰۸.

کند و ناله و شکوه سردهد. در این صورت، بلا از برای او واقعاً بلاست. شداید و بلایا موهبت هستند، زیرا از هریک از آنها می‌توان بهره‌برداری‌های عالی کرد. سختی‌ها و گرفتاری‌ها مقدمه کمال‌ها و پیشرفت‌هاست. ضربه‌ها جمادات را نابود می‌سازد و از قدرت آنان می‌کاهد ولی موجودات زنده را تحریک می‌کند و نیرومند می‌سازد.

مصیبت‌ها و شداید برای تکامل بشر ضرورت دارند. اگر محنت‌ها و رنج‌ها نباشد، بشر تباه می‌گردد. مهم‌ترین جنبه بلاها، خاصیت رشددهندگی آنهاست. در حالت آسایش و راحتی، قابلیت‌های نهفته انسان پرورش نمی‌یابد. قرآن کریم می‌فرماید:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ. (بلد: ۴)

همانا انسان را در رنج و سختی آفریدیم.

آدمی باید مشقت‌ها را تحمل کند و سختی‌ها بکشد تا هستی لایق خود را بیابد. تضاد و کشمکش شلّاَقِ تکامل است. انسان‌ها با این شلّاَقِ راه خود را به سوی کمال می‌پیمایند.

خداوند متعال می‌فرماید:

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ. (بقره: ۱۵۵)

حتماً شما را با اندکی از ترس، گرسنگی و آفت در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها می‌آزماییم، و مردان صبور و بااستقامت را مژده بده.

بلاها و گرفتاری‌ها برای کسانی که مقاومت می‌کنند و ایستادگی نشان می‌دهند سودمند است و اثرات نیکی در آنان به وجود می‌آورد. بنابراین، در چنین وضعی باید به آنان مژده داد.

۲. رضا به قضای الهی

با توجه به فواید ارزنده بلاهاست که صفت رضا به قضای الهی و خشنودی به آنچه خدا پیش می آورد ایجاد می گردد. در برخی از دعاها آمده است:

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ صَبْرَ الشَّاكِرِیْنَ لَكَ.^۱

خدایا! از تو می خواهم که صبر سپاسگزاران را به من عنایت کنی. صبر سپاسگزاران صبر تلخ نیست. آن صبر، همچون شهد، شیرین است. آنان که می دانند بلاها تربیت کننده روان آدمی است، در برابر آنها خشنودی دارند و با آغوش باز به استقبال آنها می روند و خود را ورزیده می سازند.

پیامها

۱. حوادث هدفدار است: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِیْبَةٍ... لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ...».
۲. نعمت ها از خداوند است [«آتَاكُمْ»] ولی سلب نعمت به خداوند نسبت داده نشده است. [«مَا فَاتَكُمْ»].
۳. علم به آثار و اهداف حوادث سبب آرامش است: «فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهُمْ... لِكَيْلَا تَأْسَوْا».
۴. خداوند از ثبت حوادث در لوح محفوظ خبر داده تا بندگان غصه نخورند و مغرور نشوند. «لِكَيْلَا تَأْسَوْا... وَ لَا تَفْرَحُوا».
۵. غم و شادی طبیعی بد نیست، اندوه خوردن بر گذشته ها، یا سرمست شدن به داشته ها مذموم است: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا... وَ لَا تَفْرَحُوا».
۶. کسی که از مقدرات الهی غافل است گمان می کند فضیلتی دارد که خداوند برای آن به او نعمت داده است، پس، بر دیگران فخر می فروشد: «مُخْتَالٌ فَخُورٌ».

۱. بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۳۹۰.

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
فَاتَكُمُ	از دستتان می رود	فعل و فاعل و مفعول
ءَاتَاكُمْ	عاید شما می گردد	فعل و فاعل و مفعول
مُخْتَالٌ	متکبر	اسم مفعول
فَخُورٌ	فخر فروش	اسم - صیغه مبالغه

یادآوری قواعد مهم (فعل نفی)

فعل نفی فعلی است که انجام ندادن یا نشدن کاری را نشان می دهد. فعل نفی شامل زمان گذشته، حال و آینده می باشد.

اگر حروف نفی بر فعل ماضی و مضارع وارد شوند، فعل منفی ساخته می شود. حروف نفی عبارت است از: ما و لا.

برای ساخت آن از فعل ماضی، حرف «ما» قبل از فعل آورده می شود و شکل ظاهری فعل تغییری نمی کند و فقط معنای آن منفی می شود.

مثال: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَّوْهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ»؛ در حالی که او را نکشتند و به دار نیاویختند، اما امر بر آنان مشتبه شد. (نساء: ۱۵۷)

و برای ساخت آن از مضارع حرف «لا» یا حرف «ما» قبل از فعل آورده می شود و شکل ظاهری فعل تغییری نمی کند و فقط معنای آن منفی می شود.

مثال: «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ» آگاه باشید اینها همان مفسدانند ولی نمی فهمند. (بقره: ۱۲)

مثال: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» و حال آنکه تأویل آن را جز خدا نمی داند. (آل عمران: ۷)

تمرین

نمونه هایی از فعل های نفی در قرآن کریم را ذکر نمایید.

درس بیست و دوم بخل، پیشگیری و درمان آن

الَّذِينَ يَخُلُونِ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ
الْحَمِيدُ. (حدید: ۲۴)

همان‌ها که بخل می‌کنند و مردم را نیز دعوت به بخل می‌نمایند، و هر
کس [از این فرمان] روی گردان شود [به خدا زبانی نمی‌رساند]، چرا که
خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است.

بخل و عوامل بخل‌ورزی

این آیه توضیح و تفسیری است بر آنچه در آیه قبل آمده و «مُخْتَالٌ فَخُورٌ: متکبر
فخر فروش» را معرفی می‌کند.

لازمه دلبستگی شدید به مواهب دنیا تکبر و غرور است و لازمه تکبر و
غرور بخل کردن و دعوت دیگران به بخل است، اما بخل کردن به این دلیل که
سرمایه کبر و غرور خود را این اموال می‌داند، و هرگز نمی‌خواهد آن را از
دست دهد، و اما دعوت دیگران به بخل برای این است که اولاً اگر دیگران
سخاوتمند باشند، او رسوا می‌شود و ثانیاً چون بخل را دوست دارد، مبلغ چیزی
است که به آن عشق می‌ورزد.

آنها به چند سبب بخل می‌ورزند که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

۱. خواستار فخر و فروشی و افزون‌جویی اند و می‌پندارند که انفاق از دارایی آنان می‌کاهد؛ و در حدیث آمده است: «دری از کار دنیا بر بنده گشوده نمی‌شود مگر آنکه دری دو چندان از حرص و آز بر او گشوده شود».^۱
۲. حس می‌کنند از همه کس بی‌نیازند و این احساس در درون آنان چنان بزرگ می‌شود که گمان می‌برند از ثواب و پاداش خدا نیز بی‌نیازند، از این رو، به دعوت به انفاق پاسخ نمی‌دهند و راه حق را تقویت نمی‌کنند.
۳. بخل خود را با ایجاد جریان و مجموعه‌ای از بخیلان در اجتماع توجیه می‌کنند تا بخل آنان نادر و بی‌مثل و مانند نباشد؛
۴. حفظ حالت طبقاتی که امکان استبداد و بهره‌کشی و فخر و تکبر را برای آنان فراهم آورد؛ اما اگر فاصله طبقاتی بین دو طبقه توانگران و فقیران از بین برود و پر شود آنگاه مالداران به چه کس تکبر کنند و به کدام کس فخر فروروشند و از که بهره گیرند و بر که خودسرانه فرمان رانند؟!^۲

برای اینکه تصور نشود اصرار و تأکید خداوند در مسئله انفاق و ترک بخل و حتی تعبیر به آیات گذشته به «وام گرفتن خداوند از بندگان» - که همه برای تشویق آنها به انفاق است، - از نیاز ذات پاک او سرچشمه می‌گیرد، در پایان آیه می‌افزاید: «وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛ هر کس از این دستور روی گردان شود به خدا زبانی نمی‌رساند، زیرا خداوند بی‌نیاز و مورد ستایش است.^۳

۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۰.

۲. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۱۰۹.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۷۰.

همه به خداوند نیاز مندند و او از همگان بی نیاز است، چرا که خزاین و منابع اصلی همه چیز نزد او است، و از آنجا که جامع همه صفات کمال است، شایسته هر حمد و ستایش نیز می باشد.

گرچه «بخل» در آیه فوق بیشتر ناظر به بخل در انفاق مالی است، این واژه مفهوم گسترده ای دارد که بخل در علم و ادای حقوق و مانند آن را نیز شامل می شود.^۱

نکوهش بخل در قرآن کریم

بخل نتیجه افراط در محبت و عشق به دنیا است؛ عاشق دنیا که عشقش از حد مرزبندی های الهی گذشته، از طرفی، برای جمع مال دنیا شدیداً دچار حرص می شود و، از طرف دیگر، برای حفظ مال دنیا به شدت دچار بخل است. تسلط این دو مرض انسان را از مقام قرب و انس و رشد و کمال باز داشته، لایق هم آغوش شدن با شیطان و افتادن در عذاب جهنم خواهد کرد. در آیات قرآن کریم، بخل به صور مختلفی نکوهش شده است که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. خدا افراد بخیل را دوست نمی دارد:

... وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. (حدید: ۲۴)

همان هایی که بخل می ورزند و مردم را هم به بخل وامی دارند، و کسی که از انفاق اعراض کند باید بداند که خدای تعالی بی نیازی است که تمامی اعمالش ستوده است.

۲. عذاب خوارکننده ای در انتظارشان خواهد بود:

۱. همان.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَكَتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا». (نساء: ۳۷)

کسانی که از انفاق اموالشان در راه خدا بخل می‌ورزند و مردم را به بخل فرمان می‌دهند و آنچه را خدا از فضل خود به آنان داده پنهان می‌کنند [کافرنند] و ما برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم.

۳. آنچه به آن بخل ورزیدند در روز قیامت وبال گردنشان خواهد شد:

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. (آل عمران: ۱۸۰)

و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده بخل می‌ورزند گمان نکنند که آن بخل به سود آنان است، بلکه آن بخل به زیانشان خواهد بود. به زودی، آنچه به آن بخل ورزیدند در روز قیامت طوق گردنشان می‌شود. و میراث آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره مالکیت خداست و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

نکوهش بخل در روایات

در احادیث اسلامی، روایات تکان‌دهنده‌ای درباره «بخل» دیده می‌شود، از جمله:

۱. رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ.^۱

بخیل از خدا دور است، از مردم نیز دور است و به آتش دوزخ نزدیک است.

۲. امیر مؤمنان علی ؑ می‌فرماید:

۱. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۸.

النَّظَرُ إِلَى الْبَخِيلِ يُفْسِدُ الْقُلُوبَ.^۱

نگاه کردن به بخیل انسان را سنگدل می کند.

این تعبیر نشان می دهد که باطنِ بخیلان آنقدر تاریک و آلوده است که بازتاب آن در چهره آنان سبب سنگدلی نگاه کننده می شود.

۳. نقل شده است که پیامبر اکرم ﷺ در حال طواف خانه خدا بود مردی را مشاهده کرد که در پرده خانه کعبه در آویخته و می گوید: خداوند! به حرمت این خانه سوگندت می دهم که گناهان مرا ببخش.
رسول خدا ﷺ خطاب به آن مرد فرمود: مگر گناه تو چیست؟ آن را توصیف کن.

عرض کرد: بزرگ تر از آن است که بتوانم توصیف کنم.

— «وای بر تو! گناه تو بزرگ تر است یا خشکی ها؟!»

— گناه من بزرگ تر است، ای رسول خدا!

— «گناه تو بزرگ تر است یا دریاها؟!»

— عرض کرد: گناه من، ای رسول خدا!

— «گناه تو بزرگ تر است یا آسمان ها؟!»

— گناه من.

— «گناه تو بزرگ تر است یا عرش خدا؟!»

— گناه من بزرگ تر است، ای رسول خدا!

— «[بگو ببینم] گناه تو بزرگ تر است یا خداوند؟!»

— خدا بزرگ تر و بالاتر و گرامی تر است.

— «وای بر تو! بگو ببینم چه گناهی کرده ای [که از آن به این بزرگی یاد می کنی]؟!»

۱. تحف العقول، ص ۲۱۴.

- ای رسول خدا! من آدم ثروتمندی هستم. ولی هنگامی که نیازمندی به سراغم می آید، گویی شعله آتشی را در برابر من قرار داده اند. [آری! من از دیدن نیازمندان وحشت دارم و متنفرم].

- «از من دور شو و مرا به آتش خود نسوزان. سوگند به خدایی که مرا به هدایت و کرامت مبعوث کرده، اگر در میان رکن و مقام (گرامی ترین نقاط روی زمین در کنار خانه خدا) بایستی و دو هزار سال عبادت کنی و گریه کنی، به حدی که از چشم نهر آب جاری شود و درختان را سیراب کند، سپس، بمیری در حالی که لثیم و بخیل هستی، خداوند تو را به صورت در آتش خواهد افکند، آیا نمی دانی که خداوند می گوید: هر کس بخل کند درباره خود بخل کرده و هر کس از بخل خویش در امان باشد رستگار است.»^۱

این حدیث نشان می دهد که بخل سرچشمه انواع گناهان و مفاسد می شود که انسان را تا این حد از خدا دور می سازد.

آثار و پیامدهای بخل

در میان صفات نکوهیده و رذایل اخلاقی کمتر صفتی به اندازه بخل مشکل آفرین است و پیامدهای سوء دارد. در این رابطه، در روایات اسلامی اشاره هایی شده است:

۱. حضرت علی علیه السلام می فرماید:

الْبَخِيلُ يَسْمَحُ مِنْ عَرَضِهِ بِأَكْثَرِ مِمَّا أَمْسَكَ مِنْ عَرَضِهِ.^۲

بخیل بیش از آنچه که از متاع دنیا برای خود نگهداری می کند از عرض و آبروی خود می بخشد.

۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۱۱.

۲. شرح فارسی غررالحکم، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲. بخیل زود دوستانش را از دست می دهد و در زندگی در برابر انبوه مشکلات غریب و تنها می ماند. امیر مؤمنان علی علیه السلام در این رابطه می فرماید:

لَيْسَ لِبَخِيلٍ حَبِيبٌ.^۱

بخیل یار و دوست ندارد.

اگر بخیل زمان کوتاهی هم دوستانی داشته باشد، بخل او سبب ذلت دوستان و عزت دشمنانش می شود.

۳. بخیل همیشه زحمت می کشد و ثمره کارش را وارثانش می برند؛ بخیل در دنیا بر خود سخت می گیرد و در آخرت نیز گرفتاری اش به سبب اندوختن اموال فراوان زیاد است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

الْبَخِيلُ خَازِنٌ لِّوَرَثَتِهِ.^۲

بخیل خزانه دار ورثه خویش است [وارثانی که گاه یک درهم از اموال او را برایش انفاق نمی کنند].

۴. بخیل زندگی فقیرانه ای دارد؛ زیرا هنگامی که بخل انسان شدت می یابد، نسبت به خویشتن هم بخیل می شود و آسایش زندگی اش از بین می رود او همیشه در فکر حفظ اموال خویش و افزودن آن است. گاهی نیز گرفتار حالات روانی زشت و سوء ظن های شدید نسبت به اطرافیان خود می شود. مثلاً می پندارد که مردم چشم طمع در اموال او دوخته اند و با حسادت و عداوت به او می نگرند.

احادیث اسلامی اشارات زیبایی به این مسئله دارد، از جمله امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

۱. همان، ج ۵، ص ۷۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۷۰.

عَجِبْتُ لِلشَّقِيِّ الْبَخِيلِ يَتَعَجَّلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَ يَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي
إِيَّاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ
الْأَغْنِيَاءِ.^۱

از بخیل بدبخت در شگفتیم! به سرعت، سوی فقر پیش می‌رود که از آن
می‌گریزد و غنا و بی‌نیازی را که می‌طلبد از دست می‌دهد؛ در دنیا فقیرانه
زندگی می‌کند و در آخرت باید حساب اغنیا را بپردازد.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

أَقَلُّ النَّاسِ رَاحَةً الْبَخِيلُ.^۲

آرامش و آسایش بخیل از تمام مردم کم‌تر است.

۵. بخل موجب بدنامی و سوء شهرت و لعن و نفرین مردم می‌شود،

همان‌گونه که امام علی علیه السلام فرمود:

بِالْبُخْلِ تَكْثُرُ الْمَسِيَّةُ.^۳

به سبب بخل بدگویی و دشنام زیاد می‌شود.

۶. بخل جامع بسیاری از اخلاق رذیله و صفات نکوهیده است و بسیاری از

رذایل اخلاقی از آن نشئت می‌گیرد، مانند سوء ظن، حسد، ترس، جبن، از
دست دادن اخلاص نیت و صفای باطن و گرفتاری در چنگال قساوت قلب.

حضرت علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَ هُوَ زِمَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ.^۴

بخل جامع تمام عیب‌ها و زمامی است که انسان را به هر بدی می‌کشد.

۱. همان، ج ۴، ص ۳۴۶.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۰.

۳. شرح فارسی غرر الحکم، ج ۳، ص ۲۰۰.

۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۵۳.

عوامل بخل‌ورزی

برای درمان بیماری‌های اخلاقی، همانند بیماری‌های جسمانی، باید به سراغ ریشه‌ها رفت، زیرا تا ریشه‌ها نخشکند بیماری همچنان وجود دارد. در این بخش از سخن، برخی از عواملی که در بخل‌ورزی دخیل اند ذکر می‌شود.

۱. علاقه زیاد به شهوات دنیا

برخی به اموال خود که وسیله‌ای برای وصول به شهوات است عشق می‌ورزند، به طوری که حاضر نیستند کم‌ترین چیزی در اختیار کسی بگذارند. این افراد باید به سراغ اموری روند که این عشق و علاقه را از میان می‌برد. به عواقب دردناک شهوترانی و سرانجام دنیاپرستان شهوتران بیندیشند تا از آن باز ایستند و بدانند چه عواقبی دارند.

۲. آرزوهای بلند

آرزوهای بلند انسان را به جمع مال و بخل در مصرف دعوت می‌کند. اگر آنها به ناپایداری دنیا و قطع آمال و آرزوها توجه داشته باشند و به کسانی بنگرند که جان خود را به وسیله حوادث گوناگون و بیماری‌های مرموز و بی‌مقدمه از دست داده‌اند، داشتن آرزوهای بلند را اشتباه می‌دانند و از بخل خویش می‌کاهند.

۳. عشق و علاقه مفرط به فرزندان

اگر آنها از دوستان خدا باشند، خدا آنها را تنها نمی‌گذارد و اگر از دشمنان خدا باشند، جمع مال برای کسانی که آن را ابزار گناه قرار می‌دهند کاری نیکو و عاقلانه نیست. البته، گاهی نیز افرادی بدون اینکه میراثی از پدر دریافت کنند، فقط بر اثر لیاقت ذاتی خود زندگی بسیار بهتری نسبت به کسانی که ثروت سرشاری از پدر به آنها رسیده پیدا کرده‌اند.

۴. مال را به خاطر خودش دوست داشتن

برخی به مال عشق می‌ورزند و همیشه در جمع‌آوری آن می‌کوشند و از خرج کردن آن وحشت دارند. آنها فراموش کرده‌اند که مال وسیله‌ای است برای رسیدن به اهداف مادی یا معنوی، و اگر از آن استفاده صحیح نشود، با سنگ و چوب و آجر تفاوتی نمی‌کند.

راه دیگر مبارزه با بخل این است که شخص بخیل دندان روی جگر بگذارد و از اموال خود ببخشد. هرگاه این کار تکرار شود، عشق به مال در وجودش شکسته خواهد شد، همانند افراد ترسو که اگر در میدان‌های مختلف زندگی گام نهند، به تدریج، ترس و وحشت آنها می‌ریزد.

اندیشیدن درباره تنفر و انزجاری که مردم از بخیلان دارند و آنها را موجوداتی پست و کثیف می‌دانند و احترامی که برای سخاوتمندان قایل اند و آنها را انسان‌هایی برتر می‌شمارند یکی از راه‌های درمان بخل و دوری از این رذیله زشت اخلاقی است. همچنین، اندیشیدن در پیامدهای سوء و آثار مرگبار بخل نیز تأثیر فراوانی در درمان این صفت زشت دارد.

اندیشه در این امور انسان را از بخل بیزار می‌کند به ویژه توجه به اینکه روایات «بخل» را با ایمان سازگار نمی‌داند.

پیام‌ها

۱. بخل کردن و سفارش نمودن به بخل از نشانه‌های افراد متکبر و فخر فروش است: «مُخْتَالٌ فَخُورٌ الَّذِي يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ».
۲. بخیل محبوب خدا نیست: «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ الَّذِي يَبْخُلُونَ».
۳. گناه آنجا خطرناک می‌شود که سیره انسان شود: «يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ ... بِالْبُخْلِ».

۴. چون بخیل می داند که اگر دیگران بخشش کنند بخل او هویدا و سبب رسوایی او می شود، به دیگران دستور بخل می دهد: «يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ».
۵. بخل اعراض و روی گردانی از فرمان خداست: «وَمَنْ يَتَوَلَّ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
يُبْخُلُونَ	بخل می کنند	فعل مضارع و فاعل
يَأْمُرُونَ	دعوت می کنند	فعل مضارع و فاعل

یادآوری قواعد مهم (حروف مشبَّهه بالفعل)

حروف مشبَّهه بالفعل حروفی هستند که برای تأکید بر سر مبتدا و خبر می آیند و مبتدا را به عنوان اسم خود قرار می دهند و اعراب آن را منصوب می کنند و خبر را خبر خود قرار می دهند که اعراب آن مرفوع می شود.

حروف مشبَّهه بالفعل عبارتند از:

– اِنْ / اَنَّ: (همانا، قطعاً)

مثال: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» همانا خدا دانا و حکیم است. (احزاب: ۱)

– كَأَنَّ: (گویا)

– مثال: «كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ»؛ گویا آنها یاقوت و مرجان هستند.

(الرحمن: ۵۸)

– لَيْتَ: (کاش)

مثال: «يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ» ای کاش قوم من می دانستند. (یس: ۲۶)

– لَعَلَّ: (شاید)

مثال: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» شاید تواز این که ایمان نمی آورند جان خود را هلاک سازی. (شعراء: ۳)
_ لکن: (اما)
مثال: «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا» و سلیمان کفر نورزید، اما آن شیطان [صفت] ها به کفر گراییدند. (بقره: ۱۰۲)

تمرین

نمونه هایی از حروف مشبَّهه بالفعل در قرآن کریم را ذکر نمایید.

درس بیست و سوم عدالت اجتماعی

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ. (حدید: ۲۵)

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب [آسمانی] و میزان [شناسایی حق و قوانین عادلانه] نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند، و آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است، و منافی برای مردم، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می کند بی آنکه او را ببیند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

اقامه عدل، فلسفه فرستادن پیامبران و نزول کتب آسمانی

از آنجا که سبقت به سوی رحمت و مغفرت و بهشت پروردگار - که در آیات قبل به آن اشاره شد - نیاز به رهبری رهبران الهی دارد، در آیه مورد بحث که از پر محتواترین آیات قرآن است به این معنا اشاره کرده، هدف ارسال انبیا و برنامه آنها را دقیقاً بیان می کند و می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ»؛ ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، «وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ»؛ و با آنها

کتاب آسمانی و میزان فرستادیم، «لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ تا مردم به عدل و داد قیام کنند.

«بینات: دلایل روشن» معنای گسترده‌ای دارد که شامل «معجزات» و «دلایل عقلی» می‌شود که انبیا و رسولان الهی با آن مجهز بودند.^۱

منظور از «کتاب» همان کتب آسمانی است، و از آنجا که روح و حقیقت همه یک چیز است، تعبیر به «کتاب» به صورت مفرد می‌کند، هر چند با گذشت زمان و تکامل انسان‌ها محتوای آن کامل تر می‌شود.

در حقیقت، منظور از کتاب وحی است که صلاحیت آن را دارد نوشته شود و به صورت کتاب درآید، نه اینکه کتاب جلدشده از آسمان بفرستد بلکه دستوراتی است که می‌شود آن را نوشت، دستوراتی که مشتمل است بر معارفی دینی، از قبیل عقاید حق و اعمال صالح و این کتاب‌های آسمانی عبارت‌اند از: ۱. کتاب نوح، ۲. کتاب ابراهیم، ۳. کتاب تورات، ۴. کتاب انجیل، ۵. کتاب قرآن.^۲

منظور از «رسولان» در آیه مورد بحث، به قرینه «انزال کتب»، همان «انبیای اولوا العزم» می‌باشند.

میزان و مصادیق آن

«میزان»، به معنای «وسیله وزن کردن و سنجش» است که مصداق حسّی آن ترازوهای است که وزن اجناس را با آن می‌سنجند، ولی بی شک در اینجا منظور مصداق معنوی آن است، یعنی چیزی که تمام اعمال انسان‌ها را می‌توان با آن سنجید و می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۷۱.

۲. ترجمه میزان، ج ۱۹، ص ۳۰۱.

۱. احکام و قوانین الهی

۲. دین

دین عبارت است از چیزی که عقاید و اعمال اشخاص با آن سنجیده می شود، و این سنجش نیز مایه قوام زندگی اجتماعی و انفرادی انسان است. این احتمال با سیاق کلام که متعرض حال مردم از حیث خشوع و قساوت قلب و جدیت و سهل انگاریشان در امر دین است سازگارتر است.^۱

۳. عقل

۴. امام عادل

امام رضا علیه السلام در حدیثی در بیان معنای میزان می فرماید: «میزان، امیر مؤمنان است که خداوند او را بر آفرید گانش گماشته است.»^۲

اهداف انبیای الهی

۱. اقامه قسط و عدل

آیه مورد بحث اقامه عدل و قسط را هدف رسالت و بعثت پیامبران معرفی کرده است؛ در جمله «لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ تا مردم قیام به عدالت کنند» از خودجوشی مردم سخن می گوید. نمی فرماید: هدف این بوده که انبیا انسان ها را وادار به اقامه قسط کنند بلکه می فرماید: هدف این بوده که مردم مجری قسط و عدل باشند! مهم این است که مردم چنان ساخته شوند که خود مجری عدالت گردند و این راه را با پای خویش پیوند.^۳

۱. همان، ص ۳۰۲.

۲. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۱۱۷.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۷۲.

۲. تعلیم و تربیت

قرآن کریم می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ. (جمعه: ۲۰)

او کسی است که از میان مردم درس‌نخوانده رسولی فرستاد تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و کتاب و حکمت بیاموزد.

۳. شکستن غل‌ها و زنجیرهای اسارت

خداوند می‌فرماید:

وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ. (اعراف: ۱۵۷)

پیامبر اسلام بارهای سنگین را از دوش آنان برمی‌دارد و غل و زنجیرهایی را که بر دست و پا و گردنشان بود می‌شکند.

۴. تکمیل ارزش‌های اخلاقی

رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.^۱

من برای تکمیل فضایل اخلاقی مبعوث شده‌ام.

۵. دعوت به توحید

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «خداوند پیامبران را نزدشان فرستاد تا حجت رسای او بر آفریدگانش باشند و فرستادگان او به نزد آنان برایشان گواه باشند، و در میان آنان انبیایی بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده برانگیخت تا کسانی که در برابر دلیل نابود می‌شوند هلاک گردند و آنان که از دلیل زنده می‌شوند زندگی یابند و

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۷۳.

بندگان آنچه را درباره پروردگار خود نمی دانند به خرد دریابند و، پس از انکار، به پروردگاری او اعتراف و اقرار کنند و پس از شکرگزاری، او را در خدایی اش یگانه شمارند.^۱

عدالت اجتماعی در روایات

برقراری عدالت اجتماعی در همه ابعاد آن یکی از اصول مهم و بااهمیتی است که معصومین علیهم السلام در حکومت اسلامی هم در تئوری و هم در عمل به آن توجه داشته اند. از نظر امامان معصوم، برقراری عدل و عدالت در جامعه یک تکلیف و وظیفه الهی است و اساس قوام و استمرار حکومت ها در رعایت عدالت به وسیله حاکمان آنها می باشد. همچنین، ایشان رعایت عدل را از واجبات فردی و اجتماعی می دانند و مقابله بایی عدالتی و ظلم در جامعه را یکی از مصادیق نهی از منکر برمی شمارند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

عدالت را به کار گیر و از بی انصافی و بی عدالتی بر حذر باش که بی انصافی کردن با مردم آنان را آواره می کند و بی عدالتی به قیام مسلحانه وامی دارد.^۲

ایشان در حدیث دیگری می فرماید:

أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَأَهْلِكَ وَخَاصَّتِكَ وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوًى
وَأَعْدِلْ فِي الْعَدُوِّ وَالصَّدِيقِ.^۳

خودت و خانواده ات و نزدیکانت و کسانی که به آنان علاقه داری با مردم منصفانه رفتار کن و با دوست و دشمن به عدالت رفتار کن.

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۱۱۳.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۷۶، ص ۷۴۳.

۳. غررالحکم، ج ۲، ص ۲۱۰.

رسول اکرم ﷺ می فرماید:

عَدْلُ سَاعَةِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً قِيَامَ لَيْلِهَا وَصِيَامَ نَهَارِهَا.^۱
ساعتی عدالت بهتر از هفتاد سال عبادت است که شب‌هایش به نماز و روزهایش به روزه بگذرد.

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

الْإِنْسَانُ يَسْتَغْنُوْنَ إِذَا عُدَلَ بَيْنَهُمُ وَتُنْزِلُ السَّمَاءُ رِزْقَهَا وَتُخْرِجُ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى.^۲

هنگامی که در میان مردم عدالت برقرار شود، بی‌نیاز می‌شوند و به اذن خداوند متعال آسمان روزی خود را فرومی‌فرستد و زمین برکاتش را بیرون می‌ریزد.

نیروی اجرایی در اسلام

خداوند در ادامه آیه می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ؛ ما آهن را آفریدیم که در آن قوت شدیدی است و نیز منافعی برای مردم دارد. تعبیر به «انزال» اشاره به مواهبی است که از مقام بالایی به مقامات پایین‌تر داده می‌شود. از آنجا که خزاین همه چیز نزد خدا است و اوست که آهن را برای منافع گوناگونش آفریده تعبیر به انزال شده است. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که در تفسیر این جمله فرمود: «انزَالُهُ ذَلِكَ خَلْقُهُ إِيَّاهُ؛ منظور از نازل کردن آهن خلقت آن است.^۳

۱. مشکاة الانوار، ص ۵۴۴.

۲. کافی، ج ۳، ص ۵۶۸.

۳. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۵۰.

«بأس»، در لغت به معنای شدت و قوت و قدرت است و به مبارزه و جنگ نیز بأس گفته می‌شود، و آن را به وسائل جنگی، اعم از دفاعی و تهاجمی، تفسیر کرده‌اند. در روایتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «يَعْنِي السَّلَاحَ وَ غَيْرَ ذَلِكَ»؛ منظور اسلحه و غیر آن است.^۱

نیروی اجرایی در اسلام قدرت اساسی خود را از ایمان می‌گیرد، نه از شمشیر، اما پاره‌ای از مردم باقی می‌مانند که با حق مخالفت می‌ورزند. بدین سبب است که خداوند آهن را به عنوان وسیله‌ای استوار برای اجرای قسط و عدل و برپا داشتن و استقرار آن در میان مردم فرو فرستاد.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «شمشیر جداکننده است و دین پیونددهنده. پس، دین امر به معروف و شمشیر نهی از منکر می‌کند.»^۲

منظور از «منافع» هر گونه بهره‌ای است که انسان از آهن می‌برد؛ می‌دانیم اهمیت آهن در زندگی انسان‌ها به اندازه‌ای زیاد است که با کشف آن دوران تازه‌ای در تاریخ بشر شروع شد که به دوران آهن معروف است، چراکه با این کشف چهره زندگی انسان در تمام زمینه‌ها دگرگون گشت، و این خود بیانگر ابعاد واژه «منافع» در آیه فوق است.

در قرآن مجید نیز در آیات مختلف اشاره به این معنا شده است. در یک جا می‌گوید هنگامی که ذوالقرنین تصمیم بر ساختن سد عظیم خود گرفت گفت:

«أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ»؛ قطعات عظیم آهن برای من بیاورید. (کهف: ۹۶)

و هنگامی که خداوند داود را مشمول لطف خود قرار داد، آهن را برای او نرم کرد تا بتواند با آن زره بسازد و از خطرات جنگ‌ها و حملات دشمنان

۱. همان، ص ۲۵۰.

۲. تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۱۲۱.

بکاھد: «وَأَلْتَمَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ أَنْ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ»؛ و آهن را برای او نرم کردیم [و به او گفتیم که] زره‌های کامل و فراخ بساز. (سبأ: ۱۰-۱۱)

سپس، به یکی دیگر از اهداف فرستادن پیامبران و کتب آسمانی و همچنین آفرینش و سایلی همچون آهن اشاره کرده، می‌فرماید: «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ»؛ هدف این است که خداوند بداند چه کسانی او و فرستادگانش را در غیاب او یاری می‌کنند.

منظور از علم خداوند در اینجا تحقق عینی علم او است، یعنی تا آشکار شود چه کسانی به یاری خدا و مکتب او به پامی خیزند و قیام به قسط می‌کنند و چه کسانی از این وظیفه بزرگ سر باز می‌زنند. به این ترتیب مسئله آزمون و امتحان انسان‌ها و جداسازی صفوف و تصفیه یکی دیگر از اهداف بزرگ این برنامه بوده است.

تعبیر به یاری خداوند، بی‌تردید، به معنای یاری رساندن به دین و آیین و نمایندگان او و بسط آیین حق و قسط و عدل است. و گرنه، خداوند نیازی به یاری کسی ندارد و همگان به او نیازمندند. پس، برای اثبات همین معنا آیه را با این جمله پایان می‌دهد که «إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.^۱

برای خداممکن است، بایک اشاره، همه جهان را زیر و رو کند و تمامی دشمنان را نابود و اولیایش را پیروز گرداند، ولی هدف اصلی که تربیت و تکامل انسان‌هاست از این طریق حاصل نمی‌گردد. پس، آنها را دعوت به یاری آیین حق کرده است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۷۵.

پیام‌ها

۱. عدالت واقعی در سایه قانون و رهبر الهی است: «رُسَلْنَا ... الْكِتَابَ ... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ».
۲. فلسفه نبوت ایجاد عدالت است: «أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا ... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ».
۳. با موانع گسترش عدالت باید برخورد شدید کرد: «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ».
۴. پذیرش دعوت انبیا، در حقیقت، نصرت خداست: «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ».
۵. حمایت از دین و اولیای خدا زمانی ارزش دارد که از باطن دل و طیب نفس باشد: «مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ».
۶. گمان نکنیم خداوند به نصرت ما محتاج است: «لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ ... إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
أَرْسَلْنَا	فرستادیم	فعل ماضی و فاعل
بَأْسٌ	قدرت شدید	اسم

یادآوری قواعد مهم (حروف تأکید)

- حروف تأکید حروفی هستند که برای تأکید فعل به کار می‌روند و عبارت‌اند از:
۱. قَدْ - بر سر فعل مضارع و ماضی می‌آید.
- مثال: قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ؛ به یقین به هر سو گردانیدن رویت را در آسمان می‌بینیم. (بقره: ۱۴۴)

۲. لـ بر سر فعل مضارع می آید.

مثال: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ. همانا ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب [آسمانی] و میزان [شناسایی حق و قوانین عادلانه] نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

۳. «ن» تأکید ثقیله - در آخر فعل امر و مضارع مستقبل می آید.

مثال: وَ لَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ حتماً پس از مدتی خبر آن را خواهید دانست. (ص: ۸۸)

تمرین

نمونه‌هایی از حروف تأکید در قرآن کریم را ذکر نمایید.

درس بیست و چهارم پیامبر و کتاب، دو محور هدایت

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ
فَمِنْهُمْ مُّهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ. (حدید: ۲۶)

ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در دودمان آنها نبوت و کتاب قرار دادیم؛
بعضی از آنها هدایت یافته‌اند و بسیاری از آنها گنجهکارند.

شیوه قرآن این است که بعد از بیان یک سلسله اصول کلی تعلیمات، خود به
سرنوشت اقوام پیشین اشاره می‌کند تا شاهد گویایی برای آن باشد در اینجا، نیز بعد از
ذکر مسائل پیشین درباره ارسال رسولان همراه بینات و کتاب و میزان، از بعضی اقوام
و پیامبران پیشین نام می‌برد و این اصول کلی را در زندگی آنها مجسم می‌سازد.

نخست از «نوح» و «ابراهیم» که سرسلسله رسولان حق بودند شروع
کرده، می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ»؛ ما نوح و ابراهیم را
فرستادیم. و در ادامه می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ»؛ و در
دودمان آنها نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم.

نبوت و کتاب آسمانی، دو محور هدایت هستند و خداوند آن دو را در ذریه
حضرت نوح علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام قرار داد تا مردم با استفاده از نبوت و کتاب
آسمانی راه هدایت را انتخاب نمایند و از ضلالت و گمراهی نجات یابند.

۱. نبوت [حکمت‌ها و مسئولیت‌ها]

نبوت واسطه بین خالق و مخلوق در تبلیغ شریعت اوست؛ خداوند شخص نبی را از میان بندگان بر می‌گزیند و هیچ‌کس دیگری غیر از ذات پاک او اختیاری در این باره ندارد.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ.
(حج: ۷۵)

خداوند از فرشتگان و [نیز] از مردمان رسولانی بر می‌گزیند، خداوند شنوای بیناست.

۱ - ۱. حکمت‌ها

خداوند پیامبران را به سبب حکمت‌های متعددی فرستاده است.

أ. بندگی خدا و پرهیز از طاغوت؛ نجات دادن انسان‌ها از عبادت و بردگی مخلوق و ترغیب آنان به سوی پرستش خالق از حکمت‌های ارسال رسل است. خداوند متعال می‌فرماید:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ.
(نحل: ۳۶)

به یقین، در میان هر امتی رسولی را برانگیختم [با این دعوت] که خداوند را بندگی کنید و از طاغوت بپرهیزید.

ب. اتمام حجت بر انسان‌ها؛ خداوند می‌فرماید:

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا. (نساء: ۱۶۵)

رسولانی مژده‌آور و بیم‌دهنده [فرستادیم] تا برای مردم پس از [ارسال] رسولان بر خداوند حجتی [در میان] نباشد و خداوند پیروزمند فرزانه است.

ج. الگو و سرمشق برای امت؛ خداوند پیامبران را اخلاق فاضله و کامل عنایت فرمود و آنان را از هرگونه شبهات و شهوات پاک و معصوم قرار داد و سپس، الگو و سرمشق امت هایشان گردانید، چنان که می فرماید:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (احزاب: ۲۱)

براستی برای شما، در رسول خدا سرمشقی نیکوست.

د. بیان آیات الهی، تزکیه و آموزش کتاب و حکمت؛ خداوند می فرماید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ. (جمعه: ۲)

اوست که در میان درس ناخواندگان رسولی از خود آنان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می خواند و آنان را پاک می دارد و به آنان کتاب و حکمت می آموزد.

۲- ۱. مسئولیت پیامبران

پیامبران ﷺ مسئولیت های بسیار والا و ارزشمندی دارند که برخی از آنها عبارت اند از:

أ. تبلیغ شریعت و دعوت مردم به سوی پرستش خدای یکتا و ترک پرستش غیر او؛ قرآن کریم می فرماید:

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا. (احزاب: ۳۹)

کسانی که پیام های خداوند را می رسانند و از او می ترسند و جز خدا از کسی نمی ترسند، و خدا [به عنوان] حسابرس بس است.

ب. بیان آنچه که خداوند به عنوان دین نازل کرده است؛ خداوند می فرماید:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.
(نحل: ۴۴)

و به توفیر آن نازل کردیم تا برای مردم روشن سازی آنچه را که بر آنان فرو فرستاده شده است و باشد که اندیشه کنند.

ج. راهنمایی امت به سوی خیر و بازداشتن آنان از هر گونه شر؛ این مسئولیت از طریق بشارت آنان به اجر و پاداش و ترساندن آنان از سزا و عقاب امکان تحقق دارد.

قرآن کریم می فرماید:

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ. (نساء: ۱۶۵)

رسولانی مژده آور و بیم دهنده.

۳-۱. ایمان به پیامبران

ایمان به پیامبران ﷺ عبارت است از اعتقاد جازم به این امر که خداوند پیامبران و رسولانی دارد که جهت تبلیغ و رساندن دستوراتش آنان را برگزیده است؛ کسی که از آنان پیروی کند رستگار می شود و کسی که نافرمانی شان کند خوار و ذلیل می گردد. پیامبران آنچه از سوی خدا بر آنان نازل شده بود را به بهترین و کامل ترین وجه رسانده اند و امانت را ادا کرده و امتشان را نصیحت کرده اند و در راه خدا به حق جهاد کرده و اقامه حجت فرموده اند، و از آنچه که برای تبلیغ آن فرستاده شده اند ذره ای تغییر نداده و تبدیل و کتمان نکرده اند، چنان که خداوند می فرماید:

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ رُسُلِهِمْ وَإِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَحُتَّىٰ غُلَامًا وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ رُسُلِهِمْ إِلَّا نَكُنَّ سَائِجِيَّةً لِّمَا نُنْزِلُ ۚ فَاذْكُرُونَا أَنْصُرَكُم ۚ إِنَّكُمْ كَانْتُمْ أَقْرَبَ ۚ
النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. (بقره: ۱۳۶)

بگویند خدا و آنچه که به ما فرو فرستاده شده و آنچه که به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان یعقوب فرو فرستاده شده و آنچه که به موسی و عیسی داده شده و [نیز] آنچه که به [دیگر] پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده است ایمان آورده ایم. بین هیچ کس از آنان تفاوتی نمی گذاریم. و فرمانبردار او (خداوند) هستیم.

انسان باید به همه پیامبران ایمان داشته باشد. کسی که یک پیامبر را تکذیب کند گویا تمام پیامبران را تکذیب کرده است، و کسی که از یک پیامبر نافرمانی کند گویا از تمام پیامبران نافرمانی کرده است. خداوند متعال می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا.

(نساء: ۱۵۰)

به راستی، آنان به خدا و فرستادگانش کفر می ورزند و می خواهند در میان خدا و فرستادگانش جدایی بیندازند و می گویند به برخی ایمان می آوریم و برخی [دیگر] را انکار می کنیم و می خواهند بین این [و آن] راهی برگزینند. این گروه در حقیقت کافرند و برای کافران عذابی خوار کننده آماده ساخته ایم.

۲. کتب آسمانی

خداوند متعال کلام خود را در قالب کتاب بر پیامبرانش ﷺ نازل فرموده، و پیروی از آن و عمل بدان را واجب نموده است:

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ. (بقره: ۲۸۵)

رسول [خدا] بر آنچه از [سوی] پروردگارش فروفرستاده شده ایمان آورده است و مؤمنان [هم] هر یک به خداوند و فرشتگانش و کتاب‌هایش و فرستادگانش ایمان آورده‌اند.

۱- ۲. حکمت نزول کتب آسمانی

برخی از حکمت‌های الهی از نزول کتب آسمانی عبارت‌اند از:

۱. توضیح و تشریح عقیده توحید و بیان اصول و ارکان دین و تبیین

مسائل و حقایق مربوط به ایمان؛ قرآن کریم می‌فرماید:

مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ.

(بقره: ۱۵۹)

دلایل روشن و وسیله‌هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان نمودیم.

۲. تصحیح اشتباهات و انحرافات عقیدتی؛ با بعثت هر پیامبر در یک قوم

مسائل عقیدتی و دینی آن قوم بر جاده صحیح قرار می‌گرفت، اما بعد از مدتی، که با وفات پیامبر مبعوث شده در آن قوم دوران رسالتش به پایان می‌رسید، مردم به مرور زمان دچار انحراف در عقیده شده، در منجلا ب‌هواهای نفسانی و وساوس شیطانی قرار می‌گرفتند.

وقتی انسان‌ها در این موقعیت از سطح انحرافات عقیدتی قرار می‌گرفتند، خداوند متعال پیامبر دیگری را در میان آنان مبعوث می‌کرد و به همراه پیامبر جدید کتابی را که در آن عقاید صحیح و دستورات خداوندی در ابعاد مختلف عقیدتی و عبادی مورد تذکر قرار گرفته بود نازل می‌فرمود و پیامبر مبعوث شده از جانب خدا به وسیله این کتاب انحرافات عقیدتی مردم را از بین برده، آنان را در مسیر حق و حقیقت رهنمون می‌ساخت:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ
بِالْقِسْطِ. (حدید: ۲۵)

به راستی، [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب
و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند.

۳. نیاز بشر به مرجع در مسائل عقیدتی و عبادی؛ پس از وفات هر پیامبری،
افراد امت نیاز به یک مرجع و منبعی داشتند تا در مسائل عقیدتی و عبادی و نیز در
حل اختلافات خود به آن مرجع مراجعه نمایند. در غیاب پیامبر، وجود کتاب
آسمانی می تواند بهترین و معتبرترین منبع و مرجع برای افراد امت باشد:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ
مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ. (بقره: ۲۱۳)

مردم یک امت بودند. پس، خدا پیامبران بشارت دهنده و ترساننده را،
فرستاد، و بر آنها کتاب بر حق نازل کرد تا آن کتاب در آنچه مردم اختلاف
دارند میانشان حکم کند.

۴. گسترش دعوت و انتشار آن از حیث زمان و مکان؛ با توجه به محدود
بودن عمر پیامبران و همچنین محصور بودن دعوت آنان در یک منطقه خاص،
ابلاغ رسالت پیامبران - که همان عقیده توحید و ربوبیت الهی به تمام انسان ها
در اقصی نقاط دنیا تا قیام قیامت می باشد - فقط به وسیله شخص پیامبر
امکان پذیر نیست که برای تحقق این مهم کتاب های آسمانی که از پیامبران به جا
می ماند جانشین لازم می برای آنان در این زمینه می باشند.

۲ - ۲. ایمان به کتب آسمانی

ایمان به همه کتاب هایی که خداوند متعال بر پیامبرانش ﷺ نازل فرموده واجب
است و انسان باید باور داشته باشد که کتب آسمانی، در حقیقت، کلام خداوند
هستند و از سوی خداوند فرود آمده اند و مخلوق بشر نیستند.

کسی که کتب آسمانی یا بخشی از آنها را انکار کند کافر است. خداوند متعال می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا. (نساء: ۱۳۶)

ای مؤمنان! به خداوند و رسولش و آن کتابی که بر رسولش فرو فرستاده و آن کتابی که پیش از این نازل کرده است ایمان آورید. و هر کسی که به خدا و فرشتگانش و کتاب‌هایش و فرستادگانش و روز قیامت کافر شود [بدانکه] به گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است.

فسق، حجاب عقل و قلب

نبوت و کتاب دو پیمان خداوند و جز صالحان راستین که خداوند ایشان را می‌آزماید بدان نایل نمی‌شوند: «فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»؛ گروهی در پرتو آن هدایت یافتند و بسیاری از آنها فاسق و گنهکار و بی‌ایمانند.

هدایت و فسق در امت‌های گذشته نیز همواره جریان داشته، و تا امروز جریان دارد. پس، اینطور نیست که این امت یا امتی از امت‌ها با تمامی افرادش به صلاح گراییده باشند یا بگروند، بلکه همواره چنین بوده و چنین خواهد بود که عده‌ای از افراد امت به فسق گرایش یابند.

امام صادق علیه السلام در بیان معنای فسق می‌فرماید: «هر معصیتی از معاصی بزرگ خدا که کسی آن را انجام دهد یا شخصی از روی لذت‌جویی و شهوت و شوق غالب به آن درآید این فسق است و مرتکب آن معصیت فاسق، و به لحاظ فسق، از حیطة ایمان خارج است. اگر به این عمل ادامه دهد تا جایی که به حد اهمیت

ندادن و خفیف شمردن برسد، به سبب این بی‌اعتنائی و خفیف شماری کفر بر او لازم می‌آید.^۱

خداوند سبحان می‌فرماید:

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ يَقُطَّعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ
يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (بقره: ۲۷)

[فاسقان] آنها که پیمان خدا را پس از آنکه محکم ساختند می‌شکنند، و

پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند قطع می‌نمایند و در جهان

فساد می‌کنند، اینها زیانکاران اند.

فسق حجاب عقل و یکی از موانع شناخت‌های عقلی و قلبی است، به دلیل اینکه تجسم هوس است و هوس مانع شناخت‌های عقلی است. چنین کسی، با پیروی از هوس و با سوء انتخاب خود، از راه راست و راهی که عقلش آن را درست تشخیص داده است خارج می‌گردد و سبب می‌شود:

۱. دیده عقل او، به تدریج ضعیف شود؛

۲. آینه ذهن او رفته رفته زنگار گیرد تا آنجا که از شناخت حقایق به کلی

محروم گردد؛

۳. فریاد وجدان او، به تدریج، آهسته و ضعیف شود و دیگر فریادهای

وجدان او شنیده نشود؛

۴. چراغ عقلش کم نور گردیده، چراغ فروزان فکرش خاموش گردد.

پیام‌ها

۱. در یاد کردن بزرگان، پیشتازان را مقدم بدارید: «تُوحَاً وَ اِبْرَاهِيمَ».

۲. مقام نبوت، به انتصاب الهی است، نه انتخاب مردم: «جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا

النُّبُوَّةَ».

۱. میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۶۳۲.

۳. پذیرش یا عدم پذیرش دعوت انبیا همواره بوده است: «فَمِنْهُمْ مُّهُتَدٍ وَ كَثِيرٌ...».
۴. در امور اعتقادی و اخلاقی، اکثریت نشانه حقانیت نیست: «كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ».
۵. از نسل و ذریه پاکان بودن دلیل پاکی نیست: «كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
جَعَلْنَا	قرار دادیم	فعل ماضی و فاعل
مُّهُتَدٍ	هدایت شده	اسم مفعول

یادآوری قواعد مهم (اسم فاعل و اسم مفعول)

اسم فاعل اسمی است که بر انجام دهنده کار یا حالتی دلالت می کند که نوع کار یا حالت از ظاهر کلمه مشخص می شود. برای مثال، کلمات ضارب، نادم، ظالم، کاشف، صادق و فاسق اسم فاعل از ریشه های ضرب، ندم، ظلم، کشف، صدق و فسق می باشند. برای ساخت اسم فاعل در ثلاثی مجرد کافی است آن را بر وزن «فاعل» بیاوریم و ساختار شش گانه آن را صرف کنیم:

مذکر: فاعِل (مفرد)، فاعِلَانِ (تثنیه)، فاعِلُونَ (جمع)
 مؤنث: فاعِلَةٌ (مفرد)، فاعِلَتَانِ (تثنیه)، فاعِلَاتُ (جمع).

اسم مفعول اسمی است که بر چیزی یا کسی که فعل فاعل بر آن واقع شده دلالت می کند و از ثلاثی مجرد بر وزن «مفعول» ساخته می شود. به این کلمات توجه کنید: مذبوح، مفتوح، مظلوم، معروف؛ همه این کلمات بر واقع شدن فعل

یا عملی بر روی آنها دلالت می کند که نوع فعل و عمل از کلمات ظلم، ذبح، و ... مشخص است.

اسم مفعول مانند اسم فاعل دارای شش صیغه است که عبارت اند از:

مذكر: مَفْعُولٌ (مفرد)، مَفْعُولَانِ (تثنیه)، مَفْعُولُونَ (جمع)

مونث: مَفْعُولَةٌ (مفرد)، مَفْعُولَتَانِ (تثنیه)، مَفْعُولَاتٌ (جمع)

تمرین

در آیات کریمه زیر اسم فاعل و اسم مفعول را مشخص نمایید.

۱. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ

مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ». (حدید: ۲۶)

۲. «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ

بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ

أُولِيائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا». (احزاب: ۶)

درس بیست و پنجم بدعت و معنویت‌های ساختگی

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَ
جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَنِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا
كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا
الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (حدید: ۲۷)

سپس، به دنبال آنها رسولان دیگر خود را فرستادیم، و بعد از آنها
عیسی بن مریم را مبعوث کردیم، و به او انجیل عطا کردیم، در دل کسانی
که از او پیروی کردند رأفت و رحمت قرار دادیم، و رهبانیتی را که ابداع
کرده بودند، و ما بر آنها مقرر نداشته بودیم، گرچه هدفشان جلب
خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند. پس ما به آنها که ایمان
آوردند پاداش دادیم، و بسیاری از آنها فاسق‌اند.

ارسال رسولان

نبوت توأم با شریعت و آیین از نوح علیه السلام شروع شد، و بعد از او ابراهیم علیه السلام، این خط
را تداوم بخشید، و هم‌چنان در طول اعصار و قرون در فرزندان و دودمان آنها
ادامه یافت.

قرآن کریم، در ادامه، اشاره سربسته‌ای به سلسله انبیای دیگر و آخرین آنها قبل از پیامبر اسلام ﷺ کرده و می‌افزاید: «ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا»؛ سپس، به دنبال آنها رسولان دیگر خود را آوردیم.

پیامبران یکی بعد از دیگری قیام کردند و چراغ هدایت را فراراه مردم قرار دادند تا نوبت به حضرت مسیح ﷺ رسید: «وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ»؛ ما بعد از آنها عیسی بن مریم را آوردیم.

«قَفَّيْنَا» از ماده «قفا» به معنای پشت است، و قافیه را از این رو قافیه می‌گویند که قسمت‌های آخر شعر مشابه یکدیگر و پشت سر هم قرار می‌گیرد. در جمله فوق، منظور این است که پیامبران با آهنگی یکسان و یکنواخت و با اهدافی هماهنگ یکی بعد از دیگری قدم به عرصه وجود گذاشتند، و تعلیمات یکدیگر را تأیید و تکمیل کردند.^۱

سپس، به کتاب آسمانی مسیح ﷺ اشاره کرده، می‌افزاید: «وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ»؛ ما به او انجیل عطا کردیم.

آنگاه، از ویژگی‌های پیروان او سخن می‌گوید و می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً»؛ ما در قلوب کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت قرار دادیم.

رأفت به معنای محبت در زمینه دفع ضررهاست، و رحمت به معنای محبت برای جلب منافع است. بنابراین، غالباً رأفت قبل از رحمت ذکر می‌شود، چراکه نخست باید دفع ضرر کرد و سپس به فکر جلب منفعت افتاد. به همین دلیل، در آیه مجازات زناکاران می‌فرماید: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ»؛ مبادا در اجرای حد و انجام فرمان

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۸۰.

خدا در مورد آنها گرفتار رافت شوید و حکم خدا را به دست فراموشی
بسپارید. (نور: ۲)

رافت و رحمت در آیین مسیحیت

مسئله رافت و رحمت پیروان راستین مسیح چیزی نیست که تنها در این
آیه به آن اشاره شده باشد، بلکه در آیه ۸۲ مائده نیز می‌خوانیم: «وَلْتَجِدَنَّ
أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قِسْطِينَ
وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ»؛ نزدیک‌ترین دوستان را به مؤمنان
[از غیر مسلمانان] کسانی می‌یابی که می‌گویند مسیحی هستیم. این به خاطر
آن است که در میان آنها افرادی عالم و تارک دنیا هستند، و آنها [در برابر حق]
تکبر نمی‌ورزند.

قرآن رافت و رحمت را به این دلیل به خدا نسبت می‌دهد که آفریدگار
دل‌ها و جان‌ها و مهر و رحمت است، و با اینکه این دو وصف به خداوند تعلق
دارد، پیروان عیسی را به آنها وصف می‌کند، چرا که آنان به آن دو وصف آراسته
شدند و در میان جامعه خویش با این دو وصف با هم رفتار کردند.

احتمال دارد که مراد از قرار دادن رافت و رحمت در دل‌های پیروان
عیسی علیه السلام این باشد که خدا آنان را موفق به رافت و رحمت در بین خود کرده
است. در نتیجه، بر پایه کمک به یکدیگر و مسالمت زندگی می‌کردند.^۱

اگرچه این آیه بیشتر ناظر به مسیحیان حبشه و شخص نجاشی است که به
مسلمانان پناه دادند و با مهر و محبت خاصی به آنها رفتار کردند، به طور کلی
آیه اشاره‌ای به رافت و رحمت و عواطف مثبت مسیحیان راستین، نه آن دیوان

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۳۰۴.

آدم‌نمایی که در این عصر نام مسیحیت را بر خود گذارده و دنیا را به خاک و خون و غارت و چپاول کشیده‌اند، دارد.^۱

رهبانیت، بدعت و خروج از چهارچوب دین

خداوند در ادامه این آیه چنین می‌افزاید: «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا»؛ در قلوب آنها علاقه به رهبانیتی افکندیم که آن را ابداع کرده بودند و ما آن را بر آنها مقرر نداشته بودیم؛ هدفشان جلب خشنودی خدا بود ولی حق آن را رعایت نکردند.

کلمه «ابتداع» به معنای این است که انسان چیزی را جزو دین کند که جزو دین نباشد، سنت و عملی را باب کند که در هیچ دینی نبوده باشد.

جمله «مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ» در معنای پاسخ از سؤالی مقدر است. گویا کسی پرسیده است: معنای بدعت گذاری آنان چیست؟ و در پاسخ آمده است: اینکه چیزی را جزء دین کنند که ما بر آنان ننوشته‌ایم.^۲

پیروان مسیح ﷺ از پیش خود رهبانیتی بدعت نهادند که خداوند آن را برای آنان تشریع نکرده بود، اما خود آنان برای خشنودی خدا و به دست آوردن رضوان او آن را بر خود واجب کردند. با این حال، همان رهبانیت خودساخته را حفظ نکرده، از حدود آن تجاوز کردند.

آنها نه تنها آیین توحیدی مسیح را رعایت نکردند و آن را با انواع شرک آلودند بلکه حق آن رهبانیتی را که خودشان ابداع کرده بودند نیز رعایت ننمودند، و به نام زهد و رهبانیت دام‌ها بر سر راه خلق خدا گسترده، دیرها را مرکز انواع فساد نمودند و ناهنجاری‌هایی را در آیین مسیح ﷺ به وجود آوردند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۸۱.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۳۰۴.

خداوند متعال در ادامه این آیه می‌فرماید: «فَأَتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» پس، ما به کسانی از آنها که ایمان آوردند پاداش دادیم ولی بسیاری از آنها فاسق و گنهکارند.

پیروان مسیح مانند امت‌های رسولان سابق هستند، برخی مؤمن اند که خداوند به آنها براساس ایمانشان اجر و پاداش می‌دهد و اما بیشتر آنها فاسق‌اند.

فسق همیشه در مقابل هدایت و ایمان قرار دارد و سبب می‌شود که انسان آیات و نشانه‌های خداوند را انکار کند و به انحراف و گمراهی کشیده شود که سرانجامی غیر از عذاب دوزخ نخواهد داشت.

اسلام و رهبانیت

رهبانیت، که از ماده «رهبه» به معنای ترس از خدا گرفته شده در آیین مسیح نبوده است و پیروانش آن را بعد از او ابداع کردند. رهبانیت در آغاز نوعی زهدگرایی بود و از ابداعات نیک شمرده می‌شد، مانند بسیاری از مراسم و سنت‌های حسنه‌ای که هم‌اکنون در میان مردم رایج است و کسی نیز روی آن به عنوان تشریع و دستور خاص شرع تکیه نمی‌کند. ولی این سنت بعداً به انحراف گرایید و آلوده با اموری مخالف فرمان الهی و حتی گناهان زشتی شد. به همین دلیل، اسلام به شدت آن را محکوم کرده است، و حدیث معروف «لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَام»^۱ [در اسلام رهبانیت وجود ندارد] در بسیاری از منابع اسلامی دیده می‌شود.

اگر سنت حسنه‌ای در میان مردم رایج شود که اصول کلی آن [مانند دستور زهد] در آیین حق باشد، و مردم آن سنت را به طور خاص به دستور الهی نسبت

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۵.

ندهند بلکه آن را مصداقی از مصادیق دستورات کلی بدانند و حق آن را ادا نمایند، کار بدی نیست؛ مشکل از آنجا شروع می شود که افراط ها و تفریط ها پیش آید و آن را به سنت سیئه ای تبدیل کند.^۱

از جمله بدعت های زشت مسیحیان در زمینه رهبانیت «تحریم ازدواج» برای مردان و زنان تارک دنیا بود، و دیگری «انزوای اجتماعی» و پشت پا زدن به وظایف انسان در اجتماع، و انتخاب صومعه ها و دیرهای دورافتاده برای عبادت و زندگی در محیطی دور از اجتماع بود و مفسد زیادی در دیرها و مراکز زندگی رهبان ها به وجود آمد.^۲

البته، زنان و مردان تارک دنیا (راهب ها و راهبه ها) خدمات مثبتی نیز انجام می دادند، از جمله پرستاری بیماران صعب العلاج و خطرناک، [همچون جذامیان]، و تبلیغ در نقاط بسیار دور دست و در میان اقوام وحشی، و مانند اینها، و همچنین برنامه های مطالعاتی و تحقیقاتی، ولی این امور در برابر کل این برنامه، مسئله ناچیز و کم اهمیتی بود و، در مجموع، مفسد آن به مراتب بیشتر بود.

انسان موجودی است که برای زندگی در اجتماع ساخته شده است و تکامل معنوی و مادی او نیز در همین است که زندگی جمعی داشته باشد. بنابراین، هیچ یک از مذاهب آسمانی این معنا را از انسان نفی نمی کند، بلکه پایه های آن را محکم تر می سازد.

خداوند در انسان غریزه جنسی را برای حفظ نسل آفریده است و هر چیزی که این غریزه خدادادی را به طور مطلق نفی کند، بی تردید، باطل است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۸۳.

۲. همان، ص ۳۸۵.

زهد اسلامی که به معنای سادگی زندگی و حذف تجملات و عدم اسارت در چنگال مال و مقام است هیچ ارتباطی به مسئله رهبانیت ندارد، زیرا رهبانیت معنای جدایی و بیگانگی از اجتماع است و زهد به معنای آزادگی و وارستگی برای اجتماعی‌تر زیستن است.

فرزند «عثمان بن مظعون» از دنیا رفت. او بسیار غمگین شد، تا آنجا که خانه‌اش را مسجد قرار داد و مشغول عبادت شد و هر کاری را جز عبادت ترک گفت. این خبر به رسول خدا ﷺ رسید، او را احضار کرده، فرمود:

يَا عُثْمَانُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْنَا الرِّهَابِيَّةَ إِنَّمَا رَهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.^۱

ای عثمان! خداوند متعال رهبانیت را برای امت من مقرر نداشته، رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است.

علی بن جعفر از امام موسی کاظم علیه السلام پرسید: آیا برای مردم مسلمان سزاوار است دست به سیاحت بزنند یا رهبانیت اختیار کند و در خانه‌ای بنشیند و از آن خارج نگردد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: نه.^۲

سیاحتی که در این روایت از آن نهی شده است امری هم‌ردیف رهبانیت (نوعی رهبانیت سیار) است، به این معنا که بعضی از افراد بی‌آنکه خانه و زندگی برای خود تهیه کنند یا کسب و کاری داشته باشند، به صورت جهانگردی و بدون زاد و توشه، دائماً از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌رفتند و با گرفتن کمک از مردم و گدایی زندگی می‌کردند، و آن را یک نوع زهد و ترک دنیا می‌پنداشتند، ولی اسلام هم رهبانیت ثابت را نفی کرده است و هم رهبانیت

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۴.

۲. همان، ص ۱۱۹.

سیار را. از نظر تعلیمات اسلام مهم آن است که انسان در دل اجتماع وارسته و زاهد باشد نه اینکه در انزوای بیگانگی از اجتماع باشد.^۱

سرچشمه تاریخی رهبانیت

رهبانیت به صورت فعلی در قرون اول مسیحیت وجود نداشته است و زمان پیدایش آن، بعد از قرن سوم میلادی، هنگام ظهور امپراطوری رومی به نام «دیسئوس» و مبارزه شدید او با پیروان مسیح است که مسیحیان بر اثر شکست از این امپراطور خونخوار به کوه‌ها و بیابان‌ها پناه بردند.^۲

روزی پیامبر اکرم ﷺ به «ابن مسعود» فرمود: «آیا می‌دانی رهبانیت از کجا پیداشد؟» عرض کرد: خدا و پیامبرش آگاه‌ترند. رسول خدا ﷺ فرمود: «بعد از عیسی ﷺ جمعی از جباران ظهور کردند و مؤمنان سه مرتبه با آنها پیکار نمودند و شکست خوردند. پس، مؤمنان به بیابان‌ها متواری شدند؛ و به انتظار ظهور پیامبر موعود عیسی (حضرت محمد ﷺ) در غارهای کوه‌ها به عبادت مشغول گشتند؛ بعضی از آنها بر دین خود باقی ماندند و بعضی راه کفر پیش گرفتند.» سپس، افزود: «آیا می‌دانی رهبانیت امت من چیست؟» عرض کرد: خدا و رسولش آگاه‌ترند. فرمود: «رهبانیت امت من هجرت و جهاد و نماز و روزه و حج و عمره است.»^۳

این پدیده اجتماعی، مانند هر پدیده دیگر، علاوه بر ریشه‌های تاریخی ریشه‌های روانی نیز دارد که از جمله می‌توان به این واقعیت اشاره کرد که اصولاً عکس‌العمل روانی افراد و اقوام مختلف در برابر شکست‌ها و ناکامی‌ها

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۸۷.

۲. دائرة المعارف قرن بیستم، ماده «رهب».

۳. تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۳.

کاملاً متفاوت است، بعضی تمایل به انزوا و درون‌گرایی پیدا می‌کنند و خود را کاملاً از اجتماع و فعالیت‌های اجتماعی کنار می‌کشند، در حالی که گروه دیگر از شکست درس استقامت می‌آموزند و صلابت و مقاومت بیشتری پیدا می‌کنند، گروه اول به رهبانیت یا چیزی شبیه به آن رومی‌آورند و گروه دوم اجتماعی‌تر می‌شوند.

مفاسد اخلاقی و اجتماعی ناشی از رهبانیت

انحراف از قوانین آفرینش همیشه واکنش‌های منفی به دنبال دارد، رهبانیت به حکم اینکه برخلاف اصول فطرت و طبیعت انسان است مفاسد زیادی به بار می‌آورد، از جمله:

۱. رهبانیت با روح مدنی بالطبع بودن آدمی می‌جنگد و جوامع انسانی را به انحطاط و عقب‌گرد می‌کشانند؛

۲. رهبانیت نه تنها سبب کمال نفس و تهذیب روح و اخلاق نیست بلکه منجر به انحرافات اخلاقی، تنبلی، بدبینی، غرور، عجب و خودبرتربینی و مانند آن می‌شود، و به فرض که انسان بتواند در حال انزوا به فضیلت اخلاقی برسد فضیلت شمرده نمی‌شود؛ فضیلت آن است که انسان در دل اجتماع بتواند خود را از آلودگی‌های اخلاقی برهاند.

۳. ترک ازدواج که از اصول رهبانیت است نه فقط کمالی نمی‌آفریند بلکه موجب پیدایش عقده‌ها و بیماری‌های روانی می‌گردد.

تاریخ فجایع زیادی را از دیرها به خاطر دارد، تا آنجا که برخی از دیرها فاحشه‌خانه و بعضی از آنان مرکزی برای اجتماع شکم‌پرستان و دنیاطلبان و خوشگذران‌ها شده بود تا آنجا که بهترین شراب‌ها در دیرها پیدا می‌شد.^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۸۹.

حضرت علی علیه السلام در تفسیر آیه «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»؛ بگو آيا به شما خبر دهم كه زيانكارترين مردم چه كسانى اند؟ آنها هستند كه تلاش هايشان در زندگى دنيا گم شده، با اين حال گمان مى كنند كار نيك انجام مى دهند. (كهف: ۱۰۳) فرمود: يكى از مصاديق بارز آن رهبان ها هستند كه خود را در ارتفاعات كوه ها و بيابان ها محبوس داشتند و گمان كردند كار خوبى انجام مى دهند.^۱

پیام‌ها

۱. در طول تاريخ، انبيا پى در پى آمده اند و جريان نبوت يك امر مستمر بوده است: «قَفَيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ... قَفَيْنَا».
۲. از افراد ويژه بايد تجليل ويژه كرد؛ نام بردن از نوح و ابراهيم و عيسى علیهم السلام در کنار عنوان كلى «رسلنا، رسله» نشانه تجليل ويژه است: «قَفَيْنَا... بِرُسُلِنَا وَ قَفَيْنَا بِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ».
۳. از صفات و ويژگى هاى خوب پيروان هر يك از اديان و مكاتب بايد ياد كرد: «جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً».
۴. پيروى از پيامبران زمينه دريافت صفات صفای دل و رافت و رحمت است: «اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً».
۵. هم بايد موانع صميميت را برطرف كرد [«رَأْفَةً»] و هم بايد عوامل محبت را به وجود آورد. [«رَحْمَةً»].
۶. نوآوری هاى سلیقه ای و بدعت در دین مورد پذیرش خداوند نیست: «رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ».

۱. کنز العمال، ج ۲، حدیث ۴۴۹۶.

۷. بدعت از آفات و آسیب‌های ادیان آسمانی است: «رَهْبَانِيَّةٌ ابْتَدَعُوهَا».
۸. چه بسا انگیزه‌های پاک و خالص که چون در مسیر شریعت الهی نبوده است، به خرافات و بدعت انجامیده است: «رَهْبَانِيَّةٌ ابْتَدَعُوهَا... ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ».
۹. کفر و فسق، قرین یکدیگرند: «الَّذِينَ آمَنُوا... كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
قَفَّيْنَا	به دنبال هم قرار دادیم	فعل ماضی و فاعل
اتَّبَعُوا	پیروی کردند	فعل ماضی
ابْتَدَعُوا	ابداع کردند	فعل ماضی
رَعَوْا	رعایت کردند	فعل ماضی

یادآوری قواعد مهم (حروف عطف)

حروف «واو، فاء، ثم، بل، او و آم» را حروف عطف گویند که برای اتصال چند کلمه یا چند جمله به کار می‌روند.

۱. ثُمَّ: ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ؛ سپس، شما در غیاب وی گوساله را معبود خویش قرار دادید، [در حالی که] ستمکار بودید. (بقره: ۹۲)
۲. أَوْ: وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى؛ گفتند: هیچ‌کس داخل بهشت نمی‌شود مگر آنکه یهودی یا مسیحی باشد. (بقره: ۱۱۱)
۳. بَلْ: وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا؛ چون به آنان گفته شود: از آنچه خداوند نازل کرده است پیروی کنید، گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم. (بقره: ۱۷)

۴. **أَمْ أَفَى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ؛**
 آیا در دل‌های آنها بیماری است یا شک و تردید دارند یا از آن می‌ترسند که خدا
 و رسولش بر آنان ستم کند؟ (نور: ۵۰)
۵. **فَاءَ: إِنَّ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ؛ (حَتَّى) اگر برای آنان**
 هفتاد مرتبه طلب آمرزش کنی، خداوند هرگز آنها را نخواهد بخشید.
 (توبه: ۸۰)
۶. **وَاو: قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا بِإِبْرَاهِيمَ؛** بگوئید ما به خدا
 و آنچه بر ما نازل شد و آنچه بر ابراهیم نازل شد ایمان آوردیم. (بقره: ۱۳۶)

تمرین

برای هر کدام از حروف عطف نمونه‌هایی از قرآن کریم ذکر نمایید.

درس بیست و ششم آثار معنوی و اخروی تقوا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ
وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

(حدید: ۲۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بپرهیزید و به رسولش ایمان
بیاورید، تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد
که با آن [در میان مردم و در مسیر زندگی خود] راه بروید، و گناهان شما
را ببخشد، و خداوند غفور و رحیم است.

لَقَدْ عَلَّمَ أَهْلَ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ
بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. (حدید: ۲۹)

این بدان جهت بود که اهل کتاب نپندارند که مؤمنان به اسلام راهی به
فضل خدا ندارند، و اینکه [بدانند که] فضل به دست خداست، آن را به هر
کس بخواهد می‌دهد، و خدا دارای فضلی عظیم است.

شأن نزول آیه

رسول خدا ﷺ، جعفر بن ابی طالب را با هفتاد نفر به حبشه فرستاد. جناب جعفر
بر نجاشی، حاکم حبشه، وارد شد و وی را دعوت به اسلام کرد. نجاشی اجابت

نمود و ایمان آورد، به هنگام بازگشت از حبشه چهل نفر از اهل آن کشور که ایمان آورده بودند به جعفر گفتند: به ما اجازه ده که خدمت این پیامبر ﷺ برسیم و اسلام خود را بر او عرضه بداریم.

آنان همراه جعفر به مدینه آمدند و هنگامی که فقر مالی مسلمان‌ها را مشاهده کردند، به رسول خدا ﷺ عرض کردند: ما اموال فراوانی در دیار خود داریم. اگر اجازه فرمایید به کشور خود بازگردیم و اموال خود را همراه آورده، با مسلمانان تقسیم کنیم.

پیامبر ﷺ اجازه فرمود. آنان رفتند و اموال خود را آورده، میان خود و مسلمین تقسیم کردند. در این هنگام، آیات «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ وَإِذَا بُتِلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَامَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَذَرُوهَا بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةُ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»؛ کسانی که قبلاً کتاب آسمانی به آنان داده‌ایم به آن [قرآن] ایمان می‌آورند! و هنگامی که بر آنان خوانده شود می‌گویند: «به آن ایمان آوردیم اینها همه حق است و از سوی پروردگار ماست. ما پیش از این هم مسلمان بودیم! آنها کسانی هستند که به سبب شکباییشان، اجر و پاداششان را دوبار دریافت می‌دارند و به وسیله نیکی‌ها بدی‌ها را دفع می‌کنند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌نمایند. (قصص: ۵۲-۵۴) نازل گردید و از آنها تمجید کرد.

افرادی از اهل کتاب که ایمان نیاورده بودند هنگامی که این آیه را شنیدند که: «أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا»؛ آنها پاداش خود را به خاطر صبر و استقامتشان دوبار دریافت می‌دارند. (قصص: ۵۴) در برابر مسلمانان ایستادند و گفتند: ای مسلمانان! کسانی که به کتاب شما و کتاب ما ایمان بیاورند دو پاداش دارند. بنابراین، کسی که تنها به کتاب ما ایمان داشته باشد یک پاداش

دارد، همانند پاداش شما! بنابراین، به اعتراف خودتان، شما فضیلتی بر ما ندارید!

اینجا بود که آیات فوق نازل شد و اعلام داشت که مسلمانان، علاوه بر نور الهی و مغفرت، دو پاداش دارند از رحمت الهی. و سپس افزود: اهل کتاب بدانند آنها توانایی بر به دست آوردن چیزی از فضل و رحمت الهی ندارند.^۱

ایمان به رسول و مخاطبان آن

در آیات گذشته سخن از اهل کتاب و مسیحیان در میان بود و آیات مورد بحث تکمیلی است بر آنچه در آیات قبل آمده است.

نخست می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی پیشه کنید و ایمان به رسول او بیارید. در این آیه، خداوند کسانی که ایمان آورده‌اند را به تقوا و ایمان به رسول امر می‌کند، با اینکه این اشخاص دعوت دینی را پذیرفته‌اند و قهراً به خدا و نیز به رسول ایمان آورده‌اند؛ امر مجدد به ایمان به رسول دلیل بر این است که مراد از این ایمان پیروی کامل و اطاعت تام از رسول است، چه اینکه امر و نهی رسول مربوط به حکمی از احکام شرع باشد و چه اعمال ولایتی باشد که آن جناب بر امور امت دارد، همچنان که در جای دیگر فرمود: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً»؛ نه، به پروردگارت سوگند، ایمان نخواهند آورد مگر وقتی که تو را در مشاجراتی که بینشان واقع می‌شود حاکم بدانند، و چون حکم کردی به هیچ وجه در دل ناراحت نشوند، و بلکه به طور کلی تسلیم باشند. (نساء: ۶۵)

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۴.

پس، ایمانی که در آیه مورد بحث بدان امر شده ایمانی است بعد از ایمان، و مرتبه‌ای از ایمان است بالاتر از مرتبه‌ای که قبلاً داشتند.^۱

دو احتمال در مخاطبان این امر وجود دارد:

۱. مخاطب مؤمنان اند. اما به آنها گفته می‌شود که ایمان ظاهری کافی نیست بلکه باید ایمانی عمیق توأم با تقوی در عمل داشته باشند، تا پاداش‌های متعددی را که در ذیل آیه می‌آید به دست آورند.

۲. مخاطب مؤمنان اهل کتاب اند، یعنی ای کسانی که به انبیا و کتب پیشین ایمان آورده‌اید به پیامبر اسلام ایمان بیاورید و تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول انواع پاداش‌های او شوید.

آنچه می‌تواند شاهی بر تفسیر دوم باشد همان پاداش مضاعفی است که در ذیل آیه آمده است، پاداشی برای ایمان به انبیای پیشین، و پاداشی برای ایمان به پیامبر اسلام ﷺ [پیامبری که به او] وعده داده شده است.

اما این تفسیر با شأن نزول آیه و همچنین با اطلاق «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» هماهنگ نمی‌باشد.^۲

بنابراین، مخاطب آن امر همه مؤمنانی هستند که در ظاهر دعوت پیامبر ﷺ را پذیرفته بودند ولی هنوز ایمان راسخ، همان ایمانی که اعماق جان آنها را روشن کند و در اعمال آنها ظاهر شود، پیدا نکرده بودند.

به امام باقر علیه السلام عرض شد: خداوند به اهل کتاب خیری افزون داده است، امام فرمود: «کدام افزونی؟» گفته شد: سخن خدای عز و جل که می‌فرماید:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَآتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ» [کسانی که پیش از این کتاب کتابشان داده بودیم بدان ایمان می‌آوردند (قصص: ۵۲)] تا آنجا که گوید:

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۳۰۶.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۹۴.

«أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا» [اینان به سبب صبری که کرده‌اند دو بار پاداش داده شوند. (قصص: ۵۴)]

امام علیه السلام فرمودند: پروردگار فرموده است که خداوند همان را که به آنان داده به شما نیز داده است. سپس، امام باقر علیه السلام این آیه را تلاوت کردند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و به پیامبرش ایمان آورید تا شما را از رحمت خویش دو نصیب دهد. (حدید: ۲۸)^۱

سه موهبت بزرگ: رحمت، نور و مغفرت

قرآن کریم در دنباله آیه به سه موهبت بزرگ که در پرتو ایمان عمیق و تقوا حاصل می‌شود اشاره کرده، می‌فرماید: «يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ [اگر چنین کنید] خداوند دو سهم و نصیب از رحمتش را به شما می‌دهد، و به شما نور و روشنایی می‌بخشد، نوری که در پرتو آن راه زندگی را پیدا کنید، و شما را می‌بخشد، و خداوند غفور و رحیم است.

«کفل» به معنای بهره‌ای است که نیاز انسان را بر طرف کند و ضامن را از این رو «کفیل» گویند که مشکل طرف مقابل را کفایت کرده، بهره و نصیب او را به او می‌دهد.

أ. دو بهره از رحمت

در مورد این دو بهره، سه وجه احتمال دارد:

- همان که در آیه دیگر از قرآن کریم آمده است: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»؛ خداوندا، در دنیا به ما نیکی مرحمت فرما و در آخرت نیز نیکی عنایت کن (بقره: ۲۰۱)؛

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۵۴.

۲. ایمان به پیامبر اسلام ﷺ و دیگری ایمان به انبیای پیشین؛

۳. اجرهای پی در پی و مضاعف و مداوم.^۱

ب. نور

در مورد دومین پاداش آنها [وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ؛ و به شما نور و روشنائی می بخشد، نوری که در پرتو آن راه زندگی را پیدا کنید] دو احتمال وجود دارد:

۱. منظور همان نور ایمان است که در قیامت در پیش روی مؤمنان و از سمت راست آنها حرکت می کند. مؤمنان با این نور ظلمات محشر را می شکافند و به سوی بهشت و سعادت ابدی پیش می روند، چنان که در همین سوره آمده است: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ»؛ روزی که مردان و زنان با ایمان را می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند. (حدید: ۱۲)

۲. اشاره به نور قرآن می باشد که در دنیا به سراغ مؤمنان می آید، چنان که در قرآن کریم آمده است: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»؛ از سوی خداوند نور و کتاب آشکاری برای شما آمد. (مائده: ۱۵)

ولی ظاهر این است که آیه مفهوم مطلق و گسترده ای دارد، نه اختصاصی به دنیا دارد و نه آخرت. به تعبیر دیگر، ایمان و تقوا سبب می شود که حجاب ها از قلب مؤمن بر چیده شود و چهره حقایق را بی پرده ببیند. و در پرتو آن، روشن بینی خاصی نصیب او می شود که افراد بی ایمان از آن محروم اند.^۲

امام باقر (ع) در تفسیر نور در این آیه فرمود: «نوری که بدان راه می روند، یعنی امامی که از او پیروی کنند.»^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۹۵.

۲. همان، ص ۳۹۶.

۳. نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۵۲.

اینکه در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که منظور از «نور» در آیه فوق امام معصومی است که مردم به او اقتدا کنند، در حقیقت، بیان یکی از مصداق‌های روشن است.

ج. غفران و آمرزش

قرآن کریم در ادامه می‌فرماید: «وَيَغْفِرُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ شما را می‌بخشد، و خداوند غفور و رحیم است. سومین پاداش مؤمنان پرهیزگار همان غفران و آمرزش گناهان است، چراکه بدون آن هیچ موهبتی برای انسان گوارا نیست، نخست باید ایمن از عذاب الهی گردد و سپس با نور ایمان و تقوا راه خویش را پیدا کند، و سرانجام به رحمت مضاعف الهی نایل گردد.^۱

فضل و برتری بر اساس معیارهای الهی

خداوند در آیه بعد می‌فرماید: «لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ این پاداش‌های مضاعف الهی، علاوه بر نورانیت و مغفرت، برای آن است که اهل کتاب بدانند که آنها قادر بر چیزی از فضل الهی نیستند و اینکه فضل و رحمت همه به دست او است، و به هر کس بخواهد می‌بخشد و خداوند دارای فضل و رحمت عظیم است.

این آیه بیان دلیلی است برای آنچه که در آیه قبل آمده است و پاسخی به آنها است که می‌گفتند: خداوند به گروهی از اهل کتاب که ایمان به محمد صلی الله علیه و آله آورده‌اند دو پاداش می‌دهد. بنابراین، ما که ایمان به او نیاورده‌ایم دارای یک پاداش هستیم همانند دیگر مسلمانان! قرآن به آنها پاسخ می‌گوید که تمامی مسلمانان دارای دو پاداش‌اند، چراکه همه آنها ایمان به رسول خدا و تمام انبیای

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۹۶.

پیشین دارند اما گروهی از اهل کتاب که ایمان نیاورده اند هیچ سهمی ندارند تا بدانند که رحمت الهی در اختیار آنان نیست که به هر کس بخواهند بدهند و از هر کس بخواهند دریغ دارند.^۱

معنای فضل در قرآن

«فضل» در لغت به معنای زیاده از حد میانه است و به هر عطیه‌ای که دادن آن واجب نیست فضل گفته می‌شود.^۲
در قرآن کریم از فضل خداوند زیاد سخن به میان آمده و در دو معنای اصلی به کار رفته است:

۱. برتری

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ. (نحل: ۷۱)
و خداوند برخی از شما را در روزی بر برخی فزونی داد.

۲. عطیه و احسان و رحمت

لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ. (بقره: ۲۵۱)
ولی خدا بر جهانیان فضل و کرم خویش را ارزانی می‌دارد.

مصادیق فضل

با توجه به معنای فضل در قرآن کریم، موارد و مصادیقی از فضل الهی در آیات آمده است و خداوند آنها را به عنوان فضل خویش بر مردم معرفی کرده است که مهم‌ترین آنها در اینجا ذکر می‌شود.^۳

۱. همان، ص ۳۹۷.

۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۶۳۹.

۳. تفسیر تسنیم، ج ۱۹، ص ۶۴۵.

۱. قرآن

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكُم مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُم ... قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ
فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ. (يونس: ۵۷ - ۵۸)

ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است ... بگو: «[این
موعظه (قرآن)] به فضل و رحمت خداست پس، باید مؤمنان به آن شاد
شوند که آن از همه ثروتی که جمع می کنند بهتر است.»

۲. رسالت و نبوت

بِشِمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَعِثْنَا أَن يُنْزَلَ اللَّهُ مِن
فَضْلِهِ عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ. (بقره: ۹۰)

ولی آنها در مقابل بهای بدی خود را فروختند که به ناروا به آیاتی که خدا
فرستاده بود کافر شدند و معترض بودند، چرا خداوند به فضل خویش بر
هر کس از بندگانش بخواهد آیات خود را نازل می کند؟!

۳. ولایت اهل بیت

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. (نساء: ۵۴)

یا اینکه نسبت به مردم [پیامبر و خاندانش] و بر آنچه خدا از فضلش به
آنان بخشیده حسد می ورزند؟

عوامل برخورداری از فضل الهی

۱. ایمان

ایمان موجب برخورداری از پاداش و فضل الهی می شود. خداوند می فرماید:

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الْكَافِرِينَ. (روم: ۴۵)

تا [خدا] کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به فضل خویش پاداش دهد، که او کافران را دوست نمی‌دارد. خداوند آنچه را که در قیامت به صالحان به عنوان جزای می‌دهد فضل خود خوانده است که از روی تفضل به آنان داده می‌شود، و از شدت فضل و رحمتی که به بندگان خود دارد آنان را مالک اعمالشان دانسته است، و در عین اینکه خودش مالک ایشان است، آنان را مستحق آن حق خوانده، بهشت و مقام قربی را که به ایشان می‌دهد پاداش در مقابل اعمالشان دانسته است. این حق اعتباری خود فضل دیگری از خدای سبحان می‌باشد که منشأ آن محبتی است که به بندگان خویش دارد، چون آنان پروردگار خود را دوست می‌دارند و رو به سوی او می‌کنند و دین او را پامی‌دارند و از فرستادگان او پیروی می‌کنند.^۱

بنابراین، فضل و رحمت خداوند نصیب مؤمنان صالح می‌شود و خداوند مواهب زیادی که شایسته فضل و کرم اوست، به آنها می‌بخشد.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

إِنْ آمَنْتَ بِاللَّهِ أَمِنْ مُنْقَلَبِكَ.^۲

اگر به خدا ایمان آوری، باز گشتگاه تو امن است.

ایمان موجب محکم شدن گام‌های انسان در راه خدا می‌شود. وقتی اعراب بادیه‌نشین گفتند: ما ایمان آوردیم. خداوند فرمود: «به آنان بگو اسلام آورده‌اند و هنوز ایمان در دل‌های آنان وارد نشده است.» (احزاب: ۱۷)، چون هر کسی که ایمان دارد، جان و مالش را در راه خدا می‌گذارد و این نهایت اخلاص بنده با ایمان و فضل و موهبتی عظیم از سوی باری تعالی است.

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۹۷.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۳۷.

۲. تقوا

کلمه «تقوی» به معنای با پای برهنه، پاورچین و با پروا راه رفتن، اصلاح کردن چیزی و نگهداری آمده است.^۱

تقوا بمنزله وجدانی آگاه تلقی می شود که انسان را بر تمایلات و شهوات خود مسلط می سازد و از تجاوز به حدود دیگران منع می کند.^۲ خداوند می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. (انفال: ۲۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از خدا پروا دارید، او برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می دهد و گناهانتان را از شما می زداید و شما را می آمرزد و خدا دارای بخشش بزرگ است.

این آیه به اهمیت تقوا و آثار آن در سرنوشت انسان اشاره دارد، فرقان در اعتقادات، جدا کردن ایمان و هدایت از کفر و ضلالت است و، در عمل، جدا کردن اطاعت [هر عمل مورد خشنودی خدا] از معصیت و هر عملی است که موجب غضب او باشد. فرقان در رأی و نظر جدا کردن فکر صحیح از فکر باطل است. تمام اینها نتیجه و میوه ای است که از درخت تقوا به دست می آید.^۳

۳. دعا

دعا در لغت به معنای صدا زدن، به یاری طلبیدن و، در اصطلاح اهل شرع، گفتگو کردن با حق تعالی به نحو طلب حاجت و درخواست حل مشکلات از درگاه او یا به نحو مناجات و یاد جلال و جمال ذات اقدس اوست.^۴

۱. تقوا و متقین در نهج البلاغه، ص ۱۰.

۲. پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۵۴.

۳. ترجمه المیزان، ج ۹، ص ۷۱.

۴. المصباح المنیر، ص ۱۰۳.

خداوند در مورد نقش دعا در بهره‌مندی از فضل خود می‌فرماید:

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا
اَكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اَكْتَسَبْنَ وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا. (نساء: ۳۲)

زنهار، آنچه را خداوند به [سبب] آن بعضی از شما را بر بعضی [دیگر]
برتری داده، آرزو مکنید. برای مردان از آنچه [به اختیار] کسب کرده‌اند
بهره‌ای است، و برای زنان [نیز] از آنچه [به اختیار] کسب کرده‌اند،
بهره‌ای. و از فضل خدا درخواست کنید که خدا به هر چیزی داناست.

مردم با دیدن برتری‌هایی که در میان آنان وجود دارد باید به درگاه خداوند
دعا کنند و از او فضل را درخواست کنند: «وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ: و از فضل خدا
درخواست کنید»؛ زیرا آن افرادی که فضل یا فضایی دارند خداوند به آنان داده
است. پس، اوست که می‌تواند به همه فضل بدهد و حتی او را از آنها نیز برتر
قرار دهد.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ، وَأَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتَظَرُ الْفَرَجَ.^۱

از ناحیه فضل خدا، از او درخواست کنید و [بدانید که] برترین عبادت،
انتظار فرج است.

۴. اطاعت

اطاعت از خدا و پیامبر اکرم ﷺ سبب محشور شدن با نیکان و بهره‌مندی از
فضل خدای می‌شود. حضرت علی علیه السلام اسباب سعادت بشر را تنها با بعثت نبی
اکرم ﷺ و آیین پاکی که او آورده است فراهم و میسر می‌داند و، در این میان،

۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۶۵.

وظیفه ما تنها پیمودن راه با اطاعت است، که آن هم با توکل به ذات پاک حق تعالی، و استرشاد و تقاضای راهنمایی از او امکان پذیر می باشد.^۱

خداوند می فرماید:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا
ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا. (نساء: ۶۹ - ۷۰)

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته، [یعنی] با پیامبران، راستان، شهیدان و شایستگان اند و آنان چه نیکو همدمانی هستند. این تفضل از جانب خدا می باشد، و خدا بس داناست.

در این آیه، وجوب اطاعت از خدا و رسول بیان شده است. هر کس از خدا و رسول او اطاعت کند، به چهار طایفه نبیین، صدیقین، شهدا و صالحین ملحق می شود. این چهار طایفه از حیث رفاقت طوایف خوبی هستند. در ادامه، خداوند تمام اینها را از فضل خدا می داند و همراه بودن «الفضل» با «ذلک» به عظمت این فضل دلالت می کند که جامع تمامی فضیلت ها و فضل هاست.^۲

پیامها

۱. لازمه ایمان به خدا تقوا و پرهیزکاری است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ».
۲. همواره باید ایمان خود را عمیق تر کنیم: «آمَنُوا ... آمَنُوا».
۳. هر یک از ایمان و تقوا سهمی از رحمت است: «آمَنُوا اتَّقُوا ... كَفَلْنَا مِنْ رَحْمَتِهِ».

۱. ترجمه و شرح نهج البلاغه، محمد تقی جعفری، ج ۲۷، ص ۲۶.

۲. تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۶۵۳-۶۵۰.

۴. مؤمن متقی هرگز در بن بست قرار نمی گیرد: «آمَنُوا اتَّقُوا ... يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا ...».

۵. مؤمن معصوم از گناه نیست، ولی متقی است و با سپر تقوا به میدان می آید. پس، خداوند خطاهای او را می بخشد. «اتَّقُوا اللَّهَ ... وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

۶. دریافت الطاف الهی، سنّ و نژاد و قبیله و ادعا ملاک نیست، ایمان و تقوا ملاک است: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمَنُوا... يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ».

۷. با صراحت، جلوی توهّمات و توقّعات و انحرافات را بگیرد: «لَنَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ».

۸. تفضّل الهی وابسته به اراده حکیمانه است، نه تصوّرات ما: «أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ».

۹. خدای حکیم افراد ویژه را برای دریافت فضل خود انتخاب می کند: «يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ».

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
يُؤْتِكُمْ	به شما بدهد	فعل و فاعل و مفعول
كَفْلَيْنِ	دو سهم	اسم
تَمْشُونَ	راه می روید	فعل مضارع و فاعل
يَشَاءُ	می خواهد	فعل مضارع

یادآوری قواعد مهم (حروف ندا)

این حروف عبارت اند از «یا، ایها، ایتها و...». اسم بعد از حروف ندا «منادا» خوانده می شود.

انواع منادا به چند گونه اعراب می پذیرند:

أ. اگر منادا مضاف باشد، همیشه منصوب است.

مثال: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ؛ ای اهل کتاب، در دین خود گزافه گویی نکنید. (نساء: ۱۷۱)

ب. هرگاه منادی مضاف به «یاء متکلم» منصوب واقع شود، «یاء متکلم» حذف شده، به جای آن کسره می نشیند.

مثال: يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ؛ ای قوم من، همانا شما به خودتان ظلم کردید. (بقره: ۵۴)

«یا قوم: ای قوم من»، در واقع «یا قومی» بوده است.

ج. اگر منادی عَلَم باشد، مبنی بر ضم است.

مثال: يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ؛ ای مریم، فرمانبردار پروردگارت باش. (آل عمران: ۴۳)

د. اگر کلمه «آی» بعد از حرف ندا بیاید، منادا واقع می شود و مبنی بر ضم خواهد بود.

مثال: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ. ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بپرهیزید و به رسولش ایمان بیاورید. (حدید: ۲۸)

تمرین

برای هر کدام از حروف ندا، نمونه هایی از قرآن کریم ذکر نمایید.

متن سوره حديد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (١) لَهُ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٢) هُوَ الْأَوَّلُ
وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (٣) هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا
يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (٤) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (٥)
يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (٦) آمَنُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا
لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ (٧) وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لَتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ
وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (٨) هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ
لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ (٩) وَمَا لَكُمْ أَلَّا
تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ
مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا
وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (١٠) مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا

حَسَنًا فَيُضَاعَفْ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۱) يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى
نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ
لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا
فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهَرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (۱۳)
يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ
وَعَرَّيْتُمْ الْأُمَانِيَّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۱۴) فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ
مِنْكُمْ فَدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۵)
أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا
كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ
فَاسِقُونَ (۱۶) اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۷) إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا
يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۸) وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ
الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۹) اعْلَمُوا أَنَّ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وِزْنَةٌ
وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ
يَهْبِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ
وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۲۰) سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ
وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ
فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۱) مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ
فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ

يَسِيرٌ (۲۲) لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
 كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۲۳) الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ
 اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۴) لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ
 وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ
 وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۵) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
 نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُّهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ
 فَاسِقُونَ (۲۶) ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ
 الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا
 كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا
 مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا
 بِرُسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلًا مِّن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ
 غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۲۸) لَّئِلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّن فَضْلِ اللَّهِ
 وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹)

منابع

- قرآن کریم، ترجمه مکارم شیرازی، دارالقرآن الکریم، قم، ۱۳۷۳ ش.
- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، مشهور، قم، ۱۳۷۹ ش.
- الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین سیوطی، منشورات الرضی، دوم، قم، ۱۳۶۳ ش.
- الاحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی، تصحیح محمد باقر خراسان، نشر مرتضی، اول، مشهد، ۱۴۰۳ ق.
- أطیب البیان فی تفسیر القرآن، سید عبدالحسین طیب، انتشارات اسلام، دوم، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- الايمان والكفر فی الكتاب والسنة، جعفر سبحانی تبریزی، مؤسسه امام صادق (ع)، اول، قم، ۱۳۸۵ ش.
- بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، دار احیاء التراث العربی، دوم، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- البرهان فی تفسیر القرآن، سیدهاشم بن سلیمان بحرانی، مؤسسه بعثت، اول، قم، ۱۳۷۴ ش.
- به سوی تو، محمد تقی مصباح یزدی، تدوین و نگارش کریم سبحانی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع)، اول، قم، ۱۳۸۳ ش.

- پرتوی/زقرآن، سید محمود طالقانی، شرکت سهامی انتشار، چهارم، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، سید محمدباقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- تحف العقول، حسن بن علی ابن شعبه حرّانی، جامعه مدرّسین، دوم، قم، ۱۳۶۳ ق.
- ترجمه و شرح نهج البلاغه، محمد تقی جعفری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، اول، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- تفسیر تسنیم، عبدالله جوادی آملی، اسراء، اول، قم، ۱۳۸۵ ش.
- تفسیر/الصادی، محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، تصحیح حسین اعلمی، مکتبه الصدر، دوم، تهران، ۱۴۱۵ ق.
- تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، تصحیح هاشم رسولی محلاتی، المطبعة العلمیه، اول، تهران، ۱۳۸۰ ق.
- تفسیر المراغی، احمد بن مصطفی مراغی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- تفسیر روح البیان، اسماعیل حقی بروسوی، دار الفکر، بیروت، بی تا.
- تفسیر روشن، حسن مصطفوی، مرکز نشر کتاب، اول، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- تفسیر موضوعی قرآن کریم، جلد ۱: قرآن در قرآن، عبدالله جوادی آملی، اسراء، سوم، قم، ۱۳۸۱ ش.
- تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، دار الکتب الإسلامیه، اول، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- تفسیر نور الثقلین، عبدعلی بن جمعه العروسی الحویزی، تصحیح هاشم رسولی محلاتی، اسماعیلیان، چهارم، قم، ۱۴۱۵ ق.
- تفسیر نور، محسن قرائتی، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، یازدهم، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- تفسیر هدایت، سید محمد تقی مدرسی، مترجمان، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، اول، مشهد، ۱۳۷۷ ش.
- تقوا و متقین در نهج البلاغه، جمعی از نویسندگان، نشر قدر ولایت، اول، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- تنبیه الخواطر (مجموعه ورام)، مسعود بن عیسی ورام بن اُبی فراس، مکتبه فقیه، اول، قم، ۱۴۱۰ ق.
- التوحید، محمد بن علی بن بابویه، تصحیح هاشم حسینی، جامعه مدرّسین، اول، قم، ۱۳۹۸ ق.

- تهذیب الأحکام، محمد بن حسن طوسی، تصحیح حسن الموسوی خراسان، دار الکتب الإسلامية، چهارم، تهران، ۱۴۰۷ ق.
- ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، محمد بن علی بن بابویه، دار الشریف الرضی، دوم، قم، ۱۴۰۶ ق.
- جامع الأخبار، محمد بن محمد شعیری، مطبعة حیدریه، اول، نجف، بی تا.
- جامع السعادات، محمد مهدی نراقی، نشر آسیانا، دوم، قم، ۱۳۸۶ ش.
- الحیاء، محمد رضا حکیمی و دیگران، ترجمه احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، اول، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- الخصال، محمد بن علی بن بابویه، تصحیح علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، اول، قم، ۱۳۶۲ ش.
- دائرة المعارف قرن بیستم، فریدون صفری، نشر فروغی، دوم، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- الدر المنثور فی تفسیر المأثور، جلال الدین سیوطی، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق
- دین شناسی، عبدالله جوادی آملی، اسراء، اول، قم، ۱۳۸۱ ش.
- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، سید محمود آلوسی، تحقیق علی عبدالباری عطیه، دار الکتب العلمیه، اول، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن، ابوالفتح حسین بن علی رازی، تحقیق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۰۸ ق.
- روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، محمد تقی مجلسی، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانیور، دوم، قم، ۱۴۰۶ ق.
- سنن الترمذی، عیسی بن محمد الترمذی، نشر مکتبه دار الدعوه، حمص، ۱۳۸۵ ق.
- شرح الکافی، محمد صالح بن احمد مازندرانی، تحقیق ابوالحسن شعرانی، المکتبه الإسلامیه، اول، تهران، ۱۳۸۲ ق.
- شرح شهاب الأخبار، محمد بن سلامه قضاعی، تصحیح جلال الدین حسینی أرموی، انتشارات علمی و فرهنگی، اول، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- شرح غرر الحکم، محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، دانشگاه تهران، چهارم، ۱۳۶۶ ش.
- صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، اول، تهران، ۱۳۷۸ ش.

- غررالحکم و درر الکلم، عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، تصحیح سید مهدی رجایی، دارالکتاب الإسلامی، دوم، قم، ۱۴۱۰ ق.
- فرهنگ مطهر، محمدعلی زکریایی، نشر آذریون، اول، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- القاموس المحيط، محمد بن یعقوب فیروز آبادی، موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت (ع)، قم، بی تا.
- قاموس قرآن، علی اکبر قرشی بنایی، دارالکتب الاسلامیه، ششم، تهران، ۱۴۱۲ ق.
- قرآن و معارف عقلی، جعفر سبحانی، بوستان کتاب، قم، ۱۳۷۹ ش.
- الکافی، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، دارالکتب الإسلامیه، چهارم، تهران، ۱۴۰۷ ق.
- کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، علاء الدین علی متقی هندی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۴ ق.
- مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، کتابفروشی مرتضوی، سوم، تهران، ۱۴۱۶ ق.
- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، ترجمه گروه مترجمان، تحقیق رضا ستوده، فراهانی، اول، تهران، ۱۳۶۰ ش.
- مجموعه آثار، مرتضی مطهری، صدرا، قم، ۱۳۷۷ ش.
- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر مجلسی، تحقیق و تصحیح هاشم رسولی محلاتی، دارالکتب الإسلامیه، دوم، تهران، ۱۴۰۴ ق.
- مستدرک الوسائل، حسین بن محمد تقی نوری، مؤسسه آل البيت، اول، قم، ۱۴۰۸ ق.
- مشکاة الانوار، علی بن حسن طبرسی، مطبعة حیدریه، دوم، نجف، ۱۳۸۵ ق.
- مصباح الشریعه، حسن مصطفوی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، اول، تهران.
- المصباح المنیر، احمد بن محمد فیومی، موسسه دار الهجره، دوم، قم، ۱۴۱۴ ق.
- مفاتیح الغیب، ابو عبدالله محمد بن عمر فخرالدین رازی، دار احیاء التراث العربی، سوم، بیروت، ۱۴۲۰ ق.
- مفردات ألفاظ القرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، دار القلم - الدار الشامیه، اول، بیروت - دمشق، ۱۴۱۲ ق.
- میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، دارالحديث، اول، قم، ۱۳۷۷ ش.

- المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، جامعه مدرسین، پنجم، قم، ۱۳۷۴ ش.
- وسائل الشیعه، حر عاملی، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، اول، قم، ۱۴۰۹ ق.
- نرم افزار حدیث ولایت، مجموعه رهنمودهای رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (دام ظلّه)، مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی (حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای دام ظلّه).